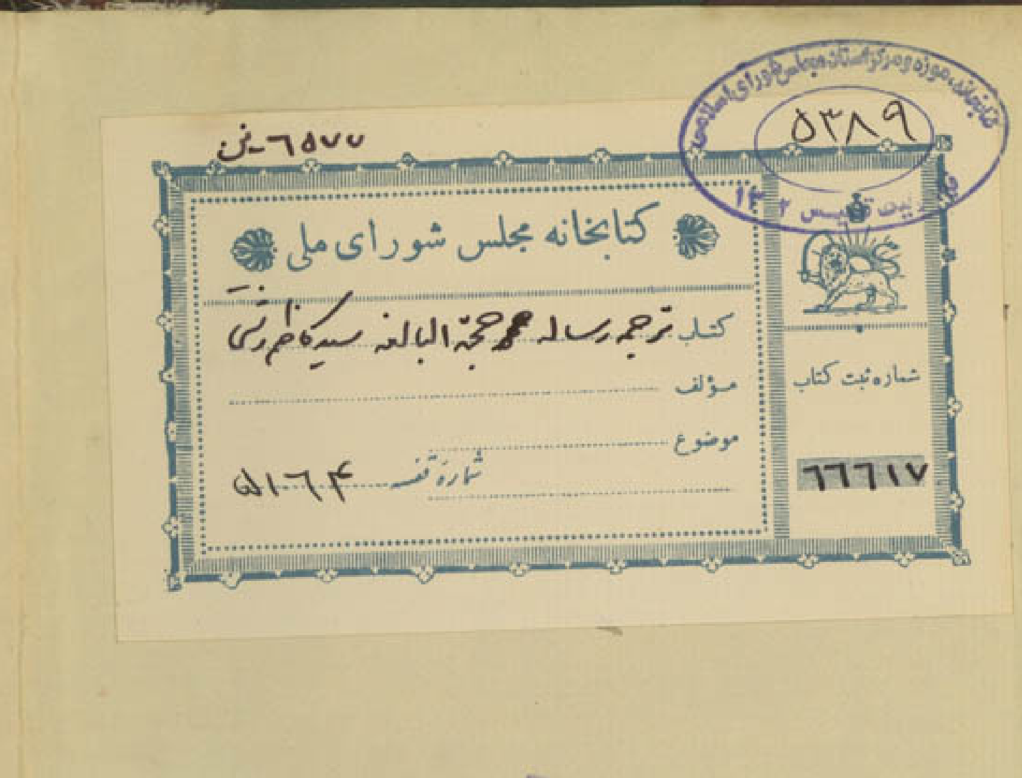
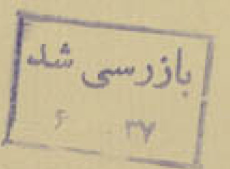
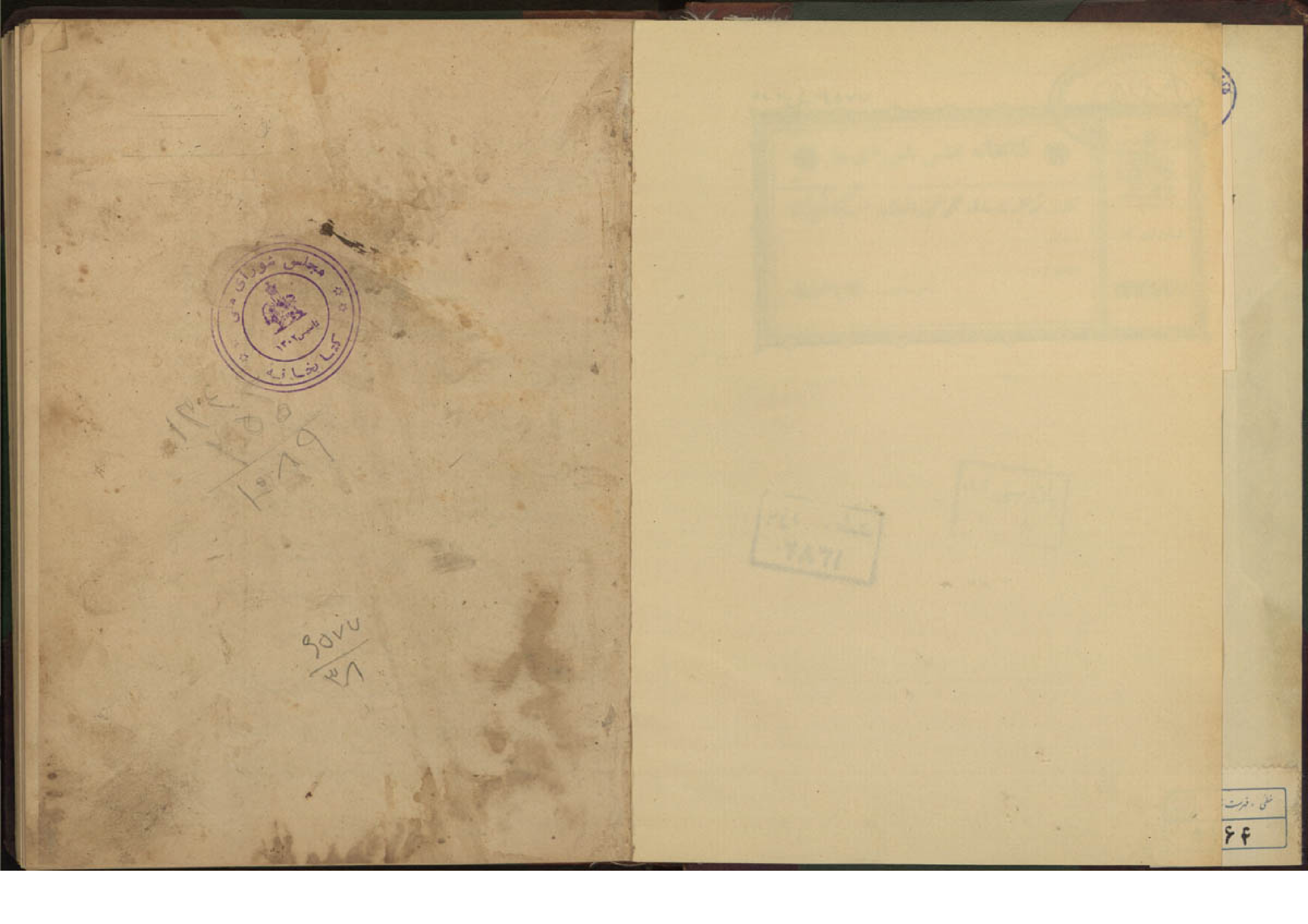








مجلس شورای ملی
کتابخانه



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی عد واجب الوجودی را سزد که آثار قدرت بی شریکش
مظهر غرایب صنع و قضا و قدرت بضیای معارف و حکم جلال و الوهیت بیچون
صفات بی چهره گشای نعوت جمال و جلال خویش گردانیده و چشمهای حقایق
ارتشاف سرچشمهای آنچه ... اصفیا از قلمت صحیفه و ... صدور زاکیه
ارباب طریقت و ذکا جاری فرموده از آن ریاحین محبت و انواع گلهای
معرفت رویانیده و صلوة و سلام نامحدود ... بارگاه ...
... و صاحب مقام محمود ... خلق و ... ایشان ...
المؤید سید المرسلین و رحمة للعالمین محمد بن عبد الله خاتم النبیین صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین ... فضائل شان مصباح قلوب محبان ...
منکرین فضائل شان ... صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله

و لعنة الله علی اعدائهم و منکری فضائلهم و مبغضی شیعتهم ابد الآبدین و دهر الداهرین
اما بعد بر اهل بصیرت و طالبان معرفت مخفی نماند که در این ایام که ...
من علوم و معارف ربانیه از وزیدن بادهای سموم جهل ... روی بخشکی نهاده بود ...
خار شریعت و ... طریقت و حقیقت طراوت و نضارت باقی نمانده بود
لاجرم جناب قادر ذوالجلال بمضمون الم تر کیف یحیی الارض بعد موتها برای اتمام
حجت و اکمال نعمت بر کافه مکلفین منت گذاشته ...
عالم آرای ... اشرف علم و معرفت و گوهر معارف اهل بیت عصمت و
طهارت قطب فلک ولایت مرکز دایره هدایت صاحب مکاشفات حقیقت محقق
قوانین مذهب و ملت غره جبهه سعادت طره ناصیه سیادت خلاصه اولاد رسول
الثقلین ... وارث مواریث مصطفویه ... احادیث نبویه کاشف مشکلات
عقلیه فاتح معضلات نقلیه مجمع ... مخزن لطایف قدسیه ... معا
منبع علوم روحانیه
رف انسیه زبده افاضل عصر ... ناظم ... علوم اولین و آخرین
و آخرین ... مقاصد متقدمین و متأخرین مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق
مفتاح کنوز معارف ربانی کاشف رموز معالم سبحانی کاشف اسرار ملک و
ملکوت ناظر انوار ... و جبروت مرکز دایره ... نقطه صدق و یقین

محرم اسرار ملکیه مهبط انوار ملکیه مفتاح مفاتیح غیب فاتح خزاین لاریب مخزن
اسرار جواهر حکم محرم اسرار حدوث و قدم ناصر ابرار عامر بلاد رافع اعلام ملت بیضا
ناصر رایات شریعت غرا حجة الله اعظم بقیة اولیای کرام مروج ا
ن مبین شیعهٔ خالص امیر المؤمنین ع از روشنی که بنام نامیش طیب اتمام گشته است
جر دامن پاکش متعلم بتعلیم فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا
وعلمناه من لدنا علما سمی بحکم انا مکنا له فی الارض وآتیناه من کل شیء سببا
فاتبع سببا مخصوص تا دیدی و اذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة وکلوا منها حیث
شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا نغفر لکم خطایاکم وسنزید المحسنین
و مصداق ثریا وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا
فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما آمنین مزید بتایید الذین یقولون
ربنا الله ثم استقاموا موسد و بتسدید یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا
ورابطوا سیاکن بهالک فاصبروا وما صبرک الا بالله رابط بهادر و گو
و امکن کانا سفری بنصیر فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما
موسس بنیان تحصیل انما الناصب من نصب لنا اهل البیت العداوة تشیعانا الحدیث الرکن
الرابع من ارکان لا اله الا الله والشرط الواجب للتمسک باولیاء الله المنتظر

الذی

باولیاء الله المستوطن فی قباب سبحات النجاة والمستهلک فی
اللحظات الفلاة الربانی رکن التوحید وشرط رکن التوحید وشرط التوحید الابن
المتمم والبدل المرشد کهف المتقین وامان المتقین عین الانسان انسان العین
بشیم و صفش اگر حرکت تمامی عمر قدر ذره از منقبتش نیز بتمامی احتراز جناب زبدة الاکرام
و قدوة الاعاظم اعلم العلماء والمفاخم سیدنا و مولانا السید کاظم ادام الله بقاءه
و ادام ظلاله علی رئوس مرادا و جعلت روحی و جسمی وجمیع ما ملکت فداء المنن والالاء بسیط ارض با وجود ابحر
بر کرا و خلاصه ترکیب چهار ارکان است چنانکه جناب الشیخ ارعاه هر کو ن
از عالم آرای آن نیر شاه راه هدایت دل برافروخته از ضعف روح تازه در
ابدان علوم و معارف دمیده و زنگ غبار رجس را از مرآت قلب اهل بصیرت ز
دوده و از سیوف قاطعه ادله واضحه اش اوهام باطله و آرای فاسده اهل طغیان و ظلالت
و ضلالت را قلع و قمع نموده و از شهب ثاقبه براهین ساطعه نفی شکوک و شبهات ملحده
اباطیل شیاطین و اشخاص ظنون و قیاسات اهل غرض و تخمین را بل نقذف بالحق علی الباطل
فلا تنتصران محرق ساخته و از نفثات کتب در سایر واجبه
عربیه و فارسیه بسط الالاء بدستور مکرم که جزء الغائب فبای آلاء ربکما تکذبان
نسب بسر از جهت وجب اوراز جهت پروردگار حقوق علم الله رب کرام

بیان مقامات و مراتب بزرگوار که الحال یقین رسانیده [illegible] دار و در شعاع آفتاب [illegible]

بعضی از کلمات شان مسطور می‌باشد و جواب [illegible] آورده رساله مسمی بحجة البالغة آن بزرگوار

بجهت [illegible] بیان جواب سؤال [illegible] بر [illegible] که [illegible] بکار [illegible] اهل

بهشت است تصنیف فرموده اند و چون بسبب عوام عجم از استماع [illegible] روح [illegible] ایشان

[illegible] و اغلب شان [illegible] [illegible] از [illegible] بعضی از [illegible] ممکنه که در [illegible]

کلمات تامات مندرج در رساله است بزبان فارسی ترجمه می‌نمایم تا [illegible] آن [illegible]

بنعمة ربک فحدث [illegible] باشم [illegible] مبین محبوب [illegible] و ابرار [illegible]

باشند [illegible] والناس [illegible] از عین عنایت [illegible] و بوسیله [illegible]

بتسمیم [illegible] ترجمه [illegible] [illegible]

است [illegible] از اسباب [illegible] الموفق للصواب [illegible] المبدء والیه المآب

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم [illegible] اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اوضح السبیل باقامة البرهان والدلائل وابطل [illegible] اهل الضلالة والتقلید

ببینة واضحة عظیمة [illegible] و ارسل الرسل [illegible] السبیل [illegible] الانبیاء و آله [illegible] خلفائه الذین [illegible]

[illegible] التدبیر اما بعد چنین گوید بنده جانی [illegible] فانی [illegible] بوثائق

متقید بوثائق آباء و آمائه کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی که [illegible] سید [illegible]

محمد ابن سید [illegible] الحسینی [illegible] طریق سالکان [illegible] طریقت [illegible]

[illegible] مستقر بود [illegible] و اثبات نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و اثبات

ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و اثبات [illegible] اوصیاء [illegible]

اولیاء علیهم السلام [illegible] الارض [illegible] حق [illegible] باطل

از [illegible] فرقه محقه [illegible] اختلاف [illegible]

[illegible] اختلاف اصحاب [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] اجماع [illegible]

که [illegible] عبارت [illegible] کلمات [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

با مولانا [illegible]

حق [illegible] جواب [illegible] بتحقیق [illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible] عالم [illegible]

ایشان را ابرا نمایند از سلطنه مکدره کثیفه تا نباید باشان آن ضعف و نقصان ایشان را اقرار
کننده به پروردگاری او پس معترف و منبه از برای ایشان راه نمایان دلالت کننده و علما حفظ
کننده و حفظ کننده گان عصمت دارنده تا بیان کننده از برای ایشان آنچه را که فرو فرستاده شد از
ایشان را از اهل معرفت نمایند و ظاهر کننده از برای ایشان حقوق و مرجحه اختیار کردن نمایند و نگذارند
ایشان را در وادی حیرت سرگردان و نه در چاه فرو رونده گان بلکه و نقل از برای ایشان علاقه
نیاورده و امر فرموده ایشان را که فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی بپرسید
از آنها که به خاطر دارند اگر نمی‌دانید شما از زمان والیت و فرموده فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا چنانکه معصوم علیه السلام
در تفسیر این آیه که یعنی قسم به پروردگار تو یا محمد که نیست ایمان از برای احدی تا حکم قرار دهند
به تو در هر چیزی که نزاع واقع شده در میان ایشان و بعد از آن نیابند در نفسهای خود حرج و تنگی
از آنچه حکم کردی تو در میان ایشان و تسلیم و انقیاد نمایند از برای تو یا محمد حق تسلیم کردن
پس لازال رسولان پروردگار متعدد و پی در پی می‌آمدند و هدایت می‌فرمودند خلق را بسوی خدا
و دلالت می‌فرمودند بسبب اینکه تمام بوده باشد حجت او و کامل بوده باشد نعمت او
تا اینکه نگوید احدی لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ
نَخْزَى یعنی اگر فرستاده بودی بسوی ما رسولی هر آینه متابعت آیات تو می‌نمودیم پیش از آنکه خوار و خجل

[illegible]

خوار و ذلیل شویم تا اینکه مشرف شد به نبوت محمد صاحب نور اتم و جمیع از برای وجود عالم اسم
اکبر صلی الله علیه و آله سادات البشر پس برخواست از میان خلق راهنما و هدایت کننده
و مربی عموم مبین حیوان و عطوفت دارنده چنین منتهی شد ایام آنحضرت و ظاهر شد
بکمال ظهور احکام آنحضرت برپا داشت نفس خود امیر المؤمنین علیه السلام و
در مقام خود و همچنین خلفا و اوصیا بعد در میان خلق بجهت هدایت کردن و دلالت
کردن ایشان تا اینکه دست جور و تعدی کشیده شد و مقنعه ظلم دریده شد و غرق و ضلالت
در اتباع خود را در دل پس همه اولیاء که بودند در هر مقام دور کرده نیز از آن اوصیاء
اعلام علیهم السلام تا که کشته شدند و اسیر شدند آنها که اسیر شدند تا آنکه اقتضا نمود مصلحت
از برای امام آخر الزمان که او را غیبت و او را غایب شدن [illegible] از چشم [illegible]
[illegible] در سینه‌های ایشان شیطان‌ها غایب کننده [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] و اگر از خلق [illegible] و مکر [illegible]
[illegible] اگر قصد نماید [illegible]
نعمت و تمام بودن حجت بر خلق [illegible] از غایب منتظر [illegible]
[illegible] آن علمای [illegible]
[illegible] از برای شرع متین و [illegible] از برای آن [illegible]

اسرار و علومیکه مخزون است در سینه‌های ائمه هدایت آن بزرگواران علیهم السلام [illegible]

علماء القریه‌های مبارکه [illegible] بسته شده و قرار داده [illegible] و جعلنا بینهم و بین القری

التی بارکنا فیها قری ظاهرة [illegible] در میان خلق و بین القری [illegible] برکت داده‌ایم در اینجا که مراد

ائمه علیهم السلام اند قری ظاهره قریه‌های [illegible] که ایشان علمای اسلام کرام [illegible] هستند [illegible]

سبب [illegible] آب ائمه [illegible] راه روان طریقه [illegible] ایشان [illegible]

علوم و حقیقت ایمان [illegible] شده است بر این علما از احادیث ائمه علیهم السلام [illegible]

انجزا [illegible] صعب مستصعب [illegible] بر غیر ایشان [illegible] معارف [illegible]

کنندگان [illegible] از [illegible] کننده‌گان [illegible]

[illegible] حفظ کنندگان [illegible] دین [illegible] از [illegible] شرع [illegible] کننده خلق [illegible] بر خلق [illegible]

و مناقب ایشان [illegible] از [illegible] جماعت [illegible]

[illegible] کنند از [illegible] تغییر و تبدیل [illegible] کنندگان [illegible] باطل [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] وصف [illegible] مخالف [illegible] بزرگواران [illegible]

[illegible] فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا [illegible] کفر [illegible]

[illegible] علما [illegible] بلکه [illegible] ائمه [illegible] علیهم السلام

[illegible] از ایشان [illegible] عالم [illegible] از [illegible]

از [illegible] امر [illegible] کنند و [illegible] دختران [illegible] ایشان [illegible]

ایشان بر [illegible] ایشان از [illegible] قرار [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] فظلوا انفسهم فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق [illegible] ایشان بر [illegible]

[illegible] قرار [illegible] ایشان [illegible] کننده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] قرار [illegible]

ایشان [illegible] کننده [illegible] کننده [illegible]

[illegible] نصب شده است [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] ایشان چنانکه شاعر گفته است و کل یدعی وصلا للیلی

و لیلی لا تقر لهم بذاکا اذا انبجست دموع من خدود تبین من بکی ممن تباکا [illegible]

[illegible] کنند [illegible] ایشان [illegible] رسیده باشند [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] حق [illegible] طریق [illegible] واجب است [illegible]

از [illegible] حق [illegible] الصدق [illegible] اسلام [illegible] حق از جانب امام علیه السلام

علامات [illegible] حق از باطل [illegible]

از [illegible] از [illegible]

و آن علامات ضلالات بر دو قسم است قسمی مجمل و قسمی مفصل و ما بیان قسم
مجمل آن را مقدم داشته‌ایم و بیان قسم مفصل را موقوف داشتیم تا آنکه بر دو حجم این رساله
بر حال ضعفا نباشد و این رساله مخصوص است برای رشد سالکان راه های تحقیق و هدا
یت کننده به راه حق و شنوندگان شجره طیبه آنچنانکه اصلها ثابت و فرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها پس گوییم که از علامات آن جز اینست که اخذ
ره فرموده است مولای ما امام جعفر صادق ع در آنچه مشهور است به
مقبوله عمر بن حنظله و عبارت بعینه لفظ است نه مضمون حدیث چنانکه فقها گفته‌اند
در این حدیث شریف در مقام شهرت آنحضرت فرموده که انظروا الی من
کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا
به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما
بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد
الشرک بالله یعنی نظر کنید بسوی کسی از شما که روایت نماید حدیث ما را و نظر
کند در حلال و حرام ما و بشناسد جمیع احکام ما را پس راضی شوید با و بحکومت بر آن شخص
را قرار داده‌ام من او را حاکم برای شما و هرگاه حکم کند بحکم ما پس قبول نکنند از او چنان
باشد که قبول نکنند حکم خدا را استخفاف نموده‌اند و رد بر ما کرده و رد بر ما رد بر خدا است و این

و رد بر خدا است و این رد در حد شرک بخدا است پس معلوم شد که امام ع او را از برای
حاکم قرار داده است خدا او را حاکم از برای خلق و رد بر او را متعلق بر خدا قرار داده است به
سه شرط شرط اول اینکه این حاکم نایب روایت کننده باشد احاد
یث ائمه علیهم السلام را و متفطن باشد از جمیع معانی ایشان و مانوس باشد با حا
دیث ائمه علیهم السلام و قلبش مایل باشد بسوی ایشان تا آنکه حاصل شود از
برای او نظر کردن در روایت ائمه علیهم السلام و ممارست در احادیث ا
حادیث ایشان علیهم السلام بحقائق شرع الله و این یکی قوی و شناختن کلمات و روایات
ایشان از جهتی حاصل کند بسبب ممارست نمودن بر احادیث ایشان
طبیعت شریعة الله بر سبیکه طبیعت اخذ می کند بجود ممارست و مجاورت چنانکه
شاعر گفته تماشا ان تغنت تحظ بصحبته فان الطبع مکتسب من کل مصحوب کالریح
اخذة مما تمر به نتنا من النتن و طیبا من الطیب یعنی [illegible]
لغة و امین [illegible] متقطع [illegible] از صحبت او بر سبیکه طبیعت کسب کننده [illegible]
مصاحب [illegible] اخذ می کنند از هر چه [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] شخص [illegible] روایت کردن احادیث ایشان
ائمه علیهم [illegible] نظر کردن در روایات [illegible] مقامات ایشان

طبیعتش خوشنود نشود و فطرتش نیکو می‌گفت بیابی به استقامت می‌نماید که چون اعوجاج دارد او برطرف شود
بسبب اعتدال باشد هر چیزی پس خبر می‌کنند هر چه موافق باشد که ائمه علیهم السلام بر آن انکار
می‌کنند هر چه مخالفت کنند بایشان و اهمیت تمام بهم رسد از برای خبر کردن فی نفسه استثنا
در نزول بیعت برادران ائمه سلام الله علیهم از جانب خدا از کتابی که و درین شرط شرط اعظم است
و از برای ایمان است که مشهور است که ائمه علیهم حکیم و کمال حکم خدا بعد احادیث را ابتدا از شنیدن علیهم [illegible]
بود ایشان و شرط دوم فطرت کردن از حلال و حرام ایشان است و حلال آنچه بیت [illegible]
امر الهی تعلق برو کرده باشد خواه آن امر واجب باشد یا غیر واجب و امر غیر واجب شامل
مستحب و مباح است و [illegible] عبارت است از آنچه شارع علیه السلام رخصت داده [illegible]
آن در نهایت و حرام هر چیزی است که نهی الهی برو تعلق گرفته باشد خواه آن نهی تحریمی باشد مثل
محرمات و غیر تحریمی باشد مثل مکروهات و این امر و نهی مخصوص عبادات و معاملات
و عقود و ایقاعات و حدود و احکام مکلفین نیست بلکه بر جمیع مخلوقات در جمیع احوال و
علوم ائمه علیهم السلام بر شمال امر و نهی خدا باشد پس باین امر و نهی هم حلال و حرام
و در هر چیز پس [illegible] الهی [illegible] خطرات [illegible] الله علیه واجب است برو اینکه
نظر بکنند و متوجه [illegible] حلال و حرام ایشان و جمیع چیزها از جهت [illegible]
خارج نشوند از حلال و حرام ایشان از جهت اینکه [illegible] عرفی [illegible]

در و حقیقت ولایت بر ایشان [illegible] ولایت که [illegible] ولایت علیهم [illegible]
تحت محبت ایشان که [illegible] محبت ایشان علیهم [illegible] متعلق [illegible]
حلال ایشان است و [illegible] متعلق [illegible] حرام ایشان [illegible] مخلوقات [illegible]
یا حلال ایشان است یا حرام ایشان پس واجب است بر عالم قائم مقام امام [illegible]
حلال و حرام ایشان [illegible] بعضی آنچه که نسبت الله عز شانه [illegible] ائمه علیهم السلام
بلکه نسبت الله [illegible] غیر ایشان از جهات [illegible] علوم
[illegible] نسبت الله عز شانه [illegible] بلکه شریک است در [illegible]
[illegible] که [illegible] حضور [illegible]
[illegible] نظر [illegible] رسیده [illegible] شرط [illegible]
[illegible] شرط [illegible] و آن شرط [illegible] جمیع احکام ایشان است بعلت اینکه [illegible]
احکام [illegible] جمع مضاف و جمع مضاف [illegible] عموم است [illegible]
[illegible] جمیع افراد است پس بنا براین واجب است در [illegible] امام علیه السلام
[illegible] جمیع احکام ایشان را بعلت اینکه [illegible] سلام الله علیهم اجمعین
در هر چیزی حکم معتبر خاص [illegible] جمیع احکام ایشان [illegible]
[illegible] نکنند [illegible] اهل باطل زیرا که در هر چیزی [illegible] ظلم است

در مناسبت دلالت با اهل باطل بسیار است و هر حاکم از جانب امام علیه السلام که
نا باشد بعمل رخنه عنوان ابالهٔ رشید باطل باشد از راه دیگر از ایشان سعی شیطان را
نده غرق شود مگر بغور ولایتی که ظاهر است در وجه قران که هر چیزی بسیر موقوف است
حفظ دین ایشان بمعرفت جمیع احکام ایشان و تحقیق نمودن جمیع احکام ایشان مگر کمال
اختصاص با ایشان در علم و عمل از جهت آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
ما من عبد احبنا و زاد فی حبنا و اخلص فی معرفتنا و سئل مسئلة الا و نفثنا فی روعه
علیه جوابا لتلک المسئلة یعنی نیست بنده که محبت ما بوده باشد و زیاده محبت ما در دل
خود خالص کرده از خود [illegible] و سؤال کند از مسئله مگر آنکه می دمیم در قلب
او جواب از برای آن مسئله و محبت [illegible] که جمیع [illegible]
فضیلت [illegible] و مقامات [illegible] ائمه سلام الله علیهم انکه
[illegible] هر چه [illegible] از ایشان [illegible] نسبت [illegible] و استدلال [illegible]
[illegible] میکنند [illegible] ایشان [illegible] ایشان میکنند [illegible]
منقطع [illegible] ایشان است [illegible] ایشان و علامات ایشان [illegible]
[illegible] ایشان است [illegible] ایشان میکنند چنانکه [illegible] الحکم و الا لا [illegible]
و منکم و الا لا [illegible] الا غائب و فیکم و الا فالحدیث مختلق و عنکم

و عنکم و الا فالحدیث کاذب یعنی [illegible] جمیع [illegible] و الا [illegible]
[illegible] از شما است [illegible] و الله [illegible] رغبت [illegible]
[illegible] هر کلام صحیح و راستی و الله تکلم کنند [illegible] معروف [illegible] از شما است کلام
راست و صدق و الله تکلم کننده [illegible] خواهش [illegible] علامت [illegible]
رفته [illegible] علامات [illegible] که [illegible] است [illegible] کننده [illegible] راه
حق [illegible] از [illegible] راه [illegible] که [illegible] است حاکم [illegible]
از جانب سلطان [illegible] ایشان
عالم [illegible] کنند [illegible] راه [illegible] حق [illegible] باطل [illegible] باطل [illegible]
و حیرت [illegible] حیرة [illegible] مقدمه [illegible]
از [illegible] که اجابت کند دعا [illegible] قرار [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] خالص [illegible] معروف ائمه [illegible] علیهم السلام [illegible] علیهم [illegible]
و [illegible] خواب [illegible]
[illegible] نفس [illegible] تفصیل [illegible] باطن [illegible]
امر عظیم [illegible] که [illegible] کنند [illegible] آب [illegible] که [illegible]
خواب غفلت [illegible] خواب [illegible] نفس [illegible]

زنده بودن میسر گشته باشد و بی خبر است پنج چیز است که ترک کنند و از اوایل طلب را بنهد و
وحشت را نسبت دیگر نیست که ترک نه و غفلت والله از احوال نفس خود غفلت تمام و به این معنی
اشاره است حضرت رسول الله علیه السلام الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا یعنی همه مردمان در خواب اند هرگاه
بمیرند مرتبه حال ایشان را اما قبل ساعت مرگ بیدار شدم در شب حال ایشان باین بیداری آگاه است و پنهان شدن
که مقام نفس و حجاب حق نخود با تمام روابط و قرانات و ظهور و حیات و مراتب تقلبات
و انفصالات و وحدت و کثرت و انتما و احالات از صوریه و معنویه و جزئیه بعون مانند
مجردات و متفرق بودن علویات سفلیات و متصل بودن اسباب مسببات و الملل بعلو
ت و لیکن بودن متبر و مقصود در همه این معنویات و این است بیداری از خواب و کشف
در شب بیدار شدم از جهت نیست و رتبه و جمال به هر رسیده و کشف و جمال لقب باسم
رسانیده و ابهام تحمل شکل رسانیده بلا این عقد شناخته است و از کبر و صاغر ملاشده والله اعلم شناخته
شده است زحمت صادق خود است و ارکان توحید لدرا و سطار تجرید و تفرید و رسالت فیض و اسباب
مرصعه و موانع قطع کننده و از شناخته است شروط لا اله الا الله و حمد بسط هر دو ارکان و دخول
و سطر را اقامت و استمرار و بسط هر اسم لا اله الا الله است شناخته است جهات یکجهت و نسبت
کثرت عبارت عبارات شناخته است ابواب معانی ابواب و ابواب ابواب لا اله الا الله را
و ممنوع بودن در جهالت را انداز در شب ظلمانی و خوار نده است در وقتی حیرت برکه دست

در وقتی حیرت دست گیرد اما سوال است در اینکه نفس معروف میگشته از ورای نفس خود عبرت از معرفت
و چون معرفت نفس خود را عاجزه و قاصر و محتاج در جمیع العقود بود به جز عیوب نفس خود باین معنی
مر بیر که این سوالی است با جمیع متن و پایان و دانستم بعلم قطع ادراک نمی کنند و صاحب یقین بر نفس حق
کمر بست در بر مکتبه است اول ادراک مرتبه نپر با نفس خود گفتم در چنان حکیم متین صنعت
عبث نمیکند و چنین حکیمی مستحق آن است که نفس خود را مستعد معرفت انواع خدمت او در آورم و
لاکن اگر صحیح کرده باشد منزلی از شنیدن جواز آنکه دانست جواز آنکه نزدیک اوازم اگر معرفت کسی
خیلی گشته بود جواب میگوید فرمودند از آنکه جملات سائلی بود که کشف نفس خود بود چنین بود در منقضی
بود چنان باشم که دیدی است صحیح است هر کس را هیچ شکی و خفا در آن نیست ولکن مطلب
از این مرحله کردن شروع کردن در رتبه و تفصیل است برای معرفت نفس شناختن احکام شریعت حقه
آن احکام را موقوف است بر شناختن رسانند و موقوف شناختن آن رساننده
بمعجزه و تخصص کرده ابدال او و آنچه راه باب بسوی مبدء و معاد نفس ایشان مقصود را بیدار از آن
معرفت شناختن نبوت و ولایت شناختن حاملان علوم نبوت و ولایت آن حاملان علوم را رسانیده
شده است خیر البشر ولایت ایشان علیهم السلام هر چند که این معرفت نه حاصل شده لکن
هنوز از کمال سابق حاصل شده بود و یجب تحقق وقوع این مطلب را حاصلش باین معرفت از عنایت
حق سبحانه تعالی در آن وقت بحفظ این مرتبه تغیر که به بحفظ او و جناب از ابتدا تا منتهی

ناامید نمی‌کند کسی را که به امید داری به در خانه اش رو آورده باشد حق کبریا بر او بار فرود آمده است

زیرا که خود وعده فرموده و خلف وعده نمی‌کند در آنجا که فرموده والذین جاهدوا فینا

لنهدینهم سبلنا یعنی آنهائی که جد و جهد می‌کنند در راه ما البته تبیین می‌نماییم ایشان را

به راه‌های خود و هم چنین فرموده و علی الله قصد السبیل و هم فرموده لا تحرک به

لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا

بیانه و از همین جهت در سایه‌ای است که برای راستی دل و حسن سعی ایشان ... در راه قرار

داده‌ایم بر ضرورت در بیانش الحاصل اگر خود را وضع و صبح یقین در قلبش طلوع نموده یک

و چنین صبح کردم خوش شدم از برای پر من رضی در حالیکه پیامبر قدم ... بر خودم ... که طلب ابدا

[illegible] در آن انجام که یاد بودم به در خود ... که ... به در رفته ... مقصد ... در خاطر

از مقصود خود ... شروع کردم که ... فائده پس از آنکه ... اراده

رفتم در طلب ... متابعت کردم ... از جهت خوف ... بر ... که ...

سایش از هر پدر تربیت است نه پدر عقل و نه پدر نفس اماره و نه پدر جسم و جسد ...

اینکه پدران بر چهار قسم اند پدر عقل محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما اند و پدر نفس اماره

بوده‌اند ابوالدواهی و ابوالشرور است لعنهما الله و پدر جسم و جسد را والد

و مادر است علیهما السلام و پدر تربیت و این همان عادات و اخلاق و اطوار است

اطوار است که شخص در اینها نشو و نما می‌کند چه این سبب نفی اخلاق خود است به مقتضای همان

عادات مربیه و التفات نمی‌نماید به غیر آنها تا بد الا کسی که در عالم کون مقتضای این عادات

دلیل و برهان نه ... و این عادات مربیه ... بشنود ... و چه باشند چنین ...

عادات مربیه او در امر گفته گفتن که با پدر خود ... بر در خانه ... که

هنگام ... راه بردن ... راه حق ... توجه ... کند ... ترقی

نمودن از آن ... که واجب است بر او ... که آن عادات در تربیت ...

است در اینها و چنین عادات مربیه ... که قصد ... کمال و غیر ... اینها

و میل حقیقی ... است ... آن را در آن عادات ... لهذا ... می‌کنند ...

زاینجا ... که گفته است ... سؤال کرد ... که ... در خاطر داری و چنین عادا

ت مربیه ماخوذ از دلیل و برهان و حجت ... لهذا ... که ... بر

کلام ... فائده ... که ... و ... شروع در طلب ... و ...

طبیعتش قرار گرفته ... عادات ... که ... از برای ... مبادا ... را و اینکه ...

... نمونه ... کمال عادات ... از جانب خدا ...

عالم ... اینکه ... عادات ... از عادات حسنه مطابق حق ... هر چند ... ظاهر

... و ... سؤال ... کار خود ... در ... راه ... ظاهر

ظاهر صلاح خویش صورت مستحسن کرده‌اند که هم او را از اهل موعظه مطلوب خود ساخته که هر از
حال او خبردار اند را بکنه مادیت از سخنان بیهوده و ماو [illegible] انهایت نهایت در طلب شده
حق می‌نمایند در اوقات اظهار خوش‌نما معلوم است که جمع بر کلمه حق نیابی که هم آنانی که
متوجه اثر بودند و حواس خود جمع کرده‌اند بدانکه ای منعم مفضل اینها از آن سوال می‌کنی
ادب خدای منزه و ما عیب است و جامع جمیع صفات حسنه بوده و منزه است
از جمیع صفات قبیحه از قادر و قاهر و خالق و رازق است و منزه است از هر گونه نقص و [illegible]
در فهم این [illegible] عقل سلیم و جمیع کتب آسمانی بر همین که گفتم گواه است و [illegible]
للال راههای [illegible] بودن را هی نمی‌کنند و بر ساتر [illegible] و اگر ازین راه بگذری [illegible]
ملکی [illegible] و ضلالت بر آنکه [illegible] در آنچه [illegible] ثواب با [illegible]
دار عقاب خود [illegible] رسانیده و رسیده [illegible] است [illegible] در راه است
هر چه خواهش کند نفس اماره و لذت بود [illegible] بهشت است [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] هیچ گونه شده [illegible] برای شان [illegible] و در [illegible]
الطاعت [illegible] دو امر [illegible] رسانیده است [illegible]
ارباب [illegible] مذهب [illegible] و [illegible] آن گروه [illegible] در آن [illegible]
هر کس خود [illegible] کند [illegible] گفته [illegible] در جواب [illegible]

در ایام [illegible] و ایشان [illegible] که ما مخالف ایشانیم اگر چه مخالفت ما و
[illegible] ای [illegible] در اول وقت خوف جان [illegible] با آنکه [illegible]
جهت [illegible] انواع [illegible] ایشان [illegible] حال [illegible]
[illegible] را [illegible] خیر است [illegible] سرمایه هست [illegible]
[illegible] از خیر [illegible] است [illegible] از خیر [illegible] خیرات [illegible]
[illegible] احکام شریعت [illegible] تعلیم [illegible] وصیت [illegible] تا [illegible]
[illegible] واسطه در میان خود و خدا [illegible] کلیم [illegible] موسی بن عمران [illegible]
[illegible] از شیاطین [illegible] فریب [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] متابعت شریعت غیر از شریعت [illegible]
[illegible] که [illegible] از صفات [illegible] کامل [illegible]
جمیع صفات حسنه [illegible] و منزه است از جمیع صفات [illegible] نقص [illegible]
[illegible] و [illegible] باطل [illegible] مذهب [illegible] و
مذهب [illegible] از [illegible] باطل [illegible] که گمراه [illegible]
[illegible] پیغمبر [illegible] باطل [illegible] باطل [illegible] حق [illegible]
[illegible] باطل [illegible] است که [illegible] که [illegible]

فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ یعنی پس برگرفتم قبضه از اثر رسول پس اگر نبود آن
قبضه در گوساله بعد از [illegible] سامری [illegible] خبر داده است و [illegible] حیات است
در گوساله [illegible] گوساله صدا می‌داد و متکلم می‌شد از آنکه [illegible]
جهت است [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهج [illegible] خطبه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
الثقات [illegible] ایها الناس [illegible] قوم سامری است [illegible]
سامری [illegible] از این جهت است [illegible] قبضه از اثر رسول [illegible]
گوساله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
کرده [illegible] عبادت [illegible]
خوانده [illegible] حضرت صادق [illegible] من اصغی الی ناطق فقد عبده ان کان
الناطق عن الله فقد عبد الله وان کان الناطق عن الشیطان فقد عبد
الشیطان یعنی هر کس که گوش بدارد [illegible] تکلم کند [illegible] عبادت او [illegible] اگر آن متکلم
کننده از جانب خدا تکلم کند عبادت خدا کرده و اگر از جانب شیطان تکلم کند عبادت
شیطان را [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] فاشربوا فی قلوبهم العجل

العجل بکفرهم قل بئسما یأمرکم به ایمانکم [illegible]
[illegible] باطل [illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] ان الله فقیر ونحن اغنیاء [illegible]
[illegible]
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] در قرآن مذکور است [illegible] تصدیق [illegible]
در قرآن از جانب [illegible] محمد صلی الله علیه وآله وسلم
[illegible] در قرآن که لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه
یعنی راه نمی‌یابد در قرآن هیچ باطل از هیچ جهت [illegible]
[illegible] باطل [illegible]
[illegible] الا لعنة
الله علی الکاذبین [illegible]
ظاهر کنند [illegible]
[illegible]

پس حضرت ایشان کذب می‌گویند بلکه اقرار بنفی خود باینچه نسبت داده باشند و [illegible] اعتقادا
ایشان این است [illegible] [illegible] و
معطل است از [illegible] اما کدام نقص است اعظم از انبیا و [illegible] اعتقاد فاسد و
رای کاسد است که ایشان دارند پس ایشان وصف می‌کنند خدا را بصفت نقص
کمال و چه کمال از این [illegible] که [illegible] در غلط است اما [illegible]
[illegible] گمراه کردن [illegible] ذکر کلمات حقه را [illegible] و
[illegible] و [illegible] [illegible] خود [illegible]
[illegible] [illegible] چند [illegible]
[illegible] وصف [illegible] عذاب [illegible] هرگز [illegible]
بلکه دایم [illegible] می‌کنند [illegible] هر چند این حرف [illegible] صحیح است لکن [illegible]
[illegible] در غلط است [illegible] که [illegible] لن تمسنا النار الا ایاما معدودة
یعنی مس نمی‌کند ما را آتش مگر چند روزی پس [illegible] که اعتقاد ایشان [illegible] چند روزی [illegible]
[illegible] از آتش [illegible] هرگز [illegible]
معلوم [illegible] کذب [illegible] است
چنانکه خدا [illegible] اصحاب السعیر

اصحاب السعیر [illegible] که [illegible] طایفه [illegible] از [illegible]
[illegible] [illegible] قرار [illegible] [illegible] از
[illegible] ابن عمران [illegible] [illegible] و [illegible]
وصیت کند [illegible] [illegible] قرار [illegible] [illegible]
ابراهیم [illegible] [illegible] جواب [illegible] [illegible] ا
ابراهیم خلیل الله [illegible] صاحب شریعت است مبعوث از جانب [illegible]
عالم است [illegible] [illegible] شریعت [illegible] نسخ شریعت ابرا
هیم [illegible] شریعت موسی [illegible] [illegible]
بر غیر [illegible] [illegible] غیر [illegible] [illegible] هرگاه
[illegible] شریعت موسی [illegible] شریعت محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] شریعت ابراهیم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مبعوث از جانب [illegible]
[illegible] [illegible] شرایع انبیا [illegible]
[illegible] است [illegible] جواب [illegible] این حرف [illegible] در حق محمد صلی الله علیه و
آله [illegible] [illegible] [illegible] معجزات [illegible]

اگر و هرگز از آوردن عاجز شده‌اند از اهل زمان انسانی ما هم دانستیم که او از جانب حضرت

و شریعت او ناسخ همه شریعتهاست و اگر بگویید که معجزات موسی ثابت و واضح شده

و معجزات محمد صلی الله علیه و آله ثابت نشده و از این جهت ما به نبوت موسی قائل شده‌ایم و از نبوت

محمد صلی الله علیه و آله منکر هستیم ما در جواب شما میگوییم که معجزات موسی الان در جای خود نیست و آنچه از معجزات او

باقی مانده مگر ذکر و خبری و آن آیه‌ها نیز عصا و ید بیضا از موسی منقول نشده و به سبب آن ظاهر نشده

و آن معجزات نه کهانت بر ظهور نبوت و تصدیق دعوت او لهذا باقی

مانده که نقل محمد صلی الله علیه و آله معجزات آن بزرگوار ظاهره بر اهل نظر باهره است

در حیات و ممات او که حجت است که قرآن بعضی از معجزات آن حضرت است و این

قرآن مؤلف است از الفاظ و حروف معدود و معروف است و در هیچ وقت کسی

ممکن نیست ظاهر کرده که مقدورتر و پر استعمال‌تر از حروف و الفاظ مذکور باشد همیشه

و بسیار استعمال کرده‌اند چیزی چنین [illegible] می‌سازد آنچه را [illegible] و در خفا بود

و در هیچ چیزی [illegible] از حروف و الفاظ نیست بجهت آنکه همه

مردم محتاج بیان الفاظ و حروف هستند از برای حرف نقل و اظهار سخن در حاجات

و کار امور خود [illegible] ایشان یک قرآن [illegible] از آن زمان

و الفاظ [illegible] ممکن نیست از برای [illegible] از اهل [illegible] زبان اهل لغت عرب

عرب که اشرف لغات است تالیف کنند مثل این قرآن با بودن این همه فصحا و بلغا و خطبا

و با وجود آنکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله غلبه کرد بر همه ایشان و فرمود که یک سوره مثل این

قرآن بیاورید که اگر جماعتی یک سوره مثل این قرآن می‌آوردند نبوتش به نقض خود باطل می‌شد

با وجود اینکه اسرار آن حضرت [illegible] و نخواهند توانست که بیاورند مثل این قرآن و نه مثل یک

سوره از سورهای کوچک قرآن [illegible] قرآن لکلام [illegible] بجهت آنکه قرآن

هیچ یک از کلام منظوم و منثور ایشان نسبت ندارد و همه از این عاجز شدند و بعضی

سرخیلان ایشان هم متابعت ایشان کردند [illegible] از برای حق تسلیم کنند از برای او

پیغمبر پس جنگ کردند با آن حضرت تا آنکه واقع شده بر ایشان مذلتها و خواری‌ها جنگ

کردن و کشته شدن [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اسیر شدن [illegible]

از سورهای کوچک قرآن [illegible] شهرت [illegible]

و با پیغمبر صلی الله علیه و آله معارضه و مجادله می‌کردند [illegible]

می‌نامیدند [illegible] ظاهر می‌کردند [illegible]

چونکه [illegible] قرآن [illegible] عبارت فصیح [illegible] لکلام [illegible]

ما لقید [illegible] ادراک [illegible]

فانی صفات حق عزّ اسمه الطاف حضرت طوبیٰ حالی که ذات مختزا احوال الاکملات الکثر دیگر ارضا

حیوان ادب کعنوه الذی ادا ایشان بود در تمام می کند سورهٔ خود را و لذربابت عزیٰ با قا بغیر

ایشان هست در فهم لغت الفاظ کنند که اگر ورق تا اطلاع کرد کی بجهت آنکه هر انعام کردن وجود

کهل واره کرد فی تجنیس وجود رد فاطلاع کرد است و اینها کلمات بانی سخافت محض و انشا

نامه بلکه بنوبت کرد و بزبان و بحمها جاری شده چه الفاظ را و فقرا دیگر بنا نوشته شد پس چگونه

بعد چون که مرا در هر یک سوره مثل قرآن بعلاوه نظم و ترتیب و فصاحت و بلاغت اینه

حجت می کردند با نوره بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر ایشان زبانه قومی تحد را آنحضرت اقتضا فهم

داده بر آنها تبلیغ می نموده عرب با قوام می کردند و صدا با بلند می گفته القصد فی سبکی و مرا ایس معجز

قران است فانا ما سمعنا مثل هذا هیچ چیز نشنیده ایم و هیچ اثری ندیده ایم و هکذا و قومی کفره اکثر

فصیح تر از آنها ایشان بعض حروف برایشان غلبه می نموده هر رسم را اما او فصیح تر از فصحا و قرائت

ارقرات ففرا ایشان و مقاتلت و الفصحا و تمام خوف کنی نفس خود را آنچه تجویز کنند رضا القصد

فی در عکوه ارا آنکه در دشمنی را اظهار نموده آنکه طلب حق کند اورا کجی نزد شما و اینها حق

میلی نفس خود را بر تجویز کنید رهز جماعت و اینها خلق عظیم را ایمان آوردند به محمد صلی الله علیه و آله

که هیچ یک از ایشان طالب حق نبوده بلکه کل بسیار طالب ایشان حق از ارباب فانیه الیه

و دنیا دیده است با آنکه طلب حق از مرد کرده و خدا ایشان نزد همه پس حق نگوید دروغ

دروغ اورا از برای ایشان بیان نموده همان است که الغیبت می ولیعهٔ این قوانین را بجز فرمودند

قدرت جن و انس را امر کرده را اعجاز تحدی مبکوم قل لئن اجتمعت الانس والجن

علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض

ظهیرا پس بکار محمد صلی الله علیه و آله اگر صحیح نبود جن و انس را آنکه چاره نمودند قرآن زنده

تکلیف چاره نمودند هر چند بکند بعضی و بعضی را اعانت یاری کنند نتوانستند و با اینهمه اینها ضرر ده بیانه

بیان نکند دروغ اورا و فتنه نکند اگر او را ظاهر نکنند از برای خلق بطلان اورا و اینها

معجزه ظاهره و بالغه با بهره و سالها بر حسب شد باید بعد از او هیچ کس با سفاهه معنی یاری کنند

در اینجا نقلی دیده فاقد نشد ازو دل تکلیف تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اعجب بر او معلوم

است که فرنگان اینهمه قدر سعی کرده و میکنند از فروع کردن اهل اسلام و جاه و اعتبار و قوت و شوکت

کت در باطل کردن دین اسلام و چه قدر قصد بر هم شکستن این دین کرده و نتوانستند پس اگر ممکنه بود

برای احدی که یک سوره مثل این قرآن بیاورد هر اینه طلب یاری از آنها می کرده و آنها هم

طلب یاری از دیگر زبان عرب هم بکند و بنا بر بعض خود نصرانی او را امر کرده در ظاهر

نموده آنچه الحمد لله شنیده از خواهش کردن این نور ثابت و حجت تامه اتفاق نخواهد نمود است

صحت چاره و بلاغت قرآن حاصل شد تا که این قرآن از جانب خداست و هیچ باطل از هیچ طرف

او را و نه راه یابد با این همه قدرت ظاهره و باهره داشتیم و در حسب الدهر کردن اثر نعمت بر او

لیکن شریعت محمد صلی الله علیه و آله هر چند شریعت موسی ع بر حق است و از جانب حضرت
حق سبحانه که محمد صلی الله علیه و آله افضل پیغمبران و خاتم ایشان است و آنکه او واسطه است
بین ما و بین حضرت [illegible] که [illegible] ایمان [illegible] را [illegible] و هر کس [illegible] از
طریقه اسلام نماید و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین
یعنی هر کس که طلب دینی غیر از دین اسلام نماید هرگز قبول کرده نشود از او و هو در آخرت از جمله زیانکاران را
خواهد بود سوال [illegible] در این [illegible] شریعت دیگر [illegible] و جهت [illegible]
[illegible] از او [illegible] در جواب [illegible] گفته [illegible]
در میان [illegible] در میان [illegible] و صحبت [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] شریعت [illegible]
شریعت عیسی [illegible] شریعت [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] مسلمین [illegible] از
مسلمین [illegible] شریعت [illegible]
لذا این شریعت بر حق است [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible] که [illegible] عیسی از جانب [illegible]
مبعوث شده [illegible] شریعت عیسی [illegible]

۱۱

می گویند همه [illegible] اهل صلاح بوده اند و با وجود این در قرآن ایشان چیزهای چند هست که
مخالف است با شریعت مسیح و آن چیز [illegible] که [illegible]
که آن عیسی [illegible] خودشان اقرار [illegible] است [illegible]
است که [illegible] آن عیسی [illegible] اتفاق و اجماع [illegible] اجماع محقق است [illegible]
ما که عیسی [illegible] کشیده [illegible] و [illegible]
کلام مسلمین بر خلاف [illegible] گفته اند [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] و آنکه بر دار کشیده [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] بر دار کشیده [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible] که [illegible] عیسی [illegible]
پس [illegible] که [illegible] قرآن [illegible]
قبول [illegible] اقامه [illegible]
[illegible]
[illegible] متعدده در جمیع آفاق منتشر شده و کتاب [illegible]
[illegible] در زبان [illegible] بلکه کتاب [illegible] مختلفه [illegible]
حفظ و ضبط [illegible]

و مقرّش در طلسم قلب است در طرف چپ و پیدایش بصورت آدمی است و
در همان طرف چپ قلب مقرّش در بطن اول است و به در علوم الهیه فرو میکند
و نه در خیالات شیطانیّه والقاءات او اول این شیخ اذا نسبت ولد و اول خود را اکثر بصورت
عیسیٰ در صورت ظاهر و نشان که حقیقةً منسوب بعیسیٰ باشد بعلت آنکه از اراک
کمتش [illegible] چپ قلب بطن است و طلسم مقر حرارت غریزیه است و از نار سموم
بهم رسیده و این حرارت در نفس بدان حرارت غریزیّه است که حامل روح
حیوانی است در طرف راست قلب است و طلسم او مقرّ نفس اماره بوده است
و در مقابل نفس مطمئنّه است که در طرف راست قلب است و طلسم آن مقرّ
و سبب او جهلست و برزخ است ما بین جهل مرکب و جهل بسیطی که در مقابل ا
ن روح است که برزخ است ما بین عقل و نفس و وجه اعلای آن عقل است و وجه اسفلش
نفس است و این شجره ایمن چونکه مدد میدهد همان شیطان مغضوب که مقرّش در بطن ثالث
در طرف چپ قلب است و صورت عیسیٰ بهم چونکه مظهر اطوار بطن ثالث است
و در طرف راست قلب است لهذا این شیخ نسبت ولد است خود را بصورت
عیسیٰ نسبت تقدّس داشت آنکه نام میکذارند چیز را باسم جزء خود است مثل
کور و نام کذاشته مثلا به بصیر مفروضه و نامیده [illegible] تقدیریّه و اما این فریب دهنده

[illegible]

فریب دهنده که مثل آل جرجیس اظهار صفات کمالیه از برای خداوند تعالی مینمایند
در دروغ کفته است بعلت آنکه اینها بعضی خدا را ثالث ثلثه میدانند و بعضی میدانند
که خدا یک حقیقت واحد است و متعین شده است بصورت عیسیٰ و مریم و
روح القدس و بعضی از ایشان عیسیٰ را خدا میدانند و بعضی پسر خدا میدانند و بعضی عزیر را پسر
خدا میدانند پس هیچ کس با این عقاید باطله و مذاهب سخیفه که گفته اند کسی فهم و خرد را
داشته باشد راضی نمیشود که خدا را نسبت دهد چگونه نسبت خدا میکند بجهت آنکه
از عقاید اولی لازم می آید که خدا در عالم مقترن و محدود باشد و از اعتقاد ثانی لازم
می آید که خدا در عالم محدود شده باشد با آنکه چه جایز باشد متولّد شدن او از والد و از او متولد
شدن ولد انفعال و تغییر لازم می آید ما بین حالت پیش از ولد و بعد از ولد و لازم می آید که
خدا منقسم شود باجزاء بعلت آنکه ولد جزء والد است و از اعتقاد ثالث لازم
آید که خداوند غنی بالذّات متصف شود بصفات فقیر بالذات و اعتقاد چهارم
هم مثل اعتقاد سیّم است و لازم آید آن قبایح بر این اعتقادات به بدیهی است و بطلان
بعضی از آنها ضروری است و با جمله آنکه این نوع اعتقاد داشته باشد خدا را چگونه وصف میکند
او را بصفات کمالیّه و چگونه او را تنزیه میکند از صفات نقص وجه کمال است در
خدا را که بعضی جزء باشد و بعضی کلّ باشد و بعضی احوال متغیر داشته باشد بر [illegible]

و هیچ کس که خدا را بیچون و بی‌مانند متصف بصفات فقر و محتاج و ذلیل و اسیر دارد این شیخ
گمراه ذکر کرده است این صفات کمالیه را لایق خدا بجهت زینت دادن دلیل تلبیس خود
مثل همان جوابیکه پیشتر ذکر شد و اما الزام صیغه که بآنکه قرار داده واسطه ما بین خود و خدا از جهت
غیر از روح الله عیسی مانند که کمال این شریعت که بواسطه عیسی بما رسیده دروغ و افترا است این
کلام نیست باطل و حجت ذرایل و جواب این حرف بعینه آنچه گذشت که ما در جوا
ب جوابیه ذکر کرده ایم حرف بحرف پس رجوع بکنند بهمان جواب که خواهی یافت
از او وفا کننده بمطالب و اما آن استدلالیکه کرده است بر آنکه مسلمین اجماع نموده اند
در حق محمد صلی الله علیه و آله وسلم نیز فرموده است که موسی و عیسی را خداوند بسیار مبعوث
کرده بر این خلق و نیز اقرار دارند بر آنکه انها همگی در اول امر مردم را ترغیب میکردند به
قبول کردن شریعت عیسی همه از اهل صلاح بوده اند ما در جواب میگوئیم که مبعوث بودن
موسی و عیسی از جانب خداوند شکی در حق ایشان نیست اما انها همگی در اول امر مردم را
ترغیب میکردند بقبول کردن شریعت عیسی از اهل صلاح بوده اند انها همان کسانی بوده
اند که دعوت میکردند مردم را بر شریعت محمد صلی الله علیه و آله و هیچ چیز ایشان را از دعوا
منع نکرده بود اما بر قبول کردن شریعت عیسی مگر محض دینداری و متابعت پروردگار و
خوف از جهنم و شوق بهشت و اما کیفیت رد دیگر بعد از شهادت انجیل و اهل اتفاقیه

نقضیه و واسطه بوده است که اقرار نمایند شریعت عیسی بعلت آنکه شنیده و بعضی از
بعضی کتابها واجبه که استدراک میکرده اند شریعت عیسی ظاهر شد و قوت گرفته و تغییر
پیروان و مقلدان خود در آن شریعت از راه طمع و جاه و در این باب بعضی که
از منافقین بودند نیست و هر شریعت باطل بوده است و لازم نمیآید که هر گروه
متابعت یک شریعت را خالص لوجه الله بوده باشد و بجهت اینکه بسیار از نصاری
هفتاد و دو فرقه شده اند و همه آنها در نارند مگر یک فرقه و این حرف است واضح و معلوم و اما قول
این شیخ گمراه که گفته که بافته نمیشود در قرآن چیزهای چند که مخالف است با شریعت عیسی
و بیان چیزها مگر جزئیات که آن گمان عیسی با جهتیکه مسلمین اقرار دارند بخوبی دین کرده
انها جواب میدهیم ما بآنکه اگر در قرآن بهم رسیده است چیزی که مخالف هم باشد با اخبار
مسیحیان که گمان عیسی را بعضی نصارا بر انکه میشنیدند قرار داده میشنیدند این خبرهای
لغو و هستند در معنای غیر واقع را نمیگفتند چونکه با انها [illegible] آنکه در پیش قرآن در چند
موضع آن بعض گفته است بر رد [illegible] و گفته الا لعنة الله علی الکاذبین و گفته لا یاتیه الباطل من
بین یدیه و لا من خلفه پس از این جهت [illegible] بر پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] نموده اند
[illegible] خود [illegible] را باطل کننده سالم باشند و خلاص [illegible] از [illegible]
شده [illegible] دنیا [illegible] اموال [illegible] و [illegible]

و حواریها را با این حجت که هیچ نصاری بجز آن انکار اینکه امر پیغمبر صلی الله علیه و
اله برای احتجاج و مخاصمه کرده اند اینکه امر ایشان منتهی شد بمباهله که ایشان
ام نشد مباهله که آن پیغمبر صلی الله علیه و اله زیرا که یقین بعظمت الهی را اظهر بودند از آن
اگر مباهله کنند هر اینه هلاک شوند جمیع نصاری که در عالم هست پس منحصر شدند بجزیه داد
ن و خواری و ذلت را اختیار کردند و لهذا پس آن نصرانی عرب [illegible] و شمشیر [illegible]
کار رفت و چه شد آن کبر و [illegible] ایشان بود که با حجت اینکه [illegible] از ازل
راه طالب [illegible] رحمت و [illegible] [illegible] [illegible]
لت را و این هرگز مخفی نیست پس اگر آنچه این شیخ گمراه ذکر کرده است اثری و
حقیقتی داشت هر اینه آنجا حجت [illegible] اولی بود از او بجهت که اینها فرق
[illegible] بعد از اسلام [illegible] [illegible] [illegible] طبیعی هر شخص هستم
[illegible] [illegible] [illegible] برخصم [illegible] [illegible] [illegible]
پس چونکه این [illegible] [illegible] [illegible] بخوف [illegible] [illegible] حجت [illegible]
بر آنکه [illegible] که آنچه این شیخ گفته است در این آنجا [illegible] از آن
[illegible] آنچه این شیخ گفته کلامی است باطل و [illegible] و [illegible] این
کلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان که عیسی بر دار کشیده

کشیده [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] داود [illegible] باطل
و بی اصل است [illegible] که ایشان [illegible] که عیسی خود [illegible] بر دار کشیده شد
و مرد [illegible] که بر دار کشیده [illegible] شبیه عیسی [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
از محمد صلی الله علیه و اله [illegible] است از شبیه عیسی بر دار کشیده [illegible] [illegible] [illegible]
بود و عیسی خود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] شبیه عیسی را دیده باشند و
[illegible] [illegible] است [illegible] انجیل که اینها گفته اند بر [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است بر [illegible] آنچه که در قرآن مذکور است بجهت
آنچه بر دار کشیده شد [illegible] شبیه عیسی بوده است و آنجا [illegible] [illegible] [illegible] اند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خود عیسی بوده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] خود عیسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مصلوب و مقتول [illegible]
عیسی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] که خود عیسی [illegible] شده بر
دار کشیده و شده است پس از [illegible] [illegible] [illegible] و واضح شده آنچه که در قرآن مذکور
است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و قرآن از داخل خبر نسبت هر به اگر الحاق عقل بر [illegible] شده مخالف مستحق و
حدیث ایشان صحیح نخواهد بود والا احادیث ایشان باطل نخواهد بود بلکه قرآن شرع حقیقت ما
حال نیز دیگر [illegible] شده است ایشان با جمعی جماعت کلیه انصار را
همه کسانی که [illegible] زده شده است اهل [illegible] در [illegible] بر
خلاف این بود پس هر یک از ایشان [illegible] به مقتضای [illegible] که دیده بود پس [illegible]
فات و مخالف مابین قرآن و کلام ایشان نخواهد بود و خواهی دانست که [illegible]
گمراه گشته طلب کلام دلیل است بی فایده و اگر در این کلام فایده و حجتی می‌بود [illegible]
[illegible] ایشان گفته و حجتی کرده زیرا که عداوت میان ایشان بیشتر بود [illegible]
[illegible] شده بودند [illegible] ضعیف می‌گویند که با وجود حجت [illegible]
چگونه [illegible] یک حجت [illegible] دلالت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شنیده باشد و اطلاع [illegible]
باشد باید که [illegible] مخالف کتب ایشان می‌کند [illegible] اگر چه [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] الغاق که [illegible]
اینکه اگر حضرت صلی الله علیه و آله حکیم و صاحب عقل [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] کدام عاقل حکیم [illegible] ظاهر می‌کنند و [illegible]

و [illegible] می‌کنند [illegible] که [illegible] دارد [illegible] را [illegible]
[illegible] دشمن و اگر [illegible] که [illegible] لا محاله کتب [illegible]
[illegible] رسید [illegible] مردم [illegible] می‌کنند [illegible]
حجت و [illegible] دشمن [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و [illegible] غیر مسلمین [illegible] مسلمین [illegible]
[illegible] باشد از [illegible] آیه از آیات [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible] شده بر قرآن و اگر یک [illegible] مخالف [illegible]
[illegible] و اگر از آن [illegible]
[illegible] عبد الله ابن سلام [illegible]
[illegible] از [illegible] و از پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
حضرت [illegible] جواب [illegible] و قرآن [illegible] حضرت [illegible]
پس اگر مخالف [illegible] تسلیم
[illegible] اطلاع [illegible] که اگر [illegible]
محمد صلی الله علیه و آله [illegible] از [illegible]
[illegible] هدایت کنند و [illegible] کنند [illegible] شد

مستتر شده است و عالم بجانب التغییر مایل شده است پس ما را لازم نبود که هلاک کنند اورا هم
چنانکه هلاک کرد قوم عاد را و اگرچه حق سبحانه و تعالی هلاک کرد فرعون و نمرود و دیگر
اهل مرحله بالجمله که هر یکی ـ ایشان را که عمارت شداد کرده اند و انا ربکم الاعلی گفته و جهالت
والهای ایشان را نابود رسید و بعلت ایشان را دیگر که در جنین ایمن جهالت والهای ظاهر و معلوم
دروغ و فساد ایشان بوده و قرار داده علامات و دلالات جنین را خبر و هند و بعد الطلاق
ان قدر وحدت ایشان و چونکه مدت ایشان بسر رسید امر پروردگار نیز در رسید ایشان را الوهیت
خاک بر کرده اند ان فی ذلک لعبرة لاولی الالباب و اما قدرت این شیخ
گمراه که کفر مسلمین را می خوانند برای این اعتراض که دیگر بگویند کتب معتبر تغییر یافته
و بر حالت اصلی خود باقی نمانده است بدرستیکه انچه که حاشیه در کتب اسلام کفایت
میکند برای این اعتراض و احتیاج بتغییر یافتن کتابهای ایشان نیست و ما هیچ نمیگوئیم که
اگر کتابهای ایشان باقی بود برهان دارند که خدا انزال فرمود بعد دلیل انها مثل آنکه
پیشتر نمیدانند بر کثرت اعتراض میکنند و اعتراض ایشان نیز دلیلی است بجهت انکه
در قران مذکور است که ایشان تحریف کلمات از مواضعش نموده اند که این کلمات
دروغ ملعون و تغییر دادن ایشان بدا اصل معلوم است انهائیکه پیش بعضی الحال میکردند
برای آنکه از جهت انکه او عیب میکرد بر کتابهای ایشان و خود ایشان یکی دروغ واضح

واضح ظاهر و باطل صریح می آورد و میگویند که لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا
من خلفه یعنی باطل در او راه نمی یابد از هیچ طرف و میگویند الا لعنة الله علی الکاذبین و
خودش دروغ میگوید و کفایت میکند در تغییر یافتن کتابهای ایشان انکار نمودن پیغمبرا
ان باشدت تعصب ایشان در کتب خودشان بنبوت شان پیغمبر سعید محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم و شکی نیست در این امر و نیز هر حجتی را بدینش بیاورد باو قبول نکرده اند که بعد
حجت نمیکرد بر دوشم حقه هر چند که حجت ضعیف باشد پس چه گمان داری بکسی که یک حجت
واضحه و بینه داشته باشد پس اگر ممکن شان بود حجت نمیکرد با آنچه این شیخ ذکر که این
حجت میکردند اگر چه محض زور در بیان ان بود با آنکه عار و مذلت جزیه دادن بر ایشان قرار
نگیرد و چه گونه مذلت را بر خود قرار میدادند با آن نمیکردند و علاوه که در نفوس عرب است
با جمله که در دست داشته باشند یک چیزی که مذلت را از خود رفع نمایند پس این نسبت
مکر بجهت صحیح بودن هر چیزیکه در قران است و تغییر یافتن کتابهای ایشان و آنکه ما گفتیم ظاهر و معلوم
است و اما قدر این شیخ گمراه که اگر منصف میبود تامل کند و به بیند که انکار و کفر نمودن
قران تغییر یافته اما مسلمین از او قبول میکنند و این را از او میشنوند که میگوید که شکی در این نیست در
انکه فرقه ناجیه از مسلمین این را قبول میکنند و تسلیم دارند که قران تغییر یافته و ناقص شده و
و مخالف شده و نه با تغییر و زیاده شده باشد در او یک کلمه برهان نظم و ترتیب از جهت انکه

مماثلت با معجزه بودن قرآن اورده شود کلامی غیر او دیگر از کلام اهل حکمت باشد اورده نمیشد

اورا در خصوصیت معجزه نخواهد بود پس تحریف و تغییر به آن که کمال کلامی منظوم و مرتب

باشد و معنی تامی داشته باشد قطعاً واقع نخواهد شد چنانچه دلیل و برهان قاطع که

ذکر شد دال است تحریف و تغییر باین معنی که ایه از جای خود برداشته بجای دیگر گذاشته به تحقیق

در این واقع نشده است و این انکار و اصرار شده از اهل جور و استیلاء و منافقین اهل

اسلام است که ایمان ایشان به محمد صلی الله علیه و آله از روی طمع در ریاست بوده از اول

ایشان و این منافقین خیر را سرزنش کرد هر چیز را که اکمل شده که مساله پرسیده نشد چگونه یافت نشد

بر ستم حاصل شده عمل کردن بتوریه بجهال کاری که زایل شده است زیرا که توریه ام میکنند

عبادت هر چیز که غیر او حق است و این اسرار تبدیل و ترک عبادات که مساله مکرر شد و ابراز

اینکه معنی ایشان را اکثر صحبت که مساله از زمان ایشان هر چیز زخرف ایشان بر هال

مذهب باطل تامند در نفاق و کراهی اصرار نمودند و انها را منافقان از انها

امثال انها از منافقین هر امت و ملت در دست که مسلط و مستولی شوند البته

تحریف و تغییر خواهند داد لعنة الله المتعدین و المجرمین من الله و الدین و الله عز و جل

فهذا الشیخ گمراه که کفش محکم نیست از کلام مسلمین در دلیل ها در مورد حجت

کتاب خود هر برابر باشد با دلیل ها ما داریم بر حقیقت کتاب خود ها مثل اینکه

مثل اینکه از کتب ما نسخهای بسیار نوشته شده در جمیع آفاق منتشر گردیده و کتاب

ما را اهل هر زبان و هر لغت بزبان خود اورا حفظ نموده اند مثل کرام من که این حرف را حق

از کلام کلدانی گفته است و بهتر است تحقیق که ما الان اورده ایم بر صحت کتاب خودمان

باینکه او معجزه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله است باشد و جمیع خلق از اولین و آخرین خصوصاً

عرب از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت با تفاوت درجات

ایشان در علم و معرفت و اختلاف مرتبات ایشان در علوم حقیقیه و رسمیه

کلا عاجز از اینکه مثل کتاب ما بیاورند و به تحقیق که او را از ازل که اینست رسیده است

خدا در محیطه بعلم خود حکم نموده است از کلام اهل هر از مخلوقات که مثلش بیاورند

مگر اینکه خدای دیگر مثلش بیاورد و ادله توحید خدا این عذر را باطل کرده است و

کتاب ما اگرچه یک لغت زبان است لیکن جمیع لغتها در زبانها و علوم و اسرار

و حقایق در او پنهان است و تفصیل هر چیزی در او است و او کلام خدا است هیچ

کلامی در هیچ باطن در او راه نمی یابد حق و باطل نمیرسد انه خداوند سبحانه میان تغییر

علم لطیف او را اقوی قدیم الاعلام من عند الرسول مثلش را و ما حجت اینکه پیغمبر صلی

الله علیه و آله بر همه عرب و سایر خلق غلبه نمود اگر این کتاب بر حق نبوده لازم می آید

خدا حق را باطل داده باشد و تصدیق دروغ نموده باشد و از کلام خلق بر خود

حجت نبوده باشد و او سبحانه و تعالی امر را بر خلق مشتبه ساخته باشد و این از هدایت نمودن بسیار

بسیار دور است زیرا که یک مدعی دروغگو که بر خدا افترا بندد و برای کلامی را که عاجز

باشند اهل آن عصر و اهل زمان در هر حال در حجت و برهان تا هزار و دویست و پنج

و هشت از هجرت علی هاجرها الاف الثناء والتحیة جاری است هیچکس بهم نرسیده که نقض

این باطل نماید و حق را بر جا کند و با وجود اینکه بسیاری از خلق منقاد حقیقتش باشند به مجرد

اینان از ادیان باطله و غلبه بر همه کس نماید و همه ادیان خدا و رسول تا حق را از باطل ...

جدا نفرماید پس خدا در این وقت هدایت کننده نخواهد بود و اگر این قول بر خدا جایز باشد

و شبهه ... تقریباً ... [illegible] ... شاید کسی

بگوید ... [illegible] ... از کتب ... [illegible] ... اسم رسول رب

لیکن بسبب این احتمال باطل ... [illegible] ... علیکم که هیچ ... [illegible]

سخن را اختیار نماید اما قول این شیخ ... [illegible] ... کتابهای ما و زبانهای مختلفه در میان همه

فرق محفوظ مانده ... [illegible] ... از این کتاب ... [illegible] ... شده است شاید

این حرف صحیح باشد و اگر قصه ... [illegible] ... است که خدا ... [illegible] ... عیسی علیه السلام نازل

کرده است ... [illegible] ... را نتوانند ثابت کنند ... [illegible]

در آن وقت ... این شیخ ... [illegible] ... اما ... [illegible] ... کنند در فصل

در فصل چهارم انجیل لوقا ... [illegible] ... آمدن فارقلیط

جمیع اوصاف محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... را انکار ... [illegible]

... [illegible] ... که این ... [illegible] ... محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده باشد

از ظهور محمد صلی الله علیه و آله اگر ... [illegible] ... مسلمین گمان می‌کنند که ... [illegible] ... آنحضرت واقع شده

باشد این ممکن نیست زیرا که ... [illegible] ... انجیل ... [illegible] ... بسیار ...

... [illegible] ... شده بود و بزبانهای مختلفه ترجمه شده بود ... [illegible] ... از نسخه‌ها ...

موافقت می‌نمود و هیچ اختلافی در فصل چهارم انجیل ... [illegible] ...

می‌کنند که این ... [illegible] ... از محمد صلی الله علیه و آله واقع شده است نمی‌دانم که ... [illegible]

چه چیز ... [illegible] ... انکار ... [illegible] ... زیرا که ... [illegible] ... را که ... [illegible]

... محمد صلی الله علیه و آله ... [illegible] ... خواهد ... [illegible] ...

... [illegible] ... معجزه‌ها که حضرت عیسی علیه السلام آورده بود ... [illegible] ... کور مادرزاد ... [illegible]

... [illegible] ... محمد صلی الله علیه و آله

... [illegible] ... معجزه ... [illegible] ... از او معجزه ... [illegible] ... معجزه‌ها بازار

... [illegible] ... است ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... شده ... [illegible] ... می‌کند ...

هیچیک از انبیا اعلام می‌کنند که دلالت کند شریعتش پیروی کرده شده بجهت اینکه شنیده‌ام که بعض
را آسمانی نمی‌خوانند تا حقیت علامات ایشان دلیل می‌آورند بر حجیت شریعت خود پیدا است
جنگها و غالب آمدنها که کار ایشان است که کلیسی کرده‌اند بعضی به بعضی دیگر در داد از هیچ چیز
هیچ دلیلی وارد نشد فایده که کلیسیای شان می‌دارد زیرا که بیشتر غلبه از کلیسی ایشان نمی‌بینیم که
اکثر اوقات سبب ریا و بهانه‌ها می‌گردید جواب می‌گوییم که قول ایشان نحو تعقل از
آنجا که گفتند اما القیه می‌کنند مسلمین تا آنکه گفت لکن نصاری ایشان را حجت گفته‌اند و
تغیر دادند بر پرستش و تحقیق که ادعای مسلمین صحیح است و انها بزرگ که محو کرده‌اند تا حدی در زبر
و انجیل اصلی باقی است و لکن در این دو جمله که ترجمه کرده‌اند انها را تحریف شده‌اند از زمانی اینکه
مبدا مسیحی ایشان را به بینید و برشان حجت نکرد لکن پیشتر شده مسلمین لهو حجت بزرگ
ایشان نیست در اثبات نبوت پیغمبر خود زیرا که قران آنچه نازل شده است بر پیغمبر
ایشان اقوی حجت دایم بعینه است بر اثبات مدعای ایشان و این یک معجزه
باقیه مستمره است با استمرار نبوت آنحضرت تا وقت تبدیل و اما این
فقیر پیر که این همه تشوق از برای او قرار داده‌ام به کلمات مزخرفه برای نسبت
ساخته جواب اینست اولا از آنکه عیسی پس از بالا رفتن بفلک ... دا ... در ... و کتب
را تغیر داده ... شغول صف اختلاف کرده ... به اعتقاد و فرقه متفرق گردیده

متفرق گردیده که همه انها در اشتباه مگر اهل یک فرقه و هر فرقه شروع ضعف نموده اگر
مجادله و اقباله از برای مخالفه دیگری کردیم از برای تو همه الفرق و مذاهب و اختلاف
انها را لکن حاجتی نیست ما را الحمد الله زیرا که اکثر بقدر اینکه بدانند ما مطلع هستیم
بر مذاهب و فرق و اعتقادات فاسده که اعتقاد کرده‌اند نسبت می‌دهند
انها را بسوی انبیاء الله عیسی و روح القدس که عقل سلیم امتناع دارد از قبول کردن
این اعتقادات و دیانت با نهار را از اکثر اعتبار از آفتاب روشن‌تر است و
اما قران نصاری از آنجا که گفت اکثر مسلمانان گمان کرده‌اند که بیشتر از نسخه‌شان تغیر
واقع شده تا آنجا که گفت حکم نمیشود نصاری را که بیشتر بدانند انجیل را که محمد صلی الله
علیه و آله وسلم به تحریف خواهد اعتقاد این را محقق نیست و لکن وقوع و دلیل
و تغییر کردن گذشته است زیرا که حضرت عیسی خبر داده بعد امت خود را
با آمدن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه قران بر این ناطق است
و التصدیق نکردن انبیاء قران ما سوای ضرر نمیرساند بجهت اینکه بشارت آمد
... با آمدن محمد صلی الله علیه و آله در قران مذکور است و قران ما ...
نصاری بعد می‌دیدند و آنجا که خبر داد عیسی امت خود را از آمدن پیغمبر ما
دروغ ... لازم بود که انکار و تکذیب پیغمبر ما نمایند به جهت اینکه از او که در کتاب

انجیل امروز ثابت مذکور است و چیزها دیده‌ایم که آنحضرت نپرسیده‌اند بلکه از آن آنحضرت
تسلیم کرده و لکن جمعی تصدیق آنحضرت صلی الله علیه و آله نکردند مبتلا شدند بجلا و خواریها
و واقع شد بر ایشان عار و شنار را با مر پیغمبر چه طور عرب اهل کفار که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله
در لفظ استهزاء و کبار لکلامی اینکه امر در لفظ عرب ثابت ما اینکه پیغمبر صلی الله علیه و
آله حاضر کرد یک شیخ اهل کتاب را و امر فرموده که نشنیدی از دین نسبت امر به برخوا
ستن از فرموده تا سه مرتبه پس آن شیخ هم برآشفت و گفت استغفر الله و انا شیخ
کبار پس آنحضرت صلی الله علیه و آله نزد جماعت الکفات نموده و فرموده که لکن برای
جماعت پس اکثر الکفار کننده باین بزرگوار صلعم چیزی را قرار نمیکند شده باشند
چگونه ساکت خواهند شد از اینکه دروغ صریح و افترا و واضح بر ایشان بسته شود پس
اکثر الجمیع که در قرآن مذکور است صدق و اخبار عرب چگونه از او ساکت میشدند پس
سکوت ایشان دلیل عجز ایشان است از رفع کردن [illegible] تمام حجت
شده و بر ثبوت اینکه عیسی علیه السلام بشارت بظهور [illegible] بعضی نصاری [illegible] صفات
احوال پیغمبر مکرم و رسول معظم صلی الله علیه و آله و سلم را [illegible] عزم کردن بر مخالفت و بر
نکردن آنحضرت صلعم از ترس [illegible] ریاست از دست ایشان و اگر باقی [illegible] نشسته‌اند در
کتب احوال و صفات آنحضرت صلی الله علیه و آله را [illegible] ایشان [illegible]

چنین

[illegible] تغیر [illegible] از او صفات [illegible] چنانکه [illegible]
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله چنانکه گفته [illegible] شیاطین که استراق سمع
میکردند از آن ایام [illegible] ممنوع شدند [illegible] تا ظهور محمد صلی الله علیه و آله
و سلم [illegible] عزم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و آله
[illegible] تغیر [illegible] در
وقت ظهور آنحضرت صلی الله علیه و آله [illegible] که [illegible] عزم کردند بر قتل آنحضرت
و آنحضرت صلعم در ظاهر [illegible] عالم [illegible] قتل
آنحضرت صلوة الله علیه و آله [illegible] آن سرور صلی الله علیه و آله در کوچکی
[illegible] نبوت [illegible] نبوت [illegible] جهل [illegible]
از [illegible] در شکم مادرش بود در صدد قتلش برآمدند تا وقتیکه اظهار [illegible]
[illegible]
که در خورد سالی در صدد قتل آنحضرت صلعم برآمدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] را رجوع

کنند در این کتابها که متضمن کیفیت از احوال نبوت کرده‌اند و مقصود ما در اثبات
ره معقول و دفع باطل و قطع فساد بود اما قسیس سلمه الله که کتابی در مولد من فرو از
این رساله شروع کرده در ذکر معجزهای که عیسی علیه السلام اظهار نمود آنچ میگوییم که این معجز
ات بهانه طرازیست که ذکر شده است نتیجه آنکه عیسی علی نبینا و علیه السلام
از پیغمبران اولوالعزم است هر چند که صاحب قدر مجید و مرتبه عظیم است
و او اشرف پیغمبران بعد از چهار پیغمبر اولوالعزم است و او متمکن است از کلمات قائم
آل محمد صلی الله علیه واله و او زنده است و معصوم است و بعضی از اسلام چهارم بالله
روحه رسا کم در بیت المعمور است و ... جناب خاتم عجل الله
فرجه در روحی له الفداء و علی ابائه الالاف التحیة والثناء را امر کرده و جناب عیسی
یکی از حملهٔ عرش است و بعضی از معجزات او شفا دادن کور مادرزاد و ابرص و خبر دادن
از غیب و زنده کردن مرده کمال میباشد و این بزرگوار منزه و مبرا است از آنچه که
نصارا در حق او میگویند و میبندند است از آنچه ما در حق او میگوییم و نصارا انشا
حقند انحضرت را حق نشناختند زیرا که بکبر نسبت خدائی خواندند و بکوتنه ... خدائیش نامیدند
و بغیر بهمان اوصاف حقیقی او را وصف کردند و بغیر علامات حقیقی از برای او
علامت قرار دادند مگر نشنیده‌ای که هر چیز شئ صفت مخصوصه دارد و او را وصف

وصف کنند نسبت به خدا و دروغ است و ظلم است که از عیب
خدا الفت شده است بعضی حرام و منکر او در حق خدا اشکال لازم است که
او را از خلق خود فرمود و ابدالهای کلمه ... و فرمود ولی بزرگوار طبیعه اسلام
از جهت فخر و شرف مسند است از هر چه ما میگوییم یا غیر ما بگوید از شیخ نصیحت
در حق او سخن در هر نسبت ... عیسی ... از آنکه از تعلیمش شیخ ...
ت محمد صلی الله علیه واله ثابت شد و او یکی از عیبهای آنحضرت صلی الله علیه
واله وسلم ... و هم چنین ... از آنکه بنده خدا باشد و اما قول این
شیخ گمراه که گفت محمد صلی الله علیه واله وسلم معجزه نیاورد و بلکه شمشیر از شیر ... ولاکن
از او معجزه چندی نقل میکنند اما چه معجزه‌ها از آنجاییست که ... در قوه
بشر است و یا از آنجاییست که هیچ کس از او ندیده است و یا از آن محالات است
به عقل انکار میکنند مثل آنکه میگویند شق القمر کرده است پس بنا بر این
هیچ اعتباری بر این معانی نیست ... قول این شیخ گمراه تمامش باطل
و کلامش مخبط و زاید است اما آن کلام که گفت محمد صلی الله علیه واله معجزه نیا
ورد و بلکه شمشیر از شیر ... میپرسم که آیا کدام معجزه ظاهرتر است از قول ...
جمع شوند جمیع جن و انس را ... بمثلش ... بیاورند ... چنانکه بعضی از آن

پاری کننده باشند بعض دیگر را و کدام معجزهٔ عیسی بن مریم معجزه برابری کند چه جای آنکه
زیاده کنند و هر سبکه برطرف کردن کوری و پیس مبتلا در او شبهه کنند با آنکه
ممکن است از اهل طبیعت یا هر ایمن کار را کردن مثل زنده کردن هم بر اینکه اتفاق افتد
از اهل طبیعت که زنده کرده مرده تازه را و هر چند انجیل که عیسی علیه السلام معجزه نبود چه آنکه
زنده می کرد مرده پوسیده را الا که بالکلیه رفع شبهه می کند مگر یک پاره علامات
خارجه بخلاف قرآن که این همان الفاظ و حروف است که هر کس او را استعمال
کنند و این حروف [illegible] در [illegible] بزبانها جاری است واحد الفاظ هو آیت
و جدا کردن حروف [illegible] از اسم و در حال کردن بعض به بعض و این آسان
تر است از همه چیز از برای هر کس و مع ذالک پیغمبر ص ۲۳ سال چنین این الفاظ را یک
ترکیب تالیف آورد که کل خلق عاجز شدند از آوردن مثلش و غلبه نمود بر کل خلق
عالم و فرمود که یک سوره مثلش بیاورید و اگر یک سوره مثلش مراد آوردند غلبه [illegible] باطل
میشد و همچنین قطع [illegible] حال ممکن نشد از برای احدی که مثل یک سوره
یا یک سوره از سورهای کوچک بیاورند بلکه ممکن نشد از برای احدی یک سوره
یا یک کلمه [illegible] قرآن جاری نام [illegible] قرآن [illegible] شباهت کلام مخلوق
ندارد و نه نظم و نه نثر و نه [illegible] ایشان و نه [illegible] از سایر کلمات بلکه استعاب

استعمال میکنند بجهه آنکه قرآن حقیقتش مثل حقیقت انسان است و هر گاه کسی قادر
است که خلق کند خلقی مثل انسان قادر است که بیاورد مثل یک سوره از سورهای قرآن
جمیع [illegible] شده و [illegible] از امر [illegible] و [illegible] مقتضی که قرآن معجزه است
جمیع معجزه ها در تحت این قول مانده است و جمیع طبایع [illegible] از آوردن مثلش
[illegible] و تا روز قیامت این معجزه باقی و مستمر است و اما معجزه کدام پیغمبر باقی مانده
از بعد او بلکه باقی ماندن معجزه حاصل شد از بعد او از اعجب عجب از پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله و از جمله این کارها معجزه بودن قرآن باشد [illegible] الفاظ و از قضا در
که [illegible] و بار [illegible] ضعف [illegible] موافق [illegible]
و همه اینها [illegible] در کف [illegible] زیرا که [illegible] خدا
[illegible] اولیا [illegible] عجب [illegible] که [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible] ذکر شده اند [illegible] هیچ چیز نمی بینند [illegible]
کشف [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرامت خواهد و اما اقامه نمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله نیز تعیین را شمشیر جز شکوه تا
نیست بلکه عادت همه پیغمبران است و عادت ایشان بر این بوده در دفعه قوم ایشان
اکتفا می‌کرده به دعوت و مقال می‌شده‌اند از کلام آیات ظاهر است لیکن به شمشیر حکم
نمیکرده در میان ایشان و الله هرگز محتاج نبوده با جلسه نمی‌شدند و چنانچه خرافات ظاهر می‌کرده
زیرا که مردم همه اهل دین نمی‌باشند تا به یاری الهی ایشان را بی‌خوف از خدا و تنها
تا با روز جزا و همه وجوه تقلید هم پیدا شده اند اهل باطل که استیلاء هرگز حق ظاهر
نمی‌شد و دعوت پیغمبر به کسی نمی‌رسید زیرا که اهل باطل منع می‌کردند از اظهار
کردن حق و از این جهت پیغمبران با ایشان مقاتله می‌کردند تا که ضعیف شود شوکت
ایشان و بر هم شکسته شود صولت ایشان تا که حق را بخواهند به نزدیک و دور برسانند
تا جمیع مردم آگاه باشند تا که در این وقت ایمان آورد هر که می‌خواهد و کافر شود هر که
میخواهد و از این جهت است که بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه مستولی شدند
بر طایفه اکراه نمی‌نمودند ایشان را بر ایمان و اسلام بلکه از ایشان قبول می‌نمودند
جزیه می‌گرفتند و منت برایشان می‌گذاشتند و ایشان را رها می‌نمودند و مقصود پیغمبر
صلی الله علیه و آله از شمشیر کشیدن دفع نمودن ایشان بود از برهم شکستن شوکت باطل بود
تا متمکن شود از اظهار کردن حق و از این جهت بود که چون زمانه کردند موسی و عیسی

و عیسی و شیخ ابن فهد با عمالقه محاربه کردن موسی و عیسی بنا بر او جمهور و صوفیه
است القصار در جمیع الکفار را می‌کنند در همه تواریخ مذکور است این
امر از این سبب اهل جنگ نمودن با عمالقه جهاد بود و در غیبه کفار رسیده نه این
ابا نمود و ثابت کنی از محاربه کردن موسی نه نسبت و همی در نبوت او بلکه پیغمبر
کشیدن اثبات عیب می‌کنند در دیگر پیغمبر معجزه نمود و رد و مرتب شدن و هم از او
ظاهر شود و غیب الله در هر باب با او می‌باشد و الا که همه انبیا در پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله منحصر است به جهت ظاهر شدن معجزات و خوارق عادات سبب راز
آن بزرگوار صلوات الله علیه و آله الطاهرین و اگر تو آنکه همه معجزات آنحضرت
بگیر الکفار قرآن می‌خواند که دائم ظاهر است معجزات او است و اگر می‌گوید
و الصدق من عند الله و در غیب قرآن با مثل یک سوره از سوره‌های کوچک قرآن
و امانت بگذار هر که میخواهد از آن و جز از سحر و گفته دائم چیز و جامعه و هر
کس را امید رسیدن مطلوب خود از او دارد لیکن اگر غیبش از او دارد با طلب
نبوت این پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر منا در دل بی هر آنکه تو منکر و کذاب
الله و جایز بود عمل کردن با این اعتقادات هرگز ثابت نشود از برای
غیر نبوت و نه از برای صاحب دولت تربیت الدین الاسلام بر الکفار و این

شمشیر عیب می کرد بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از شمشیر کشیدن از آن جهت که شمشیر کشیدن
ن از مقتضیات نبوت نیست نمی دانست که از مقتضیات نبوت لابد از معجزه اوردن
شمشیر کشیدن است و الا باطل می شود لهذا جمیع معجزات و هدایت انبیا جاری می
شود و این بالاتفاق باطل است و اگر از آنچه عیب می کرد که عیسی شمشیر نکشیده
بی تحقیق که موسی شمشیر کشید و اگر بالکلیه عیسی نکشیده است حجت باشد بر سایر پیغمبر
لهذا واجب نیست که باطل باشد نبوت جمیع انبیا در سلک تعلیمات آنکه عیسی شمشیر نزد
نگرفت و جمیع پیغمبران از آدم تا خاتم همه زن گرفته و عیسی اولاد نداشت و سایر
انبیا همه اولاد داشته و اسم نفی باقی است پس مناط در نبوت فعل خاص
نیست که از تبعیت خاص الفعل صادر شود بالنظر زیرا که هر پیغمبری اقتضاء فعل خاص
و از کلیه امر ربی مصلحت فعل خاص اقتضاء نماید بلکه مناط در نبوت پیغمبری
در شبهت ادعای پیغمبری باشد و اوردن خارق عادات است و [illegible]
باشد تغلبه کردن بر تمام رعیت خود گفتند که احدی از غیر مثل نتواند که مثلش بیاورد
و اما کشتن و غارت کردن و اسیر نمودن و قصاص کردن و حد جاری کردن از
مقتضیات مخصوصه معلومه و تعزیر کردن بر سایر مصالح امت ایشان از فروع و
مقتضیات نبوت است و نبوت بر پا داشته نشود مگر با ایشان با احکام دیگر

ملخص که بعضی از انبیا علیهم السلام بحسب مصلحت رعیت مکلف می شوند بجاری ساختن
همه این احکام چنانچه حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام جاری نمودند و پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله نیز جاری فرمود و گاهی مصلحت در اینست که همه این حدود را جاری
نسازند بلکه بعضی جاری سازند و از بعضی اعراض نمایند و چنانکه عیسی و یحیی علیهما السلام کردند
و آنچه مذکور شد واضح و معلوم است و اما قول این گمراه که گفت معجزات پیغمبر
صلی الله علیه و آله بار از آنجا نیست که حجة کرده عیسی شتر اورد ممکن است بگویم که
چرا این حجة گفته که مثل بیاورد تا قطع می شود از غلبت و غاری و [illegible]
و جزیه [illegible] و اما کدام یک از معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله حجة نیست و کدام یک
[illegible] در قرن آفتاب [illegible] شق به آنحضرت با تسبیح کردن سنگ ریزه
در دست آنحضرت با ناله کردن چوب خشک از فراق آنحضرت با بر زمین سنگ
خارا باقی ماندن اثر قدم مبارک آنحضرت با بر زمین خاک و ریگ باقی نماندن
اثر قدم آنحضرت صلی الله علیه و آله با از خود سایه نبودن هرکه با او پیچیده بر
[illegible] که بلند تر هر چه باشد تا حتی مرغ نپریدن از سر آنحضرت با جوشیدن
آب از چاه خشک و خوشگوار شدن آب چاه و به سبزه از یک تف آنحضرت
آنحضرت با شکسته شدن طاق ایوان کسری در شب ولادت آنحضرت

یا خاموش شدن آتشکده فارس و فرو رفتن دریاچه ساوه در شب ولادت
آنحضرت بیشتر از اینها از آن معجزات که بر من ... از اشراف و ممکن نیست با فراهم
رسیدن ... ظاهر شده از آنحضرت یا که هر یک از اینها حقیقه بجهه آنکه هر یک
از اینها را ... حقیقه در اینها ... در قوه نیرهاست او در دل ... اینها
در اینها ... و عیسی ... در قوه نسبت او در دل ... ایمان عبدالله که
چه شده ... این ... حقیقت ... می کنند ... که ... جاحد
کنند ... اعراض ... می کنند ... از حق ... مثل ... بزرگ اما
قدما ... شیخ کرلاکه کشف ... از این معجزات ... در عقل ... را قبول ... نماید مثل اینکه
میگویند که شق القمر که ... که ارتق شدن ماه چه ... لازم می آید ... اجرام
است که ... خرق و التیام در فلک جایز نیست ... به برهان ... ثابت کرده
در الهیات ... از رسایل و مباحثات ... خرق و التیام ... جایز ... در فلک
واقع ... خرق و التیام جایز باشد ... که ارتق شدن ماه هیچ خرق
و التیام لازم نمی آید زیرا که کواکب ... فلک ...
منتشر شدن ... موجب خرق و التیام ... و این مسئله ... برهان ...
... در الهیات ... در رسایل و مباحثات ... رجوع نماید

رجوع نماید زیرا که با کثرت مشاغل و تشتت خواطر در خدمت شما بیش از این مقدمات
نمیتوانم در اینجا که مذکور چیزی است ... رساله ... آب
... والله یقول الحق و هو یهدی السبیل و اما الکلام ... این شیخ کرلا شق القمر را
اکر از احادیث ... در کتب ... ثابت شده است میکویم که هرچند این دلالت
بر ... شق القمر می کند لکن ... ثابت ... که ...
از کتابهای آسمانی انجیل ... را ... و مع هذا ... دلالت بر نبوت
محمد صلی الله علیه و آله و خلافت آل اطهار ... چگونه معجزات و آیات
جناب آنحضرت را ثابت خواهند نمود زیرا که منکر ... خواهد ... شخص
بسبب او غلبه نماید بر او و اما آن کسی که تصدیق ... کند ... آن معجزات را
... ذکر کرده ... در کتب تواریخ ... ماه
... و این معجزات در قرآن ... چرا
... انکار ... و الله اکر ... انکار ...
... در ... ممکن ... و اما ... این شیخ
کرلاکه ... کشف ...
... این چه ... که ... معجزات نماید ... ثابت

و صفات سخنها نکنند و از جهت که دین حق هم ناچار باشد پس در اثبات پیغمبر از شبهه
کشیدن چه چیز فایده خواهد بخشید و شکی در این نیست در طریق این شریعت
بشبهه که شد و غیبت از طلب امتیاز باشد و هیچ مذمت و عیب از این باشد
نمی شود بی اعتقاد است در شبهه کشیدن بر فن او تمام نبوت که دین در بطلان او معجزه
او در دل و معجزه غلبه کردن نسبت به پیغمبر لهم فتح است و ما الان در صدد ذکر آنها
و بیان آنها نیستیم و اما فی الحال این شیخ گمراه که گفت علمای اسلام استدلال میکنند
بر صحت شریعت خود بسبب بر فوقیت و غلبه کردن اهل اسلام بر اهل ادیان باطله و حال آنکه
در علمای حق ما این استدلال نمیکنند و شاید در باین استدلال کنند بعضی از
علمای باطل از فرق اسلام و الا علمای حق هرگز بغلبه استدلال نمیکنند بلکه بغلبه حجت
و برهان و دلیل و بیان چنانچه خدا فرموده ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا
به دلیل و برهان و تحقیق آن کلام این شخص گمراه آنکه میگوید من پیغمبرم و مبعوث از جانب
خدا میباشم از دو قسم خالی نیست یا آنست که وصف میکند پروردگار
خود را بصفات کمالیه و تنزیه میکند او را از جمیع نقایص و صفات امکانیه و ثابت
میکند از برای او جمیع افعال حسنه را و نفی میکند از او جمیع افعال قبیحه را با وجود
این خودش هم اسلامیه شرایع معمول فیه آریم الله صدق و مثلهم اصحاب است و عمل

و عمل میکند هر چه را که امر با آن میکند و ترک میکند هر چه نسبت نهی او را میکند
و عمل مقتضای شریعت خود میکند و عبادت پروردگار خود میزباید و از او بیشتر
از هر چه غیر اوست و طالب است هر چه رضای او در اوست و در غضب است بجور
مولای خود باشد همچنانکه وصف میکند پروردگار خود را بصفات امکانیه
و تنزیه میکند او را از عیوب و نقص‌ها و اثبات میکند از برای او جهت و کم و کیف
و قرانات و اوضاع و اتصال و انفصال و حرکت و سکون و سایر صفات
امکانیه را با وجود اینها خودش هم عمل نمیکند بهر چه امر با آن میکند و ترک نمیکند
هر چه را که نهی از او میکند پس هرگاه ادعا کنند از این قسم اول باشد واجب
است تکذیب کردن او اگر چه هر قدر از خوارق عادات بیاورد در شمارش را بیفزاید از
کثر نزاند و واجب است قبول نکردن از او و حکم کردن با اینکه همه اینها سحر و شعبده
و حیله و نحو اینها است و حاصل آنکه از اشتهار کردن علم سیمیا و لیمیا و ریمیا و
و هیمیا لعلت آنکه ادعای خودش دلیل است بر بطلان او و وصفش پروردگار
شرا را دلیل است بر کذب او و عمل نکردن خودش نیز بعقیده دلیل است بر عدم اعتقاد
او بر شریعت او و شکی نیست در اینکه کسی خبیث هم دروغگو است و جایز نیست اعتماد کردن
بقول او و اعتماد نمودن بکلام او و لازم نیست در این کس جامع همه این صفات باشد

بلکه هرگاه یکی از این صفات در او باشد واجب است اجتناب کردن و احتراز
نمودن از او زیرا که در ادعای خویش دلیلی مستحق است بر باطل بودن و هرگاه ادعا کننده
از قسم اقل نباشد کفایت میکند اتصال صفات حقه و علامات حسنه مذکوره
در تصدیق ادعای نبوت و رسالت او بلکه لابد است با این صفات حسنه
اختبار و امتحان او و طلب کردن معجزات و خوارق عادات از او تا
دانسته شود که او مبعوث از جانب خداوند عالم است زیرا که در اخلاق و آداب
نمودن وصف کردن خداوند خود را چیزی نیست که منافی باشد با نبوتش پس واجب است
او را اختبار کردن بآیات که دلالت ظاهر است و مطالبه کردن خوارق عا
دات هر چند که جلیل و بزرگ باشد بعلت اینکه بقوت خود ظاهر کند
این خوارق عادات را بلکه ظاهر مینماید بقوتی که پروردگارش با او عطا فرموده بلکه خدا
خودش فاعل است و هیچ محذور در این چیزی که اندکی از معجزه و خوارق عادات
از او طلب کنند و او هم بر این جهت ... کردن و علاج
و معالجه نمودن اتصال معجزه و خوارق عادات را که طلب از او کنند در همان
حین آورد و اگر از آن باب معجزه بر آنها ایشان غلبه نمود با معجزه‌ها که چون شدند
از آوردن عاجز پس ثابت در یقین در این نبی که این معجزه از جانب خدا است

خداست و البته پیغمبر و رسول او است بعلت اینکه خداوند عالم تصدیق دروغگو
نمیکند و راه نمائی بباطل نمینماید و هرگاه این شخص از جانب خدا نباشد و یک علا
متی هم نباشد که دلالت بر بطلان قولش نماید در این وقت خداوند عالم خلق را جاهل
گذاشته و راه نمائی بباطل نموده و مردم را در حیرت انداخته تعالی الله عن ذلک علواً
کبیراً و اگر بگوئی تو محض احتمال اول سحر کفایت میکند بر نقض این شخص میگوئیم
پس که چیز تمیز نمیتوان داد ما بین سحر و معجزه بعلت اینکه در همه چیز احتمال
سحر هست و بنا بر این لازم می‌آید که خداوند سبحانه خلق خود را در حیرت و ضلالت
واگذاشته باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً پس میگوئیم که هرگاه شخصی با صفات
که ذکر کردیم ادعای نبوت کند و خارق عادات هم آورد و غالب شود بر همه
رعیت خود بحیثیتی که هیچکس نتواند مثل خارق عاداتش بیاورد واجب است که حکم کنیم و
قطع بهم رسانیم باینکه او از جانب خدا است و پیغمبر است قطعاً بدون شک و شبهه
و این خارق عاداتی که آورده سحر و خیانت نیست بلکه معجزه است پس ای اخی عده
کلیه را در دست داشته باش و شکر کن خدا را او بهر طریقه حق باشی هرگاه که
حقیقة تو طالب حق و به تحقیق که ذکر کردیم از برای تو در این مختصر اقل واضح
و واضح طرق را بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و اگر جویا باشی و کوشش فرادا

وانصاف بدهی فردا هم بهیچ جز مجتمع نمیشوی فانهم ما القیت الیک والله
خلیفتی علیک سؤال از خیال الصدر فرزند هستند و برادر هم هر دو کوش فردا
شنیدن بعد چرا چیزی وقوف نشد الا در معلم نصرانی بر ۴ صورت نحو فرا زد
برخی و گفت ای پسر کجا تو دیوانه شده ای ایا میخواهی که ترک اسلام مسیحی کنی و مبادا بود
این کفره و مطلعین ما پی برم گفتم ای پدر ارشاد کنم مرا تا حضرت از ارشاد فرمایی دست مرا گرفت
هست و به سرا الودی جماعت از مسلمین در کجا مجتمع دیدم که بار از در یک مکان که هر یک بد
نماز شان بهم نه یک بود و خلوص وادهای شان از هم متفرق بود کجا در اینها از
همه سؤال کردم دیدم که هر یکی باعتقاد صحیح بودن مذهب خود را طالب و دیگری را مرتد و بعض
مرا وصیت میکنند واسطه قرار نداد ما بین خود و خدای خود غیر از محمد صلی الله علیه واله و
اصحاب او ۳۳ و بعضی دیگر مرا وصیت میکنند که واسطه قرار نداد ما بین خود و خدای
خود غیر محمد وال او صلی الله علیه واله اجمعین پس در ان هنگام کار مرا حیرت دست
داده متحیر و متوقف شدم پس کجا سؤال کردم از همه ایشان دلایل بر مدعای ایشان از بعضی ماند از
من تقلید کنم پس کجا از شما را در اصول دین و فروع دین بانه پس همه جواب داده
ما البته از فرزند خود یخواهیم که در دین کیش ما باشند و ما به در او اختلاف که ام دیگر
از ما مرد حقیقت مذهب خود است بلکه واجب است بر تو دایمی تفحص کردن از فرقه.

از فرقه ناجیه ازما مانکه از روی بصیرت و تحقیق معلوم نیست فرقه ناجیه را اختیار
نمایی تا در انوقت هر چه تمیز و بد چه بکی از انوقت خود در کفه بنابر خود پسندیده و
مقبول باشد بجواب حرف پدرا این پدر پر زیب است و عبارت
بدلیل او را شنیدم و مفارقت نکرد و در هیچ حال از او و این عبارات مفارقت
نمی باید مرا در کف مطلق شد و ثابت بود و چونکه هنوز اطمینان و ثبات از
برای او حاصل نشده بود مرتبش فرمایند برادرانکه برگویند او را ابوال علامات اولیه
هر دو ایشان زینب بابت دلالت که ایشان بغیر بگویند ایشان بود ملت اسلام و فرقه
ناجیه محمدیه اثنی عشریه و برادر خود فرمودن تا که برگو تا او را الزامی فرقهای دیگر و چونکه این پدر
پدر زینب بیش بود از طلب ارشاد خود پسر او چه ارشاد کرد او را اکثر ملت اسلام و جمهور ملت
اسلام و علمای اسلام حفظ میکنند و همه او میل میکنند لهذا او را اول دلیل
علمای اسلام و چونکه امت محمد صلی الله علیه واله ۷۳ فرقه شده اند و
یک فرقه از ایشان ناجیه میباشند و ۷۲ در نار لهذا امثال دیده در ظاهر اسلام
همه اجتماع دارند و اسلام ایشان را مجتمع دیده الا که در اعتقادات خود مختلفند و هر یک
برای سر رشته خود سلف لازم است و دیگری سرخود حیاتی مقرر است که
تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لا یعقلون این فرقه ناجیه

اینست در اینها وقتی اند که تقصیر می‌کنند و تقیید هم می‌شنند لعله اینکه
نقض دارند و اختلاف می‌کنند و تحرّی از حق می‌نمایند و از خواندن همه اوراد
بعضی مذهب خود غیر از آنچه در افراط و دارا ایشان بود خود هیئات رضای خدا
نمود بلکه معتقد ایشان کثرت و غلبه بود چنانکه خداوند فرموده الهیکم التکاثر حتی زرتم
المقابر یعنی مشغول ساخت شما را بسیار رجوع کردن تا زیارت قبرهای خود داخل شدید
و این جماعت هم مرده است عقلی دارد و ارواح ایشان و مدفون شده اند در قبور
طبایع و شهوات خود و هم چنین مراد به حال فرموده و اذا رأیتهم تعجبك اجسا
هم نیز هکذا که بینی تو ایشان را تعجب در می‌آرد تو را اجسام ایشان و از اینجهت است
در هر یک از این فرقه طالب بودن کثرت صوری و غلبه ظاهری در هر یک
از ایشان او را الحق مذهب خود خواندن و لاکن و این سیّد غالب شده بر ایشان بجهة
آنکه توفیق داشته خداوند یار او بود زیرا که طلب حق بر وجه معاینه مینمود پس
خداوند عالم جل توفیق یار و کرامت فرموده و الهام نمود او را تا آنکه کشف نمایند مراتب
راضی شوند از حق خداوند محض تقلید کردن می بر وجه تحقیق کردن و بر بصیرت بودن
و فکر و تامّل نمودن لیکن نخواهند در کوئید که از اینجهت است که تقلید در اصول دین
با جماع مسلمین جایز نیست مگر بعضی از شواذ ما بوده در اعتبار تقلید ایشان در اتفاق

والتقاء بحق خلافت ایشان نیست و جهت سخت وقت و طی این اول این
مسئله احتیاج بشرح و بیان نیست بلکه این سید سلمه الله باب که استیفاء
و استبصار و بذل جهد را در چیزی که میخواهند ملتجه نموده اند محیز لیکن معبود خود
لجام زد بر ایشان و گنگ کرد ایشان را از تکلم کردن لیکن متکلم شده از فحص که
ان فور صد و بحث کردند بر امر لیکن ما هم اشاره می‌نماییم به فرقه محمدیه
اشاره می کنیم او را به فرقه ناجیه غیر از هر که برگشته باشد از فارغ شدن
خارج خیال و منزه شدن مرتبه آن لیکن می‌گوییم بیاری خداوند اکمل بر او که غیر از هیچ امامی
در ثابت کردیم از برای تو به یقین و برهان که محمد صلی الله علیه و آله نبی برحق است
و مبعوث بر جن و انس و جمیع خلق است و اعظم معجزات او قرآن است و
قرآن از جانب خداوند دیان است و مدعو در در تعلیم قرآن است که محمد ۲۳
نبی مبعوث بر جمیع عالم در این دلیل است میگوییم که امت محمد صلی الله علیه و آله
بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله متفرق شدند حمله شریعت آنحضرت مختلف شدند
و باهم چنانکه دانست هر کسی و این بود که بعضی از دنیا رحلت میفرمودند اکثر
در وصیت اختلاف می کردند و متفرق میشدند و هر یک تابعیه شد و یک فرقه
شدند یک فرقه از ایشان ناجی می باشند و این یک فرقه همان است که هر کس

و متابعت برخ این نیز و من حضرت موسی را که نه ولفظ ایشان هفتاد و یک فرقه
شده اند و یک فرقه از ایشان ناجی است و این یک فرقه ما نها همیشه در هر شهر بود
الصف و من حضرت عیسی علیه السلام گفته و امت محمد صلی الله علیه و آله نیز هفتاد
و سه فرقه شده اند یک فرقه از ایشان ناجی و بقیه باقی در آتش اند
واز آنجا که خدا سبحانه پیغمبر خود را خطاب کرده و فرموده قل ما کنت بدعا
من الرسل یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله من رسول تازه نیستم و چونکه هر نبی
صاحب شریعتی از برای او وصی بوده است پس واجب است که از برای محمد صلی الله علیه
نیز وصی بوده باشد و ایضا خداوند عالم فرموده ما یقال لک الا ما قد قیل للر
سل من قبلک یعنی گفته نمی شود از برای تو یعنی نمی گویند مگر آنچه که گفته شده است از برای
رسولان قبل از تو و ایضا فرموده شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی
اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین
یعنی خدا شریعت قرار داده از برای شما آن دینی را که وصیت کرده بود به نوح
علیه السلام را و آنچه وحی کردیم بسوی تو و آنچه وصیت کردیم ما با آن ابراهیم
و موسی و عیسی را این است که برپا بدارید دین را و تفرقه نیندازید در آن و آیات
و با جمله آن چیزی که مستفاد از این آیات میشود اینست که محمد صلی الله علیه و آله بر طریق

بر طریق رسولان قبل از خود بوده است هر چند که شریعتش ناسخ همه شرایع انبیا
بود الا که آنجناب مراعات می فرموده آن کیفیات را که منات نبوت
و شریعت هر رسول نیز بوده و نبوت شامل بر همان منوال جاری شده و الا باید
حضرت رسول تازه خواهد بود و چونکه هر رسول صاحب شریعتی در وقت وفات
و انتقال خود از دنیا تعیین وصی می نموده پس واجب است که محمد صلی الله علیه و آله
نیز تعیین و نصب وصی نماید و نص بر او فرماید زیرا که نص او نص حضرت بعد از آنکه
خدا پیغمبر ما را فرموده وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی
یعنی نطق نمی کند محمد صلی الله علیه و آله بکلامی که از روی هوا و خواهش نفس او باشد و
و نیست کلام و نطق او مگر وحی که بسوی او کرده شده و شدید القوی تعلیم می نموده بسوی
آن شیئی را که نکاه آنجناب بود و چون نص بر او در فرموده آن نص نص خداوند
است زیرا که منظور است کلام آنحضرت بوحی الهی پس میگوئیم که چگونه تخلف
می شد و می گذارد رسول صلی الله علیه و آله رعیت خود را و نصب وصی نفرماید و حال
آنکه خداوند او را برحمت و رأفت وصف کرده و فرموده لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
یعنی بتحقیق که آمد شما را رسولی از جنس نفوس شما که بر او صعب و دشوار است

اگر چه که شما را ابتلاف انداز د و توفیق است بر هدایت کردن شما او حریص
و رئوف است بمؤمنین و آیا این از رأفت و رحمت است که و اگر انداز د
خلق را در حیرت شدید و و اگر انداز د ایشان را باختیار خودشان در هر که را نخواهند
بدهن نقص از رسول صلی الله علیه و آله اختیار کنند بر فقرهای خود و حال آنکه خدا
میفرماید و ربک یفعل ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة من امرهم
یعنی پروردگار تو میکند هر چه میخواهد و اختیار میکند آنچه میخواهد و نمیباشد از برای
ایشان اختیار کردن چیزی از امور خود آیا این از شأن رئوف و رحیم است که و اگر
از رغبت خود را که علی بر آنهایی رجوع کنند و هر قسم هواها را خود خواهند موجب
اختلاف انداز ند و جنگ و [illegible] عمل نمایند چه خود متمکن بودن آنحضرت
از هدایت ایشان و جمع کردن ایشان بر چیزی که هدایت و نجات ایشان در او باشد
و قدرت و توانایی داشته باشد بر نصب کردن و دلیلی در هر چیز و علم لا یجری بی دیگر
آیا این نه از شأن رئوف و رحیم بمؤمنین است و نه از شأن کسی که صاحب خلق
عظیم است و نه از شأن کسی که منسوب برب العالمین است بعلت
اینکه خدا خود میفرماید و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه
اختلافا کثیرا یعنی اگر از جانب غیر خدا بود هر آینه می‌یافتند در او اختلاف

اختلاف بسیاری پس خداوند بیان فرموده از الکتاب آنچه که از جانب خداست
هیچ اختلافی در او نیست نه کثیر و نه قلیل زیرا که اختلاف هر چند قلیل باشد نسبت
بخدا بسیار است پس کسی که اختلاف انداز د میان خلق از این جهت [illegible] و اگر
اگر و ایشان را البته را [illegible] و بمولدات نفس خودشان هیچ کس از جانب خدا نخواهد
بود و حال آنکه رسول خدا چنین نباشد بجهت آنکه خداوند عالم خود او را اطاعت او را
اطاعت خود قرار داده و معصیت او را معصیت خود قرار داده است و
بعد از این او را الفضیلت وصف کرده که احدی از خلق خود را باین فضیلت وصف
ننموده است در آنجا که فرموده انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی که تو بتحقیق
که تو از خلق نیکو بر اطوار و آداب پسندیده و اخلاق عظیمه هستی و صاحب اخلاق
پسندیده و [illegible] خلق را بر [illegible] نفس و خیالات خودشان زیرا که نفاق
کفر جمیع کرده بر یک چیز واحد [illegible] کرده شده و اتفاق جمیع مردم را امر واحد
در جمع و هر اتفاق [illegible] مگر ضرورت دین زیرا که آنچه ثابت و مقرر
حقه است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت فرموده لا تجتمع امتی
علی الضلال یعنی جمع نمیشوند امت من بر ضلالت و گمراهی مگر که مراد از امت
جمیع امت باشد بجهت اینکه اجماع هم فایده نکند از ایشان [illegible] از اصحاب که [illegible]

نیست و در امر خلافت هیچ چیزی اتفاق نیفتاده و اگر مراد بعضی از امت است
پس بعضی دیگر بعضی از امت آنحضرت هم اجتماع بر ضلالت می‌کنند پس چگونه صحیح باشد
این حدیث بلکه حدیث مشهوری که جمیع اتفاق دارند که این حدیث شریف
از آنحضرت صلی الله علیه وآله صادر شده است که فرموده‌اند ستفترق امتی الی
ثلث وسبعین فرقة فرقة ناجية والباقون في النار معتبر نخواهد بود که
متفرق می‌شوند امت من به هفتاد و سه فرقه که همه ایشان در آتش باشند مگر یک
فرقه و بالجمله اهل سنت که اشتراط عصمت امام نمی‌کنند و آن وصف را نفی مقام و خطا
هر کننده شریعت و احکام شرع بوده باشد از خطا کسی نیست که بگذارد که حکم مذهب
نبوده باشد و نیز ما صلی الله علیه وآله اجل از آنست زیرا که آن بزرگوار صاحب اخلا
ق عظیمه و اطوار پسندیده می‌باشند پس واجب است بر آنحضرت که نصب وصی نماید
که قایم مقام او باشد و احکام او را ظاهر کند و نشر احکام شرعیه و اخذ جمیع شرایع
و احکام از او شده باشد چون جمیع عمر خود در شب و روز و ماه‌ها و سال‌ها در خدمت
او زیست یافته باشد و واجب است که حفظ کند و به عینه که چنین باید باشد که
فایت این امر عظیم و خطب جسیم را ولی‌الله غیر از علی این مقدمه می‌گوییم که ادعا
نشده است در حق احدی که نص بر وصایت ایشان شده باشد غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام

علیه السلام و آنکه بعضی هم آن بزرگوار را خلیفه چهارم می‌دانند هیچ از عامه
نگفته‌اند که لفظ سه خلیفه دیگر را پیغمبر صلی الله علیه وآله بخصوص نص بر خلافت ایشان
نموده باشد بلکه اثبات می‌کنند خلافت خلیفه اول را به اجماع و خلیفه دوم را به نصب
کردن خلیفه اول در وقت مرگش و خلافت سیم را اثبات می‌کنند به نص آن
که اصحاب شورا خلیفه سیم را چنین دیدند و اما این اجماع که متمسک می‌شوند در خلافت
خلیفه اول چه دلیل دارند بر حجیت این اجماع اگر دلیلشان این است که پیغمبر صلی الله علیه
وآله فرموده است که امت من بر خطا اجتماع نمی‌نمایند میگوییم که اهل که فرقی نخواهد
صحیح لفظ این خبر واجب است که اجماع جمیع امت بوده باشد بجمیع که از این اجماع یکی
خارج نبوده واحدی بیرون نرفته و شکی نیست که هیچ ادعائی بر خلافت یک
اوّل واقع نشده زیرا که در وقت رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله حاضر شدند در سقیفه بنی
ساعده مگر چند نفری معدوده قریبی که اهل مدینه که گمان اتفاق نخواهد می‌گوییم که
اهل مکه چه شدند مسلمین که در مکه و مدینه بعضی کجا رفتند و اهل طایف
و یمن و سایر مسلمین که در اطراف ارض منتشر بودند کی رفتند که بعضی از که اجماع
جمیع امت واقع شده و شکی در این نیست در آنکه هیچ اجماعی در اول وقت
واقع نشده و اما اتفاق کل امت بر خلافت خلیفه اول غیر از خلیفه ثانی

مسلّم نیست و هرگاه ادّعا میکنند باید ثابت کنند و هم چنین اتفاق
همه غیر از اهل سقیفه در نصب شدن ابی بکر بخلافت نیز مسلّم نیست بلکه ا
تفاق همان اهل سقیفه هم مسلّم نیست زیرا که انکار سعد ابن عباده که رئیس
رفت از انصار که بیعت بطور ظاهر است و پوشیده نیست و اگر این
حدیث برفرض صحت اتفاق بعضی از امّت الحال که شده متفرّق خواهد شد
باطل حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله ستفترق امّتی الی ثلث و سبعین فرقة
کلّهم فی النّار الّا واحدة این حدیث در مثل آفتاب روشن است
و اگر هیچ گمان کنند که در اکثر امّت بر خلاف طلب اهل اجماع نیز اکثر
که هم جز مراسم تحقیق در ضرورت حسی نکیر ترا در همه جا مذمّت فرموده حیا که فرموده
بل اکثرهم لا یعقلون و اکثرهم لا یفقهون ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن
والانس و لکن اکثر الناس لا یشکرون و از امثال این آیات بسیار است
پس بنا بر این چه اعتبار است در اسناد رجوع تابعین از ازلی خلیفه اوّل لعنة الله
بدون دلیل و برهان و حجّت و بیان با قدح هم بودن کثرت سبقی قرآن و اگر
جماعتی گمان میکنند در خلافت ابی را استنباط کرده اند باعتقاد خود از امر پیغمبر صلی
الله علیه و آله بنماز کردن در پشت سر او میگوئیم بر فرض صحت این روایت و بر فرض

و بر فرض آنکه این را همه امّت تسلیم کنند دلالت بر خلافت ابابکر ملعون
نمیکند زیرا که بمذهب و اعتقاد خودشان جایز است نماز کردن در پشت
سر هر برّ و فاجر و اگر گمان این باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر که بنماز کردن در
پشت سر ابی بکر داده باعتقاد ایشان امر که بنماز کردن در پشت سر عبد الرحمن ابن
عوف را خلیفه گفته و بخلافت ابابکر قایل شدند و امامت بعد [illegible]
الرحمن ابن عوف قلاده منصب اند و بالجمله هیچ حجت و برهانی ندارند بر اثبات
خلافت ابی بکر علیه اللعنة و ما و انسم در خلافت ابی بکر بدون هر است و علم و جهت
و در نحو بعد حق بر زده بعید است برای گمراه کردن مردمان با علم و بصیرت
پس در اکثر با طرح [illegible] خلافت خلیفه اوّل چه اثر مترتب میشود بالتصریح و لعن
او بر خلافت ثانی و [illegible] خلافت حقیقی ثابت نشود از جانب ضرر در شکل بعد
چون نصب خلافت غیر خود میکند با صحیه حقیق و ضدیت خود عزل کنند خود را از
خلافت چگونه امر خلافت خلیفه ثانیه را از برای غیر خود حکم میکنند فرار نموده خود لی
بنا بر این خلافت خلیفه ثانیه نیز بی اصل و بی بنیاد و منهدم الارکان است و خلیفه
ثانیه خلافت حقیقی هم ثابت نشد بجهت بی اصل بودن خلافت اوّل پس
هیچ اعتبار اعتقادی نبود و فرار دادن و امر خلافت را در میان شش نفر مشروط ما حققه

سخنی اثر نیز نخواهد بود بلکه این فعل بی اصل و غلط محض بود و هیچ چیز این نکته ها را
دخل نداشته بود برای این عمل نکرد سوای خناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس و اما مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام و علی اخیه و زوجته
و ابنائه الف الف التحیة والسلام را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس خود و ادیب
و وصی و قائم مقام و منصوص بودن بنص خاص از جانب رسول صلی الله علیه و آله او را ثابت شده
که در حق احدی نکرده در حق آن بزرگوار صلوات الله علیه و ما هو ثابت که هم او را واجب
که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کردن بجز شخص خاص معین و در حق او
صریح او ثابت شده است در وصیت که باشد پیغمبر صلی الله علیه و آله بجز او که این
شخص را بغیر از شغل ها و نیز ها که بحکم پروردگار از جانب غیب پیغمبر صلی الله علیه و آله
وصیت نامه بجز غیر او نیز از جانب حق سبحانه و تعالی آن بزرگوار علیه السلام
را نفس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده و متعلق نیست از جانب هیچ شخص
که بگیرد از نفس آن بود باشد و چونکه در جمیع کمالات یگانه بودن آن حضرت
نسبت یکی انگشت محمد و علی صلی الله علیهما و آله [illegible] واجب است در نبوت از
و ثابت یگانه و متحد باشند در جمیع کمالات و صفات و در فضائل و
اضافات و علو درجات که در امامت سینه خیر [illegible] از [illegible] پیغمبر صلی الله

پیغمبر صلی الله علیه و آله میباشد پس خلفاء امیر المؤمنین علیه السلام نفس پیغمبر صلی الله
علیه و آله باشد و اگر یکی از این خلفا بجز او در جمیع کمالات و صفات
حسنه پس چگونه از نفس خود که یکی از این خلق بجز خود داشته و اطوع و اعلم
و اقصر در حلال و حرام و [illegible] از این امه خلق بجز او در خلفاء تعدیل کنند بجز غیر
او هر آینه خلاف حکمت رضا [illegible] ترجیح مرجوح [illegible] و مفضول را
بر افضل مقدم داشته و این معنی ها محال است و صادر نشود از حکیم و خدا
در حق فرموده باشد انک لعلی خلق عظیم پیغمبر [illegible] و تحقیق [illegible] اصحاب
اخلاق [illegible] پسندیده [illegible] مکرم [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله
امیر المؤمنین علیه السلام را با خود [illegible] که [illegible] بودن [illegible] پیغمبر [illegible] از
[illegible] آیه [illegible] صحبت [illegible] برابری آنحضرت
با پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] بجز او [illegible]
بیت [illegible] مقام نیابت و وصایت خلاف حکمت و خلاف حکم خدا
که از [illegible] حکیم [illegible] در حق او فرموده انک لعلی خلق عظیم و [illegible]
مکرم [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] طهارت [illegible] مولد
[illegible] امیر مؤمنان علیه السلام [illegible] از جمیع گناهان معصوم

بوده‌اند از جمیع خطاها و عیوب بلکه پاک و پاکیزه گردانیده است ظاهر
و باطن ایشان را و دلالت میکند بر آنکه ایشان از هر رجس و دنس و خبثی پاک‌اند قول سبحانه و تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا آ
تفسیر آیه و غیر این نسبت به حضرت [illegible] تمام از آل [illegible] اورد در طرف
ما بعد از تمام این اهل بیت پیغمبر جمیع افراد رجس و ناپاکی را و پاک کرده تمام را
چنان پاک کرده که توصیف در نیاید و شیعه در این نسبت به امیر مؤمنان علیه
السلام اتفاق است و در این آیه با جماع مسلمین و دلالت سیاق آیه شریفه تعیین
آنکه در این آیه شریفه خطاب به زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز از آن جمله که است
از ضمیر مؤنث به ضمیر مذکر عدول آنکه مخاطبین در این مذکر اند و ایشان امیر المؤمنین
و حسن و حسین علیهم السلام اند و جناب فاطمه زهرا صلوات الله علیها به باب التغلیب
داخل است بالاتفاق و جمیع مسلمین اتفاق دارند که این چهار نفر اند از اهل
بیت رسالت جناب الهی سبحانه و تعالی هر رجس را از ایشان برده و پاک کرده است
ایشان را پاک کردنی و این تطهیر هم ثابت به تخصیص الهی شده و تأکید
است تطهیر ظاهر و باطن را در ایشان سلام الله علیهم مطهر و پاکیزه اند از جمیع
خبائث و ذنوب یعنی صغیره و کبیره و از جمیع نجاسات جسمانیه و

و جسدانیه پس محال است که ایشان از جنس بشر طیب و طاهر و معصوم است که [illegible] غیر
او یقینا مخالف حکمت است و خلاف حکمت محالست بر خالق [illegible] صلی الله
علیه و آله [illegible] که آن بزرگوار مبعوث به رفعت و رحمت است و الیقه یکونوا امیر
المؤمنین علیه السلام که بعد از او جامع تمام جمیع صفات پسندیده و از خوارق عادات
و تصرف کردن در کائنات و خبر کردن در موجودات و القید و تسلیم [illegible] ذات
و صفات اشیاء از آن [illegible] جمیع عقول و اوهام در او متحیر گردیده و کمپاره غلو کرده
در حق وی و خدایش نامیده‌اند و بعضی [illegible] اکثر امور و خبر است حضرت [illegible]
او [illegible] شده [illegible] در [illegible] حق [illegible] گفته [illegible] حضرت سبحانه و تعالی ما ادراک
[illegible] است در جمیع [illegible] که [illegible] بر جمیع خلق و [illegible] است
باب الله [illegible] بر خلق در جمیع [illegible] تکوینیه و تشریعیه و او است [illegible] خلق
[illegible] در جمیع [illegible] و سؤالات و طلبات ایشان و او است واقف
[illegible] و التاج العالمین و النور الواضح بین المغربین و المشرقین
و این اعتقادات در حق این بزرگوار هم [illegible] جهت [illegible] کرامات
و خوارق عادات و منقولات [illegible] اشیاء از آن بزرگوار سلام الله [illegible] که
[illegible] از آن [illegible] چنانچه این [illegible] یکی از علمای اهل سنت

سنت است در صحیح لم یزل گذرد که تقبلت افعال آل بیت الله علی ذلک
بها من شک انک من بیوت غیر مقید از اخاف را بیت قبل کردت
ظاهر شغول در مفرغ معذور داشتم باهم سبب گمراه شد در مرتب بعض تو کردی بدل
کهان از شهر در صاحب این کمالات و عجایب امور و حالات باشند مخالف حکمت
خواهد بود و مخالف حکمت سر زدن محال است از حکیم و هر در حقش فرموده
انک لعلی خلق عظیم اما هیچ حکیم اکتفا نکرده در کفر و ایمان وقتی و لا اکثر شک میکنند
برابر میکنند با گفته در خدا و حق شک میکنند نه والله هیچ چیز بر کرده اند که ربه و موقر
داشته باشد مگر غیر مانند چگونه مگر مانند برکرده علم غیب شهید و علم حقایق اشیاء و علم
الکتاب و فصل الخطاب که در نظر او حاضر باشد نه والله این هرگز نخواهد شد و در شعر صلی
الله علیه و آله هرگز چنین فعل از او صادر نخواهد شد ایا نشنیده که حق در حق او گفتار او را که از هر آنکه
در آیه مبارکه تصریح فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد
فرموده ما کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن
رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه تفسیره غیرت اهل مدینه را
و نصیحت از برای اهل مدینه و آنها که در اطراف مدینه اند که تخلف ورزند از رسول
الله صلی الله علیه و آله و نصرت باشند برده از نفس رسول الله علیه رغبت مفعول خود ننمایند و هرگز

و هر آنچه عالم نفس بودند و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه با حکم این محصور بود و لا
یرغبوا بانفسهم عن نفسه و همه بجهت آنکه مراد از این نفس امیر المؤمنین
علیه السلام است نه خود رسول صلی الله علیه و آله و اعراض کردن از امیر المؤمنین علیه السلام
تخلف از رسول الله صلی الله علیه و آله است و تخلف از رسول صلی الله علیه و آله ما
لا معانده و مشاقه با او است چنانکه حق تعالی میفرماید و من یشاقق الرسول
من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و
نصله جهنم و ساءت مصیرا تخلف کرده معانده کند پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم که از ایمان دور گشتار از شان حق از برای او هر چه طالب غیر از راه مومنین باشد ما هم
متوجه سبب زنم از راه ایمان را هر که غفلش در که و جهنمش مسیا نم و ... کش است
جهنم و مومنین بسیار قلیلند اند و در چند موضع حق تعالی در قرآن از قلت ایشان
خبر داده در اینجا که میفرماید و ما امن معه الا قلیل و قلیل من عبادی الشکور
و قلیل ما هم فتن بوالسا الا قلیل و کفار بسیار اکثر بوده اند چنانچه در قرآن
از ایشان خبر داده و اکثرهم الکافرین و اکثرهم لا یشکرون و اکثرهم
لا یعقلون و لقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن و الانس و اینها
این آیات در قرآن بسیار است پس از این براهین واضحه قطعیه ثابت شد و واجب است

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم معصوم و آنکه او را [illegible] نصب فرماید از میان خلق

وصی هم سزاوار باشد بریاست و عالم باشد بسیاست و جامع باشد جمیع کمالات

را و آورنده باشد خوارق عادات را و جاری مجرای نفس او باشد در میان جمیع خلق تا و الا که

ایشان را با یکدیگر [illegible] کنند بجز تأویلها و خواهشهای نفس خود تا که واقع شوند در اختلاف و

مستحق غضب پروردگار خود گردند و الحاصل ثابت شد هم وجوب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

و سلم هم نصب نمودن وصی بجز امیر المؤمنین علیه السلام بجهت آنکه آن بزرگوار علیه السلام نفس

پیغمبر است بجهت آنکه آنحضرت مطهر است از جمیع نقصها و معلوم است از جمیع

عیبها و محفوظ است با عنایات علام الغیوب و [illegible] تا عصمت و طهارت

او [illegible] و جمیع نجاسات را از او دور کرده است و دارد آیه تطهیر [illegible]

هم پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر او برابر با او [illegible] زیرا که هیچکس با او [illegible] در هیچ کمالی از کمالات

و نه در هیچ چیز از محاسن صفات و معالی درجات [illegible] و غیر او برابر [illegible]

[illegible] و حال آنکه غیر از آنحضرت [illegible] صفت و صفت و علم

و [illegible] که [illegible] خلاف [illegible] از او [illegible]

لهذا ثابت شد هم امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است بوصایت و خلافت و غیر او [illegible]

[illegible] بر خلافت او [illegible] دلیل اعظم [illegible] برهان مطلب و این معلوم است

معلوم است در آنکه هر صاحب مرتبه [illegible] از اعتقاد [illegible] غیر از

بطلان او لازم [illegible] صحیح [illegible] بطلان او نخواهد بود پس [illegible] که کدام ثابت شد ولایت

و خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام و باطل شد خلافت آنکسانی که پیش از او بوده اند بجهت

آنکه برهان عقلی بر خلافت ایشان اقامه نشده بلکه دلیل و برهان بر بطلان خلافت ایشان واضح

و هویداست و غیر از آنکه ثابت شد خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام میگوییم هم چنین [illegible]

[illegible] مقتضی این است [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام از ایام [illegible]

و اقتضا [illegible] آنحضرت علیه السلام در [illegible] خطبه [illegible]

اکثر [illegible] را [illegible] مقتضی [illegible]

[illegible] در حق او [illegible] آنحضرت [illegible]

معجزات و خوارق عادات [illegible] مردم [illegible]

در حق [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شبهه [illegible] عظیم [illegible]

و [illegible] مردم [illegible] آنحضرت [illegible] خلق [illegible] خلق

واجب بود [illegible] که [illegible] حق

[illegible] آنحضرت [illegible] در نصب وصی

و صورتی باید تا قائم مقام او باشد و واجبست که اوصیا متعدد باشند و چون تعدد را
وصیا واجب شد واجبست که ظاهر شوند با شرف و اکمل و اعلی و اسنی اعداد
و واجبست که این اوصیاء بذوات مقدسشان اشرف و افضل خلق باشند
با پیغمبر که مبدء و مصدر او اول بوده باشد و اصدر از ممکنات پیش نکرده باشد ایشان که
در صفات ایشان سلام الله علیهم اجمعین با پیغمبر که اعلم و اقرب خلق بوده باشد و ایضا
ایشان در جمیع موجودات نافذتر از کل خلق بوده باشند و اینکه معصوم و مطهر و طیب
و طاهر بوده باشند تا باید عدد این اوصیاء اشرف و اکمل و اتم اعداد بوده باشد زیرا
که عدد بر سه قسم است عدد تام و عدد زاید و عدد ناقص و جایز نیست که اوصیا
علیهم السلام عدد ایشان ناقص بوده باشد بجهت ناقص بودنش و صحیح نیست نقصان در چیزی
منسوب باشد بکذا و از رجحان [illegible] نقصان ایشان با این نمونه ایشان محکم و مخلوق
اند و اما عدد تام در هر مرتبه از مراتب اعداد موجودست بعلت آنکه عدد تام
آن عددی را گویند که کسور صحیحه اش مساوی باشد بالفعل بآن عدد مثل سته که کسور صحیحه اش
سدس و ثلث و نصف است و مجموع این کسور با عدد اصلش مساوی است و موجود بودن
این عدد تام در همه مراتب اعداد بعلت موجود بودن اوست در مرتبه
آحاد که علت و مبدء است از برای جمیع مراتب اعداد و چونکه اکمل و اشرف

اکمل و اشرف مراتب مرتبه آحاد است و واجبست که این عدد تام که در مرتبه
شرافت که درجه رتبه آحاد باشد و عدد تام در مرتبه آحاد نیست مگر سته و
چونکه کمال سته بحقیقه دلنواز است بجهت حاصل نمودن مقام جامعیت چنانچه مراتب
که در محل خودش در علم اعداد و اوفاق در نزد اهل اسرار و سالکین در عالم
انوار و ملکوت معلوم است مکرر و مثنی نمود اثنی عشر خواهد شد و اثنی عشر اقل عدد زاید است
که در اعداد ظاهر شده که [illegible] کسور صحیحه او که نصف و ربع
و ثلث و سدس است از اصلش زیاده است پس اثنی عشر فی نفسه عدد زاید است
و زاید بودنش بجهت بیان این است که این عدد حامل یک لطیفه است زاید بر ذات
خود و ما [illegible] این مکرر و مثنی عدد تام است پس در این عدد دو کمال است یک مثلش
عدد تام است و یک آنکه عدد زاید است پس واجب است که عدد اوصیای محمد صلی الله
علیه و آله و سلم اثنی عشر بوده باشند بعدد حروف لا اله الا الله و واجب است که ظاهر شود
در ایشان عدد سته تا معلوم شود که حال سته مثنی شده است بجهت جمع بودن کمالات
دارا کننده است در حق جمیع موجودات اجتماع جمیع کمالات الهیه در
ایشان اثنی عشر [illegible] ائمه اثنی عشر که [illegible] صلوات الله علیهم و کثرت الله علیهم الله علیه
والله و انبیاء [illegible] خلق [illegible] صلی الله علیه و آله و [illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام است و آخر ایشان قائم منتظر روحی له الفداء عجل الله فرجه صلوات
الله علیه و علی آبائه الطاهرین و جدته الطاهرة علیها السلام و ظاهر است در این بزرگواران عدد
سته ولهذا اسماء شریفه چهارده تن ایشان است و آن اسماء شریفه محمد و علی و حسن و حسین
و جعفر و موسی صلوات الله علیهم میباشد و اثنی عشر تکرار این اسماء شریفه میباشد پس آنچه
است ما این بزرگواران از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند بعلت آنکه از ایشان
جمع شده است جمیع کمالات و محاسن صفات و علو درجات در ظاهر و باطن و ذوات
و صفات و اعدل لطف آنکه از احدی غیر ایشان ظاهر نشده است این امر و جمیع فرق اسلام
با عقاید و مذاهب مختلفه که دارند همه قایل بامامت ایشان هستند و چه بسیار
هستند قایل نیستند لکن معتقدند بر جلالت ایشان و معتقدند بر فضل ایشان سلام الله علیهم و جمیعا
معتقدند بر آنکه ایشان منصوص اقربای پیغمبرند در آیه قل لا اسئلکم علیه اجراً
الا المودة فی القربی و هیچ قرابتی اقرب از فرزند و اولاد نیست و ایضاً بر تو
معلوم است که در زمان ایشان همه حکام و سلاطین بغیر دو [illegible] البته ظاهر کردن نقص
ایشان [illegible] تا آنکه هیچ [illegible] دوستی ایشان داشته باشند و مردم هم گمان [illegible]
[illegible] هم [illegible] ریاست و حب جاه [illegible] از ایشان
نقص [illegible] جهت [illegible] ایشان سلام الله علیهم [illegible]

علم را اختیار میکنند و هیچ چیز بر او [illegible] از ائمه علیهم السلام
مگر تقرب جستن بسلاطین و حب ریاست و جاه و هیچ چیز سبب تقرب مردم
در نزد سلاطین نمیشد که عظیم باشند از اظهار مخالفت و نقص از کبار ائمه علیهم السلام
هر چند که دروغ و افترا میبود و جرأت میکردند بر دروغ گفتن و افترا بستن بر ایشان
و بجهت فضیلت آل [illegible] قدرت [illegible] شنیده اند و ممکن نشده اند از
آنکه نقص بر [illegible] از کبار ائمه ما ثابت نمایند اگرچه دروغ و افترا هم باشد
ثابت کنند نقص از کبار ائمه ما نه بجهت ورع و تقوی مردم بود بلکه [illegible]
ائمه ما علیهم السلام و نجابت ایشان از نقایص و منزه بودن ایشان از اخلاق رذیله و دور
بودن از شرور [illegible] و از این جهت ممکن نشد از کبار احدی [illegible]
علو مقام و منزه بودن ایشان از جمیع نقایص [illegible] و نجابت ایشان معروف بوده
[illegible] احدی از روی کذب و افتراء در حق ایشان تکلم نمود [illegible] از صفات
نقص [illegible] اختیار و اشرار است [illegible] مرتکب شدند [illegible]
قاطع [illegible] در علو مقام [illegible] ایشان [illegible]
شیعیان و معاندین ایشان سلام الله علیهم [illegible] ایشان [illegible]
مرتکب [illegible] بر ایشان [illegible] قدرت [illegible]

بعضی از اولاد ایشان بلکه آن بزرگواران سلام الله علیهم در زمان کمال خلق اجداد و اطهار

بعضی هر چند که معلوم بجهت عدم مناسبت از ایشان کراهت داشتند و خویش

شان نمی آمد لعنت آنکه هر چیزی بسوی اصل خود میل دارد و هر چیزی بسوی شبیه خود میل

می نماید و ایشان سلام الله علیهم طیبین و طاهرین از همه وجوه از معصیت و ضلالت و مضل

منزه بودند پس چگونه میشود که خلق با این صفت مناسبت و مصاحبت و الفت و تسلیم نمایند از زمان

ایشان سلام الله علیهم هیچ چیزی واقع شد بلکه دوست نمیدارد ایشان را

مگر کسی که حلال زاده و مفوض باشد پس چنین شد و جهت آنکه این بزرگواران

در نفس قولشان طیبین و معصومین اند از جمیع اطهار و خلفای اخیار رسول الله صلی الله علیه

و آله و سلم شبیه و اما غایب بعضی از ایشان علیهم السلام و مستور بودن از عوام ایشان

از جهت آنست که چنین جور و ظلم مستولی شد و هنوز از ارحام و اصلاب از

نطفه خبیثه و طیبه بیرون نشده اند و هنوز در اصلاب خبیثه نطفه های طیبه و در اصلاب

طیبه نطفه های خبیثه باقی میباشد چنانچه باین اشاره میفرماید قوله تعالی

یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی پس قبل از صاف شدن

اصلاب اگر امام علیه السلام آشکارا در میان مردم ظاهر شود بجهت عدم مناسبت قصد

کشتن او میخواهند نمود و حال آنکه همه خلایق را بیقین رساند سبب قطع حق نخواهد شد

خواهد شد الا آن نطفه های طیبه که در اصلاب خبیثه میباشد و بجهت ... پیدا شود

و آشکارا هم نمیشود الا کسی که در پشت ایشان نطفه طیبه باقی نمانده

که خبر داده در اصلاب ایشان نطفه طیبه هست هر آینه آن بزرگوار را نخواهند

کشت همچنانکه در امر سید و مولای ما جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه

علیه چنین اتفاق افتاد و آشکارا کشته شد و پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله ... مرتبه

قائم مقام آنحضرت شد ... و وجوب آنحضرت اوصیاء دوازده تن ... باشد

و نخواهد رسید دار کمال سراسر مستند خواهد تعیین ... و خروج

شد و رسیده شده و آشکارا ... فساد و خرابی عالم ... از

قتل و همین غایب شدن آنحضرت و منتفع شدن مردم از آنحضرت علیه السلام

مثل انتفاع شان از آفتاب در زیر ابر ... در این نسبت در غایب شدن ...

عالم او ... از ظاهر شدن و ... بعضی ... این بزرگواران سلام الله

علیهم از زمان اصلاح ... از زمان ... عالم از ... غایب شد

تا ... عشر صلوات الله و سلامه علیه و علی ابائه الطاهرین ... از

... عالم ... در ظهور آنحضرت ... از جمله ... ظهور آنحضرت ...

و ... ظهور ... آن بزرگوار ... از جمله ...

اجتناب کنند کمال از معصیت و خلاف طاعت لهذا بزرگوار عبدالله فرموده
علیه و علی ابائه و عترته الطاهرة الاف الثناء والتحیة فرمایند پس با همه بیان
مقام ثابت و واضح شد از این راه که آنکه نور اهل بیت محمد و آل محمد صلی الله علیه
و آله می خوانند بر حق اند و آنکه تمسک به غیر ایشان سلام الله علیهم می خوانند
بر باطل اند پس با آل پیغمبر باش و تکلف از ایشان مجو و عمل به قول پیغمبر ما در اینکه فرموده
فرموده علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیث ما دار و نیز علیه السلام برحق است
و حق با علی است و نیز صحیح جامع حق از ابو ذر رضی الله عنه فرموده انی مخلف فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض یعنی بدرستی که من میگذارم در میان شما دو چیز گرانمایه کتاب الله و عترت
و اهل بیت خود را و هرگز از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در حوض کوثر
[illegible] اولاد آنحضرت اهل بیت و حضرت [illegible] و ابن عباس رضی الله عنه [illegible]
یا ابن عباس مخالفت کن با هر که مخالفت کند علی را یا ابن عباس [illegible] است برادر
هر که [illegible] است برادر علی را [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] است
بموجب از فقهای ایشان و بعضی از ایشان [illegible] از فضول مخصوص و ادام
جنس اولاد آنحضرت [illegible] و بر شاکله و هیئت

و بر شاکله و هیئت و از شیخ [illegible] اولاد سید [illegible] از فقهای ایشان لیس
و اکثر از [illegible] شد [illegible] و بر امر اهل و اقارب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای ایشان سلام الله علیهم مخالفت نکرده سنت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را متابعت نکرده غیر سنت او را [illegible] ابرار و خلفا
اخیار و اوصیا و پسندیده اطهار علیهم السلام [illegible] ما دامت اللیل و النهار و این
است مختصر مقال در بیان حقیقت مذهب آل رسول صلی الله علیه الملک المتعال پس بر جمیع
همین طریقه [illegible] نور الحقیقت [illegible] بصیرت
ده [illegible] شعر در این مقام اذا شئت ان تختر لنفسک مذهبا
ینجیک یوم الحشر من لهب النار فدع عنک قول الشافعی ومالک
واحمد والمروی عن کعب احبار ووال اناسا نقلهم وحدیثهم
روی جدنا عن جبرئیل عن الباری [illegible] شروع [illegible] صحیح [illegible]
مذاهب و فرق اسلام [illegible] از اهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جواب میگوییم که قول صاحب رساله الله تعالی که گفته واقع شده نظم بر شخص تحقیر از اهل
صحبت که صوفی اند که کلام درست صحیح لیکن با آنکه اهل التصوف و منتشر از ایشان
است و شرط صوفی نیست که شخص از ایشان و مذهب ایشان باشد حتی که تصریح
کرده اند بر این مدعی اهل فن در کتب ایشان که وضع کرده اند برای این مذهب مثل فتوحات
و غیر او و لا کلام او لا به لکن تو که صوفی کیست و کدام شخص است لیکن آنکه منتسب
شده است و شناختن ایشان به اسرار از جهة زبر که نسبت میدهند به تصوف کسی را
که منزه و مبرّاست از او و منزه میکنند کسی را که اهل و سزاوار اوست و مرا
الان خبر رسیده که صوفی مرد جاهل معلول و منافق خبیث و مطرود لعنه الله و [illegible]
مرکوز که صوفیه انکس است که باطن الکلام کند بچیزی که مخالف باشد با ظاهر شریعت
و هیچ گمان کنند که ظاهر مسلّم و زبان از ارباب باطن است و هر که شخص بباطن رسید
حکم ظاهر برطرف شود و این کلام را اگرچه همه صریح نگفته و بعضی از ایشان صوفیه
ملقب اند تصریح به این کرده اند لاکن همه ایشان بزبان حال در وقتی که در باطن
مخالفش با ظاهر میکنند و ظاهر مخالفش با باطن میدانند قرار میکنند با این اعتقاد
و بعضی از فحول علماء ایشان که از اهل معقول است در مسئله مخلد بودن کفار در
جهنم گفته است که بدرستیکه جمیع آیات و روایات که دلالت میکنند بر مخلد بودن

بر مخلد بودن در نار در همه احتمال میرود که اول یکی باید باشد و دلیل عقلی هم اقامه
شده است بر مخلد نبودن و از آنجمله که عقیده [illegible] است باید منتفی از و لیکن [illegible]
و لیکن نسبت بر مخلد بودن در نار تمام اجماع اهل ظاهر که اجماع کرده اند بر اینکه کفار در آتش
مخلدند و اجماع اهل ظاهر معارضه نمیکنند با کشف اهل باطن [illegible] که [illegible]
تصریح کرده است آنکه ظاهر مخالفت میکند با باطن [illegible] که این شخص از اهل [illegible]
نیست که [illegible] آنکه به حقیقت رسیده اند ترک اعمال شرعیه میکنند و با کلمه [illegible]
[illegible] است که [illegible] باطن از [illegible] شریعت [illegible] مخالف باشد با ظاهر [illegible] شریعت
و [illegible] در این [illegible] که این اعتقاد باطل [illegible] است [illegible] منقول [illegible]
[illegible] مذهب سخیف و اعتقاد باطل [illegible] و اصل این مذهب باطل و مخالفت
[illegible] اهل التصوف و این شریعت مطهره [illegible] رسیده [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] آنحضرت صلوات الله علیه و آله جمیع [illegible] شده اند و اهل التصوف
در [illegible] و [illegible] لاکن [illegible] اهل [illegible] در [illegible]
[illegible] و ضعیف [illegible] اهل [illegible] و الله
[illegible] خواه [illegible] و خواه [illegible]
[illegible] مردم [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] شده

ظلمت ایشان در بر همان منوال مخفی ماند تا آنکه دولت بنی عباس رسید
چونکه بنی العباس بر خطا یافتند تدبیر بنی امیه در آن کارها را با ذریه طاهره
پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند مثل کشتن و غارت کردن و اسیر کردن ایشان
سلام الله علیهم را و چون دیدند دلهای مردم از بنی امیه برگشت بسبب کارهای
بد سلوکی آنها با ذریه امیر المؤمنین علیه السلام و باین سبب سلطنت ایشان تمام شد
و شوکت ایشان در هم شکست و دلهای مردم از ایشان برگشت پس بنی العباس تدبیر حیله
دیگری جهت ایشان رسید برای آنها در آوردن آل محمد صلی الله علیه و آله و بر طرف کردن
کردن نور ایشان و خاموش کردن ذکر ایشان علیهم السلام و چونکه آن ملاعین دیدند
که مردم محتاج بودند بایشان در علوم حکمیه نسبت بزرگی و فضیلت و [illegible] مردم
از بزرگواران سلام الله علیهم پس فکر کردند در اندازه که [illegible] بزرگی که
اندازه کرده بودند پس نگاه کردند و ختم کردند و ثبت کردند بتجربه و [illegible] که
حکمت نسبت از آنها در آوردن و بر طرف کردن نور و خاموش کردن ذکر بزرگواران
علیهم السلام را مگر آنکه در مقابل ایشان و در آن اکثر چیزی در علوم ظاهریه و باطنیه
و همین که برای مردم حاصل شود صورت ظاهری با جاه و بزرگی بهمین صورت
قناعت خواهند کرد و دیگر طلب امور حقیقه و دقیقه نخواهند نمود پس از آن

بهمین قرار

بهمین قرار گرفت که در مقابل علوم ظاهریه تکلیفیه شرعیه وا دارند مجتهدین را که بهر چه
مظنه بهم رسانند در هر چه در نزد ایشان مستحسن باشد و هر چه رأی خودشان در آن باشد
عمل نمایند و وا دارند در مقابل علوم حقیه عقلیه متکلمین از اشاعره و معتزله و صوفیه
را بنای ترقی دادند و شهرت دادند تا آنکه سپاه ایشان شدند پس چون بنی العباس دیدند
که رأیهای ایشان و حکمهای دلخواه در اعمال و عبادات باطل بطور فاحش شد در
میان خلق و اهل علت عیب و مذمت میگفتند ایشان را پس از ایشان خود
بر این قرار دادند که جمیع ایشان را بچهار مذهب منحصر نمایند و جمیع این کارها
بشهوت نفس خود میکردند و سبب اینکه ایشان از جهت زوال کند و کم کردن
شأن و شوکت نقرب کنند بلکه بهر طرف که نفسهای ایشان میل کند و بهمان طرف
میل میکردند و برگردیدند هواها و خواهشهای نفس خود میکردند و چونکه این کارها چند
دامن طغیان شد حکم نمودند منع کردند مردم را از آنکه در علوم ظاهریه رسمیه رجوع کنند
بسوی آل محمد صلی الله علیه و علیهم اجمعین و مردم را امر کردند برجوع کردن بسوی مجتهدین و حکم
را رشید و کردند تا کارها رسید که هر گاه کسی میخواست بر جهت خانه یکی از اهل
بیت که سؤال کردن مسئله از ایشان نمودن خود بنفس در اهل [illegible]
میرسیده تا آنکه اکثر مردم در که [illegible] اهل بیت علیهم السلام را در کتبها بهمان [illegible]

و مشکلات کردند و آن مجتهدین هم تمام مقصود و مطلوبشان مخالفت ائمه طاهرین
علیهم السلام بود چنانچه ابوحنیفه نقل کرده اند که گفت اگر میدانستم که جعفر بن محمد علیهما السلام
در رکوع چشم بر هم میگذارد یا میگشاید هر آینه خلافش میکردم و از آنکه در اب و ترتیب
ایشان بر مخالفت اتفاق بود و در پیش عامه هم رستگاری بر خلاف اینها شده و اما
در علوم باطنه مردم را امر میکردند به رجوع کردن بسوی صوفیه مثل شبلی و صوفیه را ترقی
دادند و اسم ایشان را بلند کردند و جاه و اعتبارشان دادند و ایشان را امتیاز کلی
قرار دادند پس ایشان هم باطنهای خبیث خود را بروز دادند و امر را بر مردم مشتبه کردند
بسبب ازجه عبادات و ریاضات چند و به سبب اینها تسخیر ارواح نمایند و مقصد
بشیاطین و ابلیس شدند از برای آنکه مردم را خبر دهند بعضی از امورات غیبیه و ظاهر
نمایند بعضی ها از خبرها را و شبیه بخوارق عادات است و بعضی از آن در چشمهای مردم
سحر کردند باستعمال کردن علم سیمیا و ریمیا و هیمیا و لیمیا و ظاهر کردند چیزها و خود را در پیش
چشم مردم عابد و زاهد و صاحب ورع و ما ... و جناب ... دادند و همه اینها بجهت ریا
و سمعه بود و مامور اراده ... کنند ... مردم را از حق بر گردانند و مقصود
ایشان از اینها ... سلاطین جور و حکام باطل بود و این جماعت صوفیه ضرر
ایشان بر دین اسلام و اهل آن بیشتر از ضرر آن مجتهدین صاحب رأی است از جهت آنکه

واهه

عیوب



عیوب آن مجتهدین ظاهر و هویدا است بجهت آنکه هر کس مراجعه طریقه صوفیه بکند بر کسی
مخفی نیست و مشتبه نمیشود اگر در اکثر کتب این زمانه و این صوفیه هم خبر نمیدهند مگر مثل ...
ذکر غیبه و ایشان همه صاحب ... و ... که در ... و دیگر ... میشوند ...
صوریست نه حقیقی و ریاضت نه اهلی و ریاضتشان در چشم به خیال است و در تسخیر ال
دام شیطان است و در کارشان تسخیر شیطان است و هر کس ایشان را ... اگر ایشان از برای کمراهی
مردمان است و ادعاهایشان افترا و دروغ است و هر چیز و خبر بدهند بجهت آن و در در
است و باینها شنیدن آن دروغ کرده اند گناهکار و ... از برای ... کرده اند شیاطین
چنانچه خداوند عالم اشاره به ایشان نموده و فرموده قل هل انبئکم علی من تنزل
الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یلقون السمع واکثرهم کاذبون
یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که آیا خبر بدهم شما را بر کسی که نازل میشود شیاطین نازل میشود
بر هر دروغگوی گناهکار ... میشنوند ... از خبرها و اکثرشان دروغگو میباشند
و این صوفیه هم راست را با دروغ ممزوج نموده و حق را با باطل مخلوط کردند برای اظهار
نمودن باطل خود و مشتبه کردند بر بعضی از ضعفای اهل حق ... رجوع بسوی ایشان
کردند و ایشان هم مقصودشان از برای ائمه ... مخالفت ... خلافش میکردند ...
آنکه شنیده شد امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است اگر ...

از تفسیر بآیهٔ بسم الله الرحمن الرحیم یکی از صوفیه لعنهم الله ام بر خلاف کعب که اگر نجاسام

با ریک کیم [illegible] تفسیر الف الحمد لله رب العالمین و از این جهت و آورده

است از [illegible] علیه السلام مذمت صوفیه و الکفر ربان حتی آنچه فرموده

هر کس نزد صوفیه رود و در نزد او رود و او را [illegible] قلب خود الکفر ایشان کند چنان است

که اعانت کرده باشد یزید را بر قتل حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام

و در روایت دیگر وارد شده که آگاه باشید هر کس تبعیت صوفیه میکند و تا دید

کلمات ایشان نماید بدرستیکه ما از او بیزاریم پس شخصی عرض کرد که اگر چه از ایشان که میگویند

از دوستان شما باشد پس آنحضرت علیه السلام بنحو غضب [illegible] کردند بر آن شخص و فرمود

که کسی که بگوید چنین ما باشد نیز از جملهٔ ایشان است بدرستیکه حق ما بیند و این صوفیه بدترین خلق خدا هستند

و خبیث ترین بنده های خدا هستند پس فریب نخورید [illegible]

بدرستیکه ایشان دشمنان [illegible] خلیفه های شیاطینند [illegible]

چگونه از ایشان خبر [illegible]

[illegible]

پس بعد از این تفکر کرده [illegible]

در میان ایشان [illegible]

ما همه کس

که همه کس از ما رسیدن بحق میکنند و لکن حق در وقت معلوم [illegible]

از [illegible] و [illegible] در آن وقت [illegible]

[illegible] که [illegible] رسیدن بحق میکنیم پس [illegible]

[illegible] لعلّا اعمل عملاً و صالحاً فیما ترکت [illegible]

واقع شده ام در حیرت عظیمه و فرو مانده ام [illegible]

[illegible] نظر [illegible] مرتبه دیگر [illegible] نظر [illegible] مرتبه [illegible] تصوف [illegible]

[illegible] نظر [illegible] مرتبه [illegible] ایشان مرتبه

دیگر [illegible] نظر [illegible] از [illegible]

[illegible] قول [illegible]

او تقولوا انّا [illegible] قبل [illegible] افتهلکنا بما فعل المبطلون

پس در این وقت متحیر و متوقف شدم و [illegible] کردیده ام و از [illegible] باز مانده ام [illegible]

[illegible] از [illegible] بی بصیرت [illegible] راه [illegible]

[illegible] از [illegible] راه [illegible] و از [illegible]

[illegible] چه [illegible] چگونه [illegible] از [illegible]

[illegible] اعتقاد [illegible] هر چه [illegible]

و اینکه نفی و اثبات با دلهٔ عقلیه باشد که عقل بدیهی منصف او را قبول نماید
و بدلیل نقلی که از قرآن و حدیث مأخوذ شده باشد تا معنی عقل او زنده باشد صاحب
عقل را و فایده دهنده باشد جمیع اخوان و اصحاب را و مسئلت مینمایم از خداوند
جلیل که شما را اجر جزای خیر کرامت فرماید فقد قیل عجّل فالقلوب مریضة
و لیس لها الا الاجتناب منشئی یعنی قرآن تو شوه التعجیل فرماید بدرستیکه قلوب مریض
علیلست و نیست طبیبی از برای قلوب غیر از دوای تعجیل از دو ای من جواب مسئلهٔ
مرکه اختلاف بیان اهل دوال و انچه که دیدی در پیش سؤال از قیل و قال و تغیر
احوال بر دو قسم است قسمی از انها متعلق است بفروع و اعمال و قسمی دیگر متعلق است
بعقاید و اصول و احکام مبدء و معاد اما قسم اول امر در او سهل است بجهة
اینکه ما دانستیم که شریعت تقیه ثابت است اختلاف لازم می‌آید در قول واحد با مختلف
شدن مصلحت حکمت ثابت و ما دانستیم که در نطفه طیبه و خبیثه با هم مخلوط اند اختلاف
نیز بعلت آن خدا نمایش فرموده و ائمه هدی علیهم السلام بیان این حکم نموده اند و از جهه
فرموده اند نحن اوقعنا الخلاف بینکم یعنی ما در میان شما خلاف را انداختیم و انداختگی
حضرت صادق علیه السلام به زراره خطاب کرده و فرموده که ان عادیکم الذی تری
الله احوال عمه اعلم آن بشاعه فرق بینهما لقتل و ان شاء جمع بینهما لقتل یعنی شبان

یعنی شبان شما بر شما آنچنان که شبان خدا او را شبان کوسفندان خود کرده عالمتر است
بمصالح کوسفندان خود اگر بخواهد تفرقه میاندازد در میان کوسفندان خود از برای سالم
ماندن ایشان و اگر بخواهد جمع میکند کوسفندان خود را بجهة آنکه سالم بمانند و انبیا
فرموده اند انا لا ندخلکم الا فیما یصلحکم یعنی شما را داخل نمیکنیم مگر در آن چیزهای که
سبب اصلاح شما میشود پس اختلاف در فروع دین و آن چیزیکه متعلق است باعمال
بدنیه پس از هم پاشیدن آن سدی که ذو القرنین اول یعنی امیر المؤمنین علیه السلام
بسته است بجهة نگهداشتن از یاجوج و ماجوج این امت حکم ثانوی است از جانب خداوند
عالم برای نگهداشتن این فرقه محقه و اصلاح کردن امور ایشان و از برای دفع آن خللی
که از مخلوط شدن نطفه منافق از موافق و منافی با مطابق بهم رسیده مثل طبیبی که معالجه
کند بیماری را که مرضهای مختلفه داشته باشد بدواهای مختلفه و به تحقیق که ما این مسئله را شرح
کردیم شرح کافی وافی بنهایت تهذیب در آن رساله موضوعیت برای بیان کیفیت مختلف
شدن احکام و چگونگی شد پیدا امام علیه السلام هر کس که میخواهد منتهای طلب کرده باشد
رجوع در آن رساله نماید زیرا که در آن رساله چیزیست که کفایت میکند از برای ارشاد
یافتن هر کس که مطلب ارشاد وحق نماید و این نوع از اختلاف یعنی اختلاف در فروع چیز
تغیر دادن و تغیر جست و منع مقال و حضرت و جدال نیست و فتوای هر یک از مختلفین

بحجت همین برهان و دلیلی است که مشتاق میشوند بسوی هر یک از ایشان و از همین جهت است
که مجتهدین و فقهای مرضیین با مختلف بودن رایها و متفرق بودن فتواهای شان یکدیگر را تمجید و
تکریم میکنند و امر بتقلید یکدیگر می نمایند بدون انکار و خصومت و جدال بلکه در میان ایشان
کمال رافت و عطوفت و مهربانی می باشد و این معلوم و ظاهر است و اما در دین و ایمان و محبت مردمان
و در قسم دیگر است یعنی اختلاف در اصول و عقاید بدرستی و تحقیق که بسیاری از اصحاب ما ادعای
اجماع کرده اند که مخطی در عقاید معذور نیست و اجماع کرده اند که حق واحد است و صلاحیت ندارد
که حق واحد در میان مختلفین نافی و مثبت بوده باشد و اجماع کرده اند که اختلاف در فروع
صحیح است بعلت مخفی بودن ادلهٔ او و دشواری اطلاع بهم رسانیدن بر ادلهٔ او بخلاف اصول دین
که واجب است بر همهٔ مردم دانستن او را بدلیل و برهان و در بصیرت و یقین بودن زیرا که خداوند
سبحانه اجل است از اینکه تکلیف کند جمیع بندگان خود را که در امر دین خود بر بصیرت و یقین بوده
باشند و بعد از آن مخفی بدارد و طریق شناختن او را و رسیدن بسوی خود را صعب نماید ادلهٔ
او را و صدور این فعل از خداوند سبحانه محال است پس واجب بر او سبحانه و تعالی آسان نمودن
دلیل حجت و واضح گردانیدن سبیل پس در اینمقام اختلاف از جانب خدا نخواهد بود بلکه مطلوب
و اراده او ایتلاف است و با واضح بودن دلیل اختلاف ممکن نیست مگر از جانب مکلفین خواهد
بود و مقصر معذور نیست بخلاف قاصر که او معذور است پس میگوییم که این قول در اصل اول

در اصل اول اگرچه صحیح است لکن از مطلق این قول عمل کردن موجب مفاسد بسیار
و بیرون کردن قول آن علمای خواهد شد که بایشان بر پا داشته میشود ارکان دین
قویم و از این جهت که بر مطلق این قول عمل کرده اند بسیاری متحیر و متوحش و مضطرب شده اند و بعضی
از ایشان انکار دیگری نموده اند و بعضی تصدیق منکر کرده اند و بعضی انکار مصدق
نموده اند و بعضی تمویه بر دیگری نموده و بعضی حیلهٔ مشتبه کننده را آشکار نموده و بعضی
تصدیق مشتبه کننده نموده و بر بعضی اصل موضوع مشتبه گردیده و بعضی بر بعضی انکار کرده اند
بگمان اینکه این انکار باعث اثبات طعن نمیشود و بعضی دیگر انکار را از طعن دانسته اند
حاصل اینست که متوحش شد آراء ایشان و مختلف شد اهواء ایشان و بسیار شد حیرت
و دقت در میان ایشان تا اینکه منتهی شد بسوی مقت و تغیر احوال و بدگوئی بعضی بر بعضی
و مدح بعضی بعضی را در هر حال و سکوت کردن بعضی که باکش بطعن و قدح در آن ممدوح است
و بالجمله جاری شد در ایشان سنت جمیع امم گذشته طابق النعل بالنعل و اگر تو استطاعت
صبر کردن با غمخواری ببودی خبر دهم ترا به حقیقت امر و خبر نمیدهد ترا مثل من احدی
و الآن شرح میدهم از برای تو اصل و سر این اختلاف را و بیان میکنم از برای تو اختلاف
حق و باطل را از اصول و فروع هرچند که زمام کلام طولانی خواهد شد لکن منفعتش ثابت
و عام خواهد بود در همه دهرها و سالها لکن بشرط اینکه تو هم عاریه بدهی فهم خود و بینش

حضور او در نزد من حاضر نمائی و از نفس خود دور کنی تقلید و استبعاد را و مرافقت
و متابعت آباء و اجداد خود بودن و لیت و لعل نمائی و نظر کنی بسوی آنچه که
معلوم میشود از برای تو از کتاب و سنت و مقتضای مذهب و ملت تا اینکه شبهات
از تو رفع شود و امور دقیقهٔ مخفیه از برای تو ظاهر گردد والله الموفق للصواب
بدان بدرستی و تحقیق که خداوند سبحانه فرموده و ما امرنا الا واحدة یعنی
امر ما نیست مگر واحد و ایضا فرموده ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة
یعنی نیست خلق کردن شما و مبعوث کردن شما مگر مثل نفس واحد و ایضا فرموده ما تری
فی خلق الرحمن من تفاوت یعنی هیچ تفاوتی نمی بینی تو در خلق خداوند رحمن
پس حکم خداوندی و اجرای امر و فعل او سبحانه و تعالی در تکوین و تشریع واحد
خواهد بود و ایضا فرموده الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف
قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شیبة یعنی خداوند جل جلاله آنچنان
قادر و مدبری است که خلق کرده است شما را از ضعف و ناتوانی و بعد از زمانهائی قرار داده است
از برای شما قوت جوانی و بعد از قوت جوانی ضعف پیری را و آیا نمی بینی تو که چون
خداوند عالم اراده فرموده خلق کردن انسان را اولا او را از نطفه خلق کرد و بعد از آن
او را تقویت فرموده و استخوانش گردانید و بعد از آن تقویت فرموده استخوان را بپوشیدن

به پوشیدن گوشت بر بدن او و چون این خلقت تمام شد تقویت فرمود او را بتقویت عالی تر
در روح داده دمید و بعد از آن او را تقویت فرموده تا اینکه بحرکت در آمد و جنین شد
و بعد از آن تقویت فرموده جنین را تا اینکه پرورش آورد بسوی این دنیا و مادامیکه
جنین در شکم مادرش بود خون حیض از راه ناف میآشامید و بعد از اینکه از شکم مادرش
بیرون آمده داخل این دنیا شد قوت بهمرسانید بحدیکه شیر خوشگوار از پستان مادر
میآشامید و شیرخواره میشد و بعد از آن قوتی می یابد بحیثیتی که شیر از برایش گوارا نه
و غذائیش نمیگردد و کفایتش نمیکند پس غذا میدهد او را مادرش یا غیر مادرش از کسیکه
او را تربیت می نمایند از سایر غذاها بعد از آن که آن غذا را جاییده باشند
و مخلوط با آب دهن خود نموده باشند تا اینکه صلاحیت بهمرساند و غذا برای ولد تواند
شد بعد از آن از شیر باز داشته میشود و نشو و نما میکند تا بحد صباوت میرسد و بعد
از آن بحد مراهق میرسد و بعد از پانزده سال بحد بلوغ میرسد و بعد از آن نمو میکند
تا سی سال نموش تمام میشود و تا چهل سال کامل میشود و کمال قوت و نشاط و فهم و ادراکش
در همین حد چهل سال رسیدن از احوالی که بتدریج بر او جاری میشود نظر کن و ببین
که هرگاه انسان در حال نطفه بودن یا علقه بودن مکلف می بود و احکام بر او
جاری میشد آیا بعد از مضغه شدن همان احکام نطفه و علقه را تو بر او جاری میساختی

و میگفتی که این احکام قبل از منسوخ شدن براو جاری بود و الآن نیز ثابت و جاریست
یا خیر هیچ نمیگفتی بلکه میگفتی که آن احکام در مقام نطفه و علقه از برایش ثابت
بود و در آن وقت تکلیفش همان بود و الآن تغییر یافته و منسوخ شده آن احکام
از او منقطع شده و احکام دیگر براو وارد شده و واجبست براو که الآن تسلیم و اذعان
از برای این احکام کند و عمل بمقتضای این احکام نماید و اعراض کند از آن احکامی
که در حال نطفه بودن و علقه بودن از برایش ثابت بود هر چند که آن احکام هم از جانب
خدا بود لکن در آن محل و مقام نه در این مقام و همچنین است آن احکامی که جاری میشود
بر جنین در حالتی که در توی شکم است و خون حیض از راه ناف میآشامید حقیقتاً تکلیف
او همان است و خوراکش بغیر از خوردن خون حیض قوت بهم نمیرساند لکن وقتی
که بیرون آید از شکم مادر بسوی این دنیا احکام جنینی براو جاری نمیشود و هر گاه حکم جنینی
براو جاری شود هر آینه خوراکش فاسد میشود و علیل میگردد و دیگر گفته نمیشود که طفل شیرخواره
واجبست براو که خون حیض بیاشامد بعلت اینکه در شکم خون حیض خوراکش میبوده و همچنین
در آنحال که مادرش چیزها پیدا میکند کلفتش میکند گفته نمیشود که واجبست براو شیر خوردن بعلت
اینکه او پیشتر شیر میخورده و استصحاب باقیست بالجمله هر تکلیفی و حکمی در حق کسی ثابت است
و در هر حالت براو جاری میشود همه احکام حکم خداست هر چند که حکم ثانوی اولی از حکم

از حکم اول است بجهت قوت یافتن مکلف و اگر حکم اول در مقام ثانی نمیشود هر آینه
آن حکم اولی نبود پس هر چیز که جاری میشود برای انسان در حالت اولی از علوم و اطوار
و احکام همه از جانب خداوند سبحانه میباشد و واجبست بر هر کس در آن مقام
واقف است عمل کردن باحکام همان حالت و ترک کردن آن چیزهائیکه در حالت
قبلش عمل بآنها میکرده است اما نمی بینی تو که واجب نیست بر انسان در حالت بچگی
از نوع هیچ چیز از احکام تکلیفیه و آداب الهیه بحالی از احوال و بعد از رسیدن بپانزده
سال واجب میشود براو احکام و تکالیف چندی و لازم میشود براو حلال و حرام و نمیتواند
دیگر بتواند که بگوید در وقتی که من بالغ نبودم هیچ چیز از این تکالیف بر من واجب نبود و اینهمه
خلق که برما طی نبوده پس من بر همان حالت اولیه خود باقی میمانم و بهیچیک از احکام
حالت تکلیف ملتزم نمیشوم و انبیا میگویم لازم نکرده است که آن کسانیکه بر حالت
اولیه مرده اند بر فساد و گمراهی باشند بلکه همه آن احکام از جانب خداست و عدول
کردن از حالت اولی بسوی حالت اخری و ملتزم شدن حکم ثانی و ترک حکم اولی نیز
از جانب خداست و بالجمله جمیع موجودات در قوس صعودی بتدریج بمراتب کمال میرسند
بعلت اینکه خداوند سبحانه عالم را عالم اسباب قرار داده و از برای هر سببی اقتضای
مقرر فرموده و مقتضای هر سببی در حین وجودش باقتضای همان سبب جاری میشود

همین اگر سبب رفع شد مقتضای مسبب نیز رفع میشود زیرا که آن مقتضی از مقتضیات
طبیعیه است نه از مقتضیات حقه آیا نمی بینی تو که آب قبل از آنکه بحد کر رسد از آن شیء
در شرع اقتضائی میباشد و حکم خدا دربارهٔ او اینست که بمحض ملاقات نجاست متنجس
ولکن هرگاه که بحد کر رسد هیچ چیز او را نجس نمیکند مگر آنکه یکی از اوصاف سه گانه
او را تغییر دهد پس ممکن نیست که گفته شود که حکم اولی آب باطل است باین معنی که الان
هم بحد کر رسیده است بملاقات نجاست نجس میشود و ممکن نیست که گفته شود که حکم
اولی باطل بوده و آنچه ما گفتیم معلوم و بدیهی است و چونکه خداوند سبحانه عالم را عالم
اسباب قرار داده اند لهذا اشیاء تدریجی الحصول و تدریجی القوة قرار داده است برای
بیان فرمودن وجه حکمت و شناسانیدن و ظاهر گردانیدن قدرت خود را فرموده
یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب
ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة یعنی
ای مردمان اگر شما در شک میباشید آیا مبعوث شدن بدرستی که ما شما را از خاک خلق کردیم
و بعد از آن از نطفه خلق نمودیم و بعد از آن از علقه خلق کردیم و بعد از آن
از مضغه تام الخلقه نمودیم و غیر تام الخلقه نیز خلق نمودیم تا بیان نمایم از
برای شما حکمت خود را و هر چند او سبحانه قادر است بر هر فعل و هر چه میخواهد

میخواهد لکن هر حالتی را در هر مقامی اقتضاء حکمی از احکام و جاری شدن
امری از امور می نماید که قبل از آن حالت آن اقتضاء حاصل نبود و هر
حالت و هر اقتضاء از جانب خداست و انتقال از حالت اولیه
بسوی حالت ثانیه نیز از جانب او است و انقلاب از مقتضای اول بسوی
مقتضای ثانی نیز از جانب او سبحانه و تعالی میباشد چنانچه خود فرموده قل کل من عند
الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله که همه چیز از جانب خداست پس چه شده است این قوم را که نزدیک نیستند
بفهم حدیثی پس صاحب حالت ثانیه حرام است بر او جاری کنند حکم حالت اولی را
و صاحب حالت اولی حرام است که بر او جاری کنند حکم حالت ثانی را و جمیع احکام
در نزد خدا محبوب است و عمل بتمام خوب است هر چند که حکم حالت ثانی
اشرف و اقوی است لکن بسبب قدح و طعن بر حکم اول نمیشود زیرا که صحیح نیست
که ثانی در حکم اولی باشد بعلت آنکه در آن وقت اولی نخواهد بود بلکه همان ثانی خواهد بود
پس بفهم این کلام مکرر مرا و در او بفهم مسدد زیرا که مکرر نکردم مگر بجهت فهمانیدن
بدانکه آن حکمی که در تکوین جاریست بعینه همان حکم در تشریع بقدر استعداد بالحرف
بدرستی که چون رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شده اند بسوی این خلق در اول

بعثت شان مردم را خواندند بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و تصدیق کردن باینکه هرچه آن بزرگوار آورده است از جانب خداست بدون
شک و ریب و آنجناب صلی الله علیه و آله اکتفا نمود از ایشان بگفتن همین کلمه و بیش
از این اجمال از ایشان نخواست پس چون اسلام فی الجمله قوتی بهم رسانید و حلال
و حرام ظاهر گردید آنجناب صلی الله علیه و آله واجب گردانید برایشان بعضی از واجبات
که اظهار کردنش لازم بهم رسانید و حرام کرد برایشان بعضی از محرمات را و لکن
تخویف و تاکید و سختی برایشان نفرمود و هر کس مرتکب حرامی از محرمات میشد
تعزیر و حدی بر او اقامه نمیفرمود و اگر تتبع کنی در قرآن خواهی یافت آن آیاتی را که در مکه
نازل شده است چه از واجبات و چه از محرمات تخویف و توعید و تشدید در آنها
نیست بخلاف آیاتیکه در مدینه نازل شده است مگر شرک بخداوند سبحانه که چون بجهت قوة
او تا امرش ظاهر شده بود و کفرش در قلوب مردم راسخ شده بود و شرک آورنده
مستحق تهدید و توعید گردیده بود بخلاف سایر محرمات که هنوز باین حد نرسیده بود
نگاه کن الآن و ببین آیاتی را که در مکه نازل شده است چنانچه میفرماید لا تجعل مع الله
الها آخر فتقعد مذموما مخذولا یعنی قرار مده با خداوند خود خدای دیگر
پس بنشینی بقدر حالی که مذموم و مخذول بوده باشی و قضی ربک الا تعبدوا الا

الا ایاه و بالوالدین احسانا یعنی حکم فرموده است پروردگار تو که عبادت
نکنید مگر او را و حکم فرموده است نیکوئی کردن را بوالدین تا آنجا که فرموده و لا
تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقکم و ایاهم یعنی نکشید
اولاد خود را از ترس فقر و پریشانی و عیال داری بدرستیکه ما روزی میدهیم شما و ایشان را
و ایضا فرموده و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا
یعنی نزدیک زنا نروید که زنا فاحشه است و خشم خداوندی همراه است و بد راهیست
این راه و فرموده و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق یعنی
نکشید نفس آن چنانی را که خدا محترمش گردانیده است مگر بحق و فرموده و لا تقربوا
مال الیتیم الا بالتی هی احسن یعنی نزدیک مال یتیم نروید مگر بطوریکه احسن
بوده باشد و از این قبیل است سایر آیاتی که در مکه نازل شده است و هرگاه تامل کنی
خواهی یافت که در این آیات محض بیان احکام و حرام بودن و بد عاقبت بودن
این افعال را نموده و الآن نگاه کن در آن آیاتیکه در مدینه نازل شده
است در خصوص همین احکام چنانچه در زنا فرموده و لا یزنون و من
یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و
یخلد فیه مهانا یعنی زنا نکنند که هر کس زنا کند انداخته میشود در وادی

از جهنم که از مس گداخته میباشد و مضاعف می‌شود براو عذاب در روز قیامت
و مخلد میشود در آن وادی در حالت ذلت و خواری و در خصوص قتل نفس فرموده
وَمَن قَتَلَ مُؤمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللهُ
عَلَيهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَت مَصِيرًا یعنی هر کس که بکشد مرد
مؤمن را از روی عمد پس جزایش خلود در جهنم خواهد بود و غضب خدا براوست و لعن
کرده است خدا او را و مهیا کرده است از برای او جهنم را و بد جای بازگشتی است جهنم و
و در خصوص خوردن مال یتیم فرموده الذین یأکلون اموال الیتامی ظلمًا انما یأکلون
فی بطونهم نارًا وسیصلون سعیرًا یعنی آنچنان کسانیکه میخورند اموال ایتام را
از روی ظلم و تعدی اینست و غیر این نیست که میخورند آتش را در شکمهای خود و بزودی
بجهنم داخل خواهند شد پس الآن نگاه کن تو به بین چه تهدید و وعید و تاکیدی در این
آیات است و آن آیاتی که در مکه نازل شده است غیبت و با الجمله اصحاب عصر اول که پیغمبر
صلی الله علیه و آله بودند بر ایشان واجب نبود که اعتقاد داشته اجمالیه و مکلف نبودند به کسب
کردن از دقایق علم خدا و قدرت او و معانی اسماء و صفات او سبحانه و تعالی همین
حاصل شد از برای ایشان اعتقاد باینکه او سبحانه و تعالی موجود و کامل است بهمین قدر از ایشان
اکتفا می‌نمودند زیاده بر این از ایشان خواهش نمیفرمود و در آن وقت آنها ولایت را اجمالاً میدانستند

نمیدانستند و مکلف هم نبودند که ولایت را بتفصیل بدانند بلکه همین قدر مکلف
بودند که بدانند که هر چیزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده است برحق است و از جانب خداوند
عالم است و چونکه اسلام قوت گرفت و نورش منتشر گردید و در قلوب خواص
و عوام جا کرد و مردم اهلیت قبول ولایت بهم رسانیدند خداوند سبحانه تکلیف
ولایت برایشان فرموده و تارک قبول ولایت را کافر خوانده و لعن نموده و نفرین کرده پیغمبر صلی الله
علیه و آله بر هر کس که ترک قبول ولایت نماید چنانچه فرموده اللهم وال من والاه
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله واهلك
علقه یعنی خداوندا دوست بدار هر که دوست بدارد امیر المؤمنین علیه السلام را
و دشمن بدار هر که دشمن بدارد او را و یاری کن هر کس که یاریش نماید و مخذول و منکوب
فرما هر کس که او را گوشه نشین نماید و هلاک کن دشمنان او را و عقب از ظاهر گردان
ولایت از مردم ایمان اجمالی قبول میشد و مکلف بدانستن این تفاصیل
نبودند و از برای ولایت نیز مراتب و مقامات چندیست که در هر عصر تفصیلی می‌یابد
هرگاه که اهل آن عصر اهلیت تفصیل یافتن بهم رسانند آیا نمی‌بینی تو عباس ابن عبد المطلب را
که تکلم میکرد و بکلماتیکه اگر از آنها اهانت و پستی فهمیده میشد در باره امیر المؤمنین علیه السلام
و زهرا و حسنین علیهم السلام و هیچ عیسی علیه السلام و ایمانش بهم نرسیده بعلت اینکه

هنوز ظاهر نشده بود فضایل و مقامات ائمه علیهم السلام و تفصیل بهمرسانیده بود مثل تفضیل
که در این زمان ظاهر شده است و اکثر الکلمات که درین زمان از و ظاهر میشد تکفیرش
می نمودیم و طعن را باسلام و ایمانش میزدیم و هم چنین قمیین اگر در این زمان میگفتند
آن چیزهای را که در وقت ایشان هنوز تفاصیل مراتب ائمه سلام الله علیهم ظاهر نشده بود
میگفتند هر آینه تصدیق سید مرتضی میکردیم در آن چیزیکه در باره صدوق گفته است
بالجمله هر زمانی حکمی اهلی دارد و ائمه علیهم السلام جاری میسازند احکام مخصوصه را بر اهل
هر زمان بمقتضای همان زمان و در زمان سابق در جزئیات تکالیف نبود کلیات تق
آیا نمی بینی رسول صلی الله علیه و آله را که همین که کلمه توحید را گفتند و اقرار به نبوتش نمودند
قتل از ایشان برداشت و اما امیر المؤمنین علیه السلام بهمین اکتفا نفرمود بلکه با ایشان
مقاتله و محاربه کرد تا که علی ولی الله را بگویند هر چند که نماز میکردند و زکواة میدادند
و حج میکردند و هم چنانکه جمیع انکارهای که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله میکردند همه
رجوع بود و هر چه در زمان امیر المؤمنین علیه السلام میکردند نیز رجوع و از جانب خدا بعید
و همچنین اختلاف اصحاب باعتبار هر زمانی از از منه متباعده همه رجوع و از جانب خداست
و تکلیف همه از جانب او سبحانه و تعالی است بعلت آنکه خداوند سبحانه گاهی راضی میشود باجمال
و گاهی راضی نمیشود مگر بتفصیل پس معذور داشتیم ما مفید رحمه الله را که بر آن خلاف شأن و مبالغ

و مبالغ مکان انکار رجعت نموده و اگر در این وقت انکار رجعت مینمود او را معذور
نمیداشتیم بجهت آنکه در این وقت منتشر شده است فضایل آل محمد صلی الله علیه و آله و بسیار
شده است احادیث ایشان و بالجمله ما دانستیم که در هر وقت و در هر عصری از اعصار متقاربه
یا متباعده در زمان ظهور هر امامی از ائمه علیهم السلام حکمی خاصی هست که جاری
میشود بر اهل همان زمان هر چند که حکم زمان دیگر بر خلاف آن زمان بوده باشد پس اختلاف
علماء اصحاب اگر از این قبیل بوده باشد صدوق نیز داند مثل نفی قمیین رحمهم الله را بآنکه هر کی
بگوید که قمیین مقصر اند در معرفت ائمه الکن نیز غالی می باشد و غالی در نزد ایشان
کافر است و هم چنین در کتاب من لا یحضره الفقیه گفته است که غلاة مفوضه لعنهم الله انکار
میکنند سهو نبی صلی الله علیه و آله را و شکی نیست که درین زمان علماء و عوام کلا سهو
کردن نبی و ائمه هدی صلوات الله علیهم را منکرند بلکه باین هم قائل هستند که خداوند
عالم علم شیئی موجودی از موجودات را از ایشان برمیدارد و ما تصدیق صدوق
رحمه الله را می نمائیم بالنسبه بمقام و زمان خودش بعلت غلبه جور و قلت مؤمنین
و قلت انتشار احادیث و کم اتفاقی بسوی دقایق و حقایق احادیث در آن زمان
و لکن در این زمان تکذیب صدوق میکنیم و تجویز نمیکنیم در این زمان عمل کردن بقول صدوق
را و کسیکه در این زمان اعتقادش این باشد حکم بفساد اعتقادش می نمائیم مثل

مثل اینکه شیر خوردن را از برای طفل تجویز میکنیم و بر کبیر حرام میدانیم چنانچه سابقاً
بیان نمودیم پس بفهم آن چیز را که ذکر نمودیم و هرگاه دانستی تو این مقدمه را
بدانکه ایمان بر پا داشته نمی شود مگر بچهار رکن اوّل اقرار بتوحید است و آن قول
لا اله الا الله میباشد و رکن دویم اقرار بنبوت است و این قول محمد رسول
صلی الله علیه و آله میباشد و رکن سیم اقرار بولایت است و این قول علی ولی الله
والائمة من ولده اولیاء الله میباشد و رکن چهارم اقرار بشیعه حق باشد
و در اخبار و احادیث نبوی باین اشاره شده است با والی من والوا و اعادی
من عادوا و اجانب من جانبوا و آن احادیث در خصوص ناصبی وارد
شده است که فرموده اند ناصبی آنکسی است که شیعیان ما را دشمن بدارد و نیز باین معنی
اشاره می نماید این چهار چیز ارکان توحید است که اصلاح نمی یابد آخر ایشان مگر باوّل
ایشان و نه اوّل ایشان مگر با آخر ایشان و گمراه شدند آنکسانیکه بتمامی از اینها [illegible]
شدند گمراهی بعیدی پس اقرار بخدا تمام نمیشود مگر باقرار بنبوت و هرگاه کسی اقرار بجمیع
مراتب و مقامات توحید نماید و اقرار بنبوت نکند هر چند که توحید اشرف از نبوت
است ولکن هیچ نسبت میان شأن نیست توحیدش قبول نخواهد شد و او را از جهنم
نجات نخواهد داد و او از جمله زیانکاران خواهد بود و هم چنین هرکسیکه به نبوت اقرار

اقرار کند لکن بولایت اقرار ننماید ایمانش نفعی باو نمی بخشد و او در جهنم معذب
خواهد بود و مقامش پست تر از مقام منکر نبوت خواهد بود با وجود اینکه نبوت
اشرف از ولایت می باشد و هم چنین کسیکه بتوحید و نبوت و ولایت اقرار
کند لکن اقرار بشیعه ننماید ایمانش هیچ نفعی باو نخواهد بخشید با وجود یکه اقرار بتوحید
و نبوت کرده و ولایت اشرف است و آن کسیکه انکار شیعه حق نماید در اسفل درکات
جهنم جایش خواهد بود چنانکه انکار ولایت و نبوت همین قسم بود احقاق
حق و ابطال باطل بدانکه خداوند سبحانه قبول نمیکند عمل خلق و اعتقاد صافی را
که مطهر بوده باشد از ریب و غش نه محض اعتقاد زبانی که مخالف باشد با اعتقاد قلبی
پس هرگاه مدعی ادعا کند و نفس خود را از اهل حق قرار دهد واجب است بر خداوند
عالم که آشکارا نماید باطن او را و ظاهر کند آنچیز را که در ضمیر خود پنهان کرده
و جدا کند محق را از باطل و مصلح را از مفسد چنانچه فرموده بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من
قبلهم فلیعلمن الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون
السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون یعنی آیا گمان میکنند مردم که واگذاشته
خواهند شد همین که بگویند ایمان آوردیم و امتحان کرده نمیشوند بتحقیق که امتحان کردیم

آن کسانی را که پیش از ایشان بودند پس باید معلوم کند خداوند عالم آن کسانی را
که راست گو بودند و آن کسانی را که دروغ گو بودند و آیا گمان میکنید آن کسانی که گناه
میکنند که پیشی میگیرند ما را بد حکمیست حکم ایشان و ایضاً فرموده ام حسبتم ان تدخلوا
الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء
وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله الا
ان نصر الله قریب یعنی آیا هیچ گمان کردید شما داخل بهشت میشوید و نخواهد آمد بر
شما مثل آن کسانیکه پیش از شما بوده اند که مبتلا شدند بشدتها و محنتها و متزلزل شدند
بجائی که تا اینکه بگوید رسول صلی الله علیه و آله و آنهائی که با او ایمان آورده اند که در چه وقت
خواهد آمد یاری خداوند سبحانه آگاه باشید که نصرت خداوند نزدیکست و ایضاً فرموده
وتلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم
شهداء والله لا یحب الظالمین ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و
یعلم الصابرین یعنی آن ایام را میگردانیم ما در میان مردم تا که معلوم کند خداوند سبحانه
آن کسانی را که ایمان آورده اند و بگیرد از شما شهدای چندی و خداوند عالم دوست
نمیدارد ظلم کنندگان را و باید خالص کند خداوند عالم آن کسانی را که ایمان آورده اند
دو

و محو و زایل فرماید آن کسانی را که کافر شده اند و آیا هیچ گمان کرده اید شما داخل
بهشت میشوید بدون آنکه معلوم کند خداوند عالم آن کسانی را که جهاد کننده اند و آن
کسانی که صبر کننده اند و ایضاً فرموده ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن
یخرج الله اضغانهم یعنی آیا هیچ گمان کرده اند آنکسانیکه در دلهای ایشان مرض
میباشد که بروز نخواهد داد خداوند عالم باطنهای ایشان را تا آنجا که میفرماید ولنبلونکم
حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم یعنی البته مبتلا میگردانیم
شما را تا اینکه معلوم نمائیم جهاد کنندگان و صبر کنندگان از شما را و ظاهر کنیم خبرهای
شما را پس از این آیات بینات معلوم میشود که خداوند عالم سبحانه بمقتضای حکمت
بالغه و مشیت قاهره خود و امتحان کند او مردم را بقرار ظاهری بلکه اسباب چندی فراهم
میاورد برای ظاهر کردن باطن و سرائر ایشان چنانچه میفرماید ما کان الله لیذر
المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب یعنی نبوده است خداوند
عالم اینکه مؤمنین صوری را بر آن ایمانی که شما بر او هستید تا اینکه متمیز دهد خبیث را از طیب
و ایضاً فرموده و ما ارسلنا من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان
فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله ایاته والله علیم
حکیم یعنی نفرستادیم ما رسولی و نه نبی مگر اینکه هر گاه قرائت نمود القا کرد شیطان در قرائت او

از باطل خود پس منسوخ میگرداند خداوند عالم آن چیزرا که شیطان القا می نماید
و بعد از آن محکم می کند آیات خود را و خداوند دانا و حکیم است لیجعل ما یلقی
الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض والقاسیة قلوبهم وان الظا
لمین لفی شقاق بعید یعنی بجهة اینکه قرار میدهد آن چیزرا که شیطان القا می نماید
فتنه از برای آنکسانیکه در قلوب ایشان مرض و فساد است و بدرستی که ظلم کنندگان
در عذاب سختی هستند ولیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤمنوا
به فتخبت له قلوبهم وان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم
یعنی بجهة اینکه بدانند آنچنان کسانیکه علم داده شده اند که این قرائت حق است
و از جانب پروردگار تست پس ایمان بیاورند باو و خاضع شود از برای او قلوب ایشان
و بدرستی که خداوند رساننده است آن کسانی را که ایمان آورده اند بسوی راه
راست و ایضا فرمود ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها
فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم واما الذین کفروا
فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
وما یضل به الا الفاسقین یعنی بدرستی که خداوند حیا نمیکند از اینکه بهر چیز
مثل زند به پشه مثل زند یا بکوچکتر از پشه پس آنچنان کسانیکه ایمان آورده اند

میدانند

میدانند که این مثل حق است و از جانب پروردگار ایشان میباشد و اما آن چنان
کسانیکه کافر شده اند خواهند گفت که چه چیز اراده کرده است خدا باین مثل زدن هم
چنین گمراه میکند باین مثل خلق بسیاری را و گمراه نمیشود باین مگر بدکاران و ایضا فرموده
وما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة وما جعلنا عدتهم الا فتنة
للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب ویزداد الذین آمنوا ایمانا ولا
یرتاب الذین اوتوا الکتاب والمؤمنون ولیقول الذین فی قلوبهم مرض و
الکافرون ماذا اراد الله بهذا مثلا کذلک یضل الله من یشاء و یهدی
من یشاء یعنی قرار ندادیم ما اصحاب آتش را مگر ملائکه و قرار ندادیم ما عدد ایشان را مگر
فتنه از برای آن کسانیکه کافر شده اند و قرار ندادیم عدد ایشان را مگر بجهة حاصل شدن
یقین از برای آن کسانیکه کتاب بر ایشان فرستاده شده است و بجهة اینکه زیاد
نماید اهل ایمان ایمان شان را و بجهة اینکه ریبی در خاطر خود راه ندهند آنکسانیکه
کتاب فرستاده شده است بر ایشان و آنکسانیکه ایمان آورده اند و قرار ندادیم این عدد را
مگر بجهة اینکه بگویند آنکسانیکه در قلبهای شان مرض میباشد و آنکسانیکه کافر میباشند
که چه چیز اراده کرده است خداوند باین مثل این طور گمراه میکند خداوند عالم هر کرا میخواهد
و هدایت میکند هر کرا میخواهد و از امثال این آیات در قرآن بسیار است و تحقیق تشنیع کننده

ماهر و تدبر کننده می باید آن آیات را در وقت خواندن و شد که میشود آنها را استدراک شونده و
متذکر آنها الملک و آنکه صاحب عقلند پس بنا بر این هر واجب شد اختبار و امتحان معلوم
خواهد شد راستکو در دعوی و دروغکو و امتیاز خواهد یافت یکی از دیگری پس اگر خداوند عالم ابتلاء و
اختبار نمودن کسانی را که لا اله الا الله گفتند و اظهار کلمه توحید نمودند و اقرار کردن به نبوت
محمد صلی الله علیه و آله هر کس که اقرار کند به محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از روی اخلاص و ایمان و
تصدیق او از اهل اخلاص به توحید است و هر کس که به محمد رسول الله ایمان نیاورد و با وجود ظاهر
بودن رسالت و آیات آن حضرت او از مشرکین است و از آن کسانی است که تصدیق به توحید
نکرده اند بجهت آنکه کسی که ملحق گردانید خود را از برای اطاعت شخص خالق النفس نمی نماید زیرا که مخالف
کننده و معصیت کننده مخلوق نشده پس این اختبار و امتحان خداوند عالم حاجت بسیاری را
انواع نمود مشرکین و نصاری و مجوس و صابئه و باقی فرق کفر و ابا آنکه ان که او را به نبوت
محمد صلی الله علیه و آله نمودند چند قسم بودند قسمی از ایشان ایمان آوردند بجهت آنکه شنیده
بودند از کهنه و شیاطینی که استراق سمع می نمودند که شریعت محمد صلی الله علیه و آله مستولی
خواهد شد بر جمیع شرایع و آنجناب غالب خواهد شد بر جمیع سلاطین روی زمین و مقهور
خواهد ساخت جمیع پادشاهان را و جمیع اساطین و سلاطین فرمان برداری آنجناب
خواهند نمود پس ایمان آوردند به آن بزرگوار صلی الله علیه و آله بجهت آنکه دانستند که مخالفت

متذکر شوند

که مخالفت آن بزرگوار صلی الله علیه و آله هیچ ثمری از برای ایشان نخواهد بخشید و یک قسم دیگر ایمان به رسول
صلی الله علیه و آله آوردند بجهت آنکه از اراذل و اوباش قوم خود بودند پس به جهت دوستی در ایمان آوردن
نمودند بجهت رسیدن به عزت و شرف در دولت آنجناب صلی الله علیه و آله و بجهت رسیدن به بزرگی
و جلال در دعوت آنجناب و قسم دیگر ایمان آوردند از خوف و ترس از شمشیر امیرالمؤمنین و سرور متقین
و اژدهای درنده شجاعان و سرنگون کننده بیرقان و خاموش کننده آتش اهل کفر و طغیان علیه
سلام الله الملک الدیان چونکه شمشیر آنچو شمشیر نیسته طاقت تحملش نداشتند از ترس و بیم از جان
و قسم دیگر ایمان آوردند به آن بزرگوار عالی مقدار علیه سلام الله الملک الغفار از روی اخلاص
و تصدیق و تسلیم و خضوع و خشوع از برای معبود خود و فرمان برداری و انقیاد از برای امر او و تسلیم نمودن
از برای حکم او و این قسم آن اقسام دیگر که ذکر شد همه ایشان ظاهراً مسلمان شدند اما باطناً
اغلب ایشان چنانکه می بینی اهل نفاق و طغیان شدند و از آیات قبل بر تو معلوم شد که خداوند
قرار داده است بر نفس خود بیرون آوردن بواطن و اضغان و ظاهر گردانیدن آن چیزهائی که
در قلوب مردم است از کینه و عدوان و نگذاشتن خلق را بصورت ظاهری ایمان پس لاجرم
خداوند سبحانه بیرون آورد و ظاهر گردانید بواطن مردم را با امیر مؤمنان و اولاد اطهارش
علیهم سلام الله الملک المنان بآنکه امر فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام را که شمشیر نکشد و لکن
مطالبه حق خود نکند و بخضوع و خشوع ظاهر شود نه بقهر و سلطنت پس بعد از رحلت پیغمبر صلی الله

علیه و آله از این دنیا امیر المؤمنین علیه السلام هم مطالبهٔ حق خود کرد لکن بدون
شمشیر کشیدن پس همین که مخالفین طامعین دانستند که آنحضرت شمشیر نمیکشد
و محاربه نمی فرماید بواطن نجس خود را ظاهر کردند و ضغاین خبیث خود بروز
دادند و سلطنت و غلبهٔ آنجناب مقهور ساختند و وصیت رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم را در بارهٔ او و اولادش مراعات ننمودند و هر چه حکمی
شان میشد باو کردند و هر قدر میتوانستند بآنجناب اذیتها نمودند
پس خداوند حکیم ظاهر کرد مکر ظالمین و جور منافقین و حسد حاسدین را و معلوم شد
که این جماعت از منافقین بوده اند و از مؤمنین به نبی امین صلی الله علیه و آله نبوده اند
و معلوم شد که بیشتر مردم منافقین اند بجهت اینکه کسی که با امیر المؤمنین علیه السلام باقی ماند و پی
روی کرد و تخلف از آن بزرگوار ننمود و اضطراب بهم نرسانید و شکی در دینش بخود راه نداد
چهار نفر بودند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و همین جماعت اند آن کسانیکه خطاب فرموده است خداوند
عالم بسوی ایشان در آنجا که فرموده فاذ اعتزلتموهم وما یعبدون من دون الله
فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا یعنی
پس هرگاه عزلت نمودید شما از جماعت مشرکین و آن چیزیکه می پرستیدند او را غیر از خدا
وند عالم پس پناه برید بسوی غار تا اینکه منتشر سازد از برای شما پروردگار شما رحمت خود را

ومهیا

ومهیا سازد از برای شما آن امری را که منتفع شوید از او و مراد از کهف امیر المؤمنین علیه
السلام است بعلت اینکه اوست کهف حصین نگهدارنده و فریادرس مضطرین تفرع
و زاری نماینده و پناه هر گریزنده و این چهار نفر بودند اصحاب کهف چنانکه گریختند از آن
اشخاص که مردم را بسوی عبادت خود میخواندند و این چهار نفر بودند آنکه یکی خداوند عالم
در حق ایشان فرموده وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید
یعنی هدایت یافتند ایشان بسوی کلمهٔ طیبه و قول نیکو و هدایت یافتند بسوی راهی
که پسندیده است و آن وقتی که در روز رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاضر بودند همچنانکه در
روز غدیر خم نیز حاضر بودند و در روز غدیر خم هفتاد هزار کس یا زیاده تر حاضر بودند و آن
کسانیکه بعد از آن روز این دعوت بایشان رسید زیاده و زیاده تر بودند و از همه این خلق
خالص نشد و اقرار کردن به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صوری بوده است نه حقیقی
و هرگز ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله نیاورده بودند ایمان بخدا هم نیاورده بودند و همهٔ اینها
کفار نجس شدند و با انجاس همراه جالس و اشرار در حملهٔ عظیم اوزار و مستحق دخول نار جحیم
خواهند گردید پس مؤمنین موحد صافی در آن روز همین چهار نفر بودند و ایشانند آن
قلیلی که بسوی ایشان خداوند عالم اشاره فرموده در آنجا که فرموده وما آمن معه الا قلیل
یعنی ایمان نیاورد با او مگر قلیلی و ایضا فرموده وقلیل من عبادی الشکور یعنی کمی از بندگان

منکر گشته اند و مخالفین همان اکثرند و اکثر همان کفارند پس مبتلی شد
اقرار بمحمد رسول الله صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام
بابی بود که مبتلا شدند مردم بآنجناب و چونکه ایمان آورنده گان بامیر المؤمنین
علیه السلام بسیار شدند و توالد و تناسل نمودند خداوند عالم ایشان را هم بحال
خود وا نگذاشته تا تمیز یابد خبیث از طیب پس مبتلا کرد مردم را باقرار نمودن بائمه
اثنی عشر پس خارج شدند از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام کیسانیه بعلت اینکه بعد از
امام حسن و امام حسین علیهما السلام بامامت محمد حنفیه قائل شدند و همچنین زیدیه
از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام مثل کیسانیه خارج شدند بعلت اینکه بعد از امام
زین العابدین علیه السلام بامامت زید پسر آنجناب قائل شدند و خارج شدند از شیعه امیر
امیر المؤمنین علیه السلام ناووسیه بعلت اینکه امامت را منتهی کردند بجعفر صادق
علیه السلام و گفتند که آن جناب غایب شده است و نمرده است و خارج شدند از شیعه
امیر المؤمنین علیه السلام اسماعیلیه بعلت اینکه بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بپسر آنجناب اسماعیل قائل شدند و او را امام قرار دادند و همچنین فطحیه خارج شدند مثل
اسماعیلیه بجهة اینها به پسر دیگر آنحضرت عبدالله افطح قائل شدند و واقفیه نیز از شیعه امیر
المؤمنین علیه السلام خارج شدند بجهة اینکه امامت را آنحضرت امام موسی کاظم صلوات الله

علیه

علیه و علی آبائه الطاهرین منتهی کردند و گفتند که آنحضرت وفات ننموده است بالجمله خداوند
عالم مبتلا گردانید امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و اختبار و امتحان فرمود ایشان را
بائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین و انکار هر یک از این بزرگواران علیهم السلام
را انکار جمیع قرار داد پس هر کس که انکار همه ایشان یا احدی از ایشان سلام الله
علیهم نمود خارج شد از امت محمد صلی الله علیه و آله بجهة اینکه از شیعه امیر المؤمنین
بودن خارج شد پس خداوند عالم سبحانه بیرون آورد ضعفای مردم را و منکشف
گردانید باطن ایشان را و ظاهر کرد اسرار ایشان را و آشکار گردانید خارج بودن
ایشان از امت محمد صلی الله علیه و آله و مرتد شدن ایشان را از دین پس منکرین
ائمه علیهم السلام یا منکر احدی از ایشان کافرند بمحمد صلی الله علیه و آله و کافرند بآن جناب
کافرند بخداوند عالم و منکرین همان کافرین اند و کافر کسی است که غیر از طریقه
امت اثنی عشریه فرقه محقه طریقه دیگر داشته باشد و حکم باسلام و طهارت ایشان
کردن بجهة تقیه و عسر و حرج میباشد پس مؤمنین صاف و خالص گشتند شیعه
اثنی عشریه همچنانکه اولا صاف و خالص شدند بمحمد صلی الله علیه و آله و ثانیا بامیر المؤمنین
علیه السلام و ثالثا بهر یک از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و بهر ابتلاء و اختبار
خلق کثیر خارج شدند مثلا خارج شدند آن کسانیکه اقرار بکلمه توحید ننمودند از انکه نفی

که اقرار به نبوت انبیا کردند و خارج شدند آنکسانی که اقرار به نبوت انبیاء علیهم السلام
نمودند از آنکسانی هم اقرار به نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله کردند و آن کسانی که اقرار
به نبوت آنجناب کردند بالنسبة بآن کسانی هم خارج شدند مثل کموی سفیدی است که در گاو
سیاهی بوده باشد و خارج شدند آنکسانی که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله
کردند از آنکسانیکه بخلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام قائل شدند و آنهائی
که بخلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام قائل شدند بالنسبة بآن کسانیکه خارج شدند
بسیار قلیل و اندک شد و خارج شدند شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام از آنهائیکه بائمه اثنی عشر
قائل شدند پس این فرقه محقه اثنی عشر صاف شده از صاف شده میباشند ولکن در این فرقه
اثنی عشریه هم لطخ و مزج و خلطه میباشد زیرا که نه هر کس که اقرار بزبان کرد میتوان دانست
که قلبش نیز مقر است و نه هر کس که قلباً اقرار نمود میتوان دانست که برین اقرار ایمان
ثابت و مستقر است بعلت اینکه ایمان ثابت و عاریه در همه ایشان احتمال داده میشود
و اقرار از روی اخلاص و از روی نفاق در همه خلق محتمل میباشد و بودن نطفه خبیثه
در اصلاب طاهره جمیع مؤمنین توقع داشته میشود و گاه است که از مؤمن اولاد خبیث
بهم میرسد لکن چونکه نشو و نمو در میان این فرقه محقه میکنند ظاهراً دین پدر و مادری
آشکار می نماید و خبث و نفاق ذاتی و جبلی خود را مخفی میدارد و صورتاً اظهار ایمان

میکنند

میکنند لکن قلباً در شک و ریب است پس همان خبریکه موجب و داعی اختبار در آن مقامات
ثلثه یعنی توحید و نبوت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش علیهم السلام
بعینه در این فرقه صفوه از صافی از صافی نیز موجود است و اگر تمیز و تبیین نباشد خوب و بد
از هم جدا نمیشود و حق آشکار و هویدا نمیگردد پس جناب حق سبحانه و تعالی البته این فرقه را
بدون تصفیه و اختبار و امتحان وانمیگذارد و بعلت اینکه عنایت خداوندی باین فرقه
محقه اعظم است و اعتنایش بایشان زیادتر است زیرا که ایشان صفوه وجودند
و بایشان روزی میدهد بندگان خود را و بایشان رفع میکند از جمیع بلاد بدیها را و
بایشان برطرف میکند جمیع آفتها را و بلاها را و بایشان دفع مینماید هم و غم را اگر
ایشان نبودند خلق نمیکرد حوریهای جمیله را و اگر نبودند ایشان از آسمان یکقطره
نازل نمیشد و اگر ایشان نبودند یک حبه نمیروئید و اگر ایشان نبودند از هیچ درختی
برگی نمیروئید و ثمر نمیداد و اگر ایشان نبودند چشمی روشن نمیشد و اگر ایشان نبودند کجی
کجی و اعوجاج راست نمی شد ایشانند اهل بهشت نه غیر ایشان و ایشانند که داخل
جهنم نمیشوند نه غیر ایشان و ایشانند برگزیدگان و ایشانند اخلاص دارندگان و ایشانند
سجودکنندگان و ایشانند نمازگذارندگان و ایشانند گواه دهندگان و ایشانند
امر بمعروف کنندگان و ایشانند نهی از منکر کنندگان و ایشانند حدود را حفظ کنندگان

نمود

واپسند پرهیزندگان که قبول کند عمل ایشان را پسندیده نمیشود عمل ایشان پس هرگاه
صفات ایشان این باشد و احوال ایشان چنین باشد چگونه حق سبحانه و تعالی راضی میشود
که مخلوط باشد با ایشان غیر ایشان و متصف شود غیر ایشان در ظاهر بصفت ایشان
و حال آنکه آنها از ایشان بیزارند و ایشان نیز از ایشان بیزارند پس لابد است از
امتحان و اختبار تا ممتاز شوند اخیار از اشرار بلکه جمیع ابتلا و امتحانی که خدا
فرموده در قران ذکر نموده بجهة تمیز منافقین همین جماعت اعیان است بعلت آنکه ایشان
ایشانند مقصود اصلی از ایجاد و احداث پس واجب است اختبار کردن این
فرقه اثنی عشریه تا خارج شوند فجار ایشان و صاف شوند اخیار ایشان و چونکه
در جمیع مراتب مردم بنواب امتحان می شده اند نه بغیر نواب چنانچه خداوند سبحانه
مبتلا نمود اهل توحید را به نبی خود زیرا که نبی قایمقام و نایب مناب او است
در رسانیدن احکام او سبحانه و تعالی بسوی خلقش پس هر کس که اطاعت نمود این نایب
و قائم مقام را در زمرهٔ موحدین نوشته شد و هر کس که اعراض و مخالفت نمود این نایب
و قائمقام از زمرهٔ منکران و مشرکین محسوب گردید و ایضاً رسول الله صلی الله علیه و آله
نیز ابتلا و اختبار و امتحان نمود امت و اهل اجابت و اهل ملت خود را بجهة تمیز منافقین
خبیث از طیب به نایب و قایمقام و خلیفه و وصی امت خود و خلیفه و نایب مناب
الخبر

آنجناب صلی الله علیه و آله سید و مولای ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا
که آنجناب حامل جمیع احکام آنحضرت صلی الله علیه و آله میباشد و بعد از آن سید و مولای
ما امیر المؤمنین علیه السلام نیز شیعیان خود و آنکسانی که او را خلیفهٔ بلا فصل میدانستند
امتحان نمود و اوصیای بعد از خود بجهة بیرون کردن اشرار و کفار فرق شیعه غیر
از فرقهٔ محقهٔ اثنی عشریه اند چون تمام شد عدد ائمه تا امام ثانی عشر عجل الله فرجه روحی له
فداه علیه و علی آبائه الالف التحیة والثناء و متمایز شدند شیعهٔ اثنی عشریه از سایر فرق
شیعه پس بر آن بزرگوار عجل الله فرجه نیز واجب شد اختبار و ابتلا نمودن چنانچه سید
و مولای ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اشاره بسوی همین فرقه و مبتلا شدن
شان نموده و فرموده لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة و لتساطن صوت القطر
حتی یصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سباقون کانوا
قصروا و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا یعنی البته مبتلا میشوید شما مبتلا
شدنی و غربال کرده میشوید شما غربال شدنی و زیر و رو کرده میشوید شما مثل زیر و رو کرده شدن
دیگ و البته پیش خواهند گرفت آنکسانی که تقصیر خواهند که آنکسانی پیشی گرفته اند پس چونکه
واجب شد بر امام ثانی عشر عجل الله فرجه مبتلا کردن و بفتنه انداختن این فرقه و ایضاً واجب
شد ابتلا و امتحان بنواب و نواب خود نماید بجهة جاری نمودن سنت خدا و پیروی فعل

پیغمبر صلی الله علیه وآله واقف اکردن بسنت امیر المؤمنین علیه السلام و چونکه از وفات آنحضرت
لازم می‌آید هلاکت و خراب شدن دنیا پیش از وقت خراب شدنش زیرا که آنحضرت تمام
صفوه و آخر ائمه علیهم السلام و چونکه ابتلاء و امتحان با حضور و ظهور آنحضرت هم ممکن نمی‌شد
بعلت اینکه آنکه اینکه در ظاهر ایمان آنحضرت هم ممکن نمی‌شد بعلت اینکه آنکه اینکه در ظاهر
ایمان بآنحضرت آورده بودند نمی‌توانستند که در حضور آنجناب مخالفتش نمایند مثل آنکه مخالفت
امیر المؤمنین علیه السلام کردند و انکار حق و غصب خلافتش نمودند در حال حیات و حضور پیغمبر
مخالفتش نکردند در روز غدیر خم چون رسول الله صلی الله علیه وآله امر فرمود که با او بیعت کنند و سلام
کنند بر او بامیر المؤمنین همه با او بیعت کردند و مخالفت و انکارش ننمودند و چونکه امام وجه الله و
متخلق باخلاق الله است و سنت خداوندی را البته جاری می‌سازد پس آنجناب عجل الله فرجه با وجود
موجود بودن خودش از چشم مردم غایب گردید و معین فرمود از برای خود در اول غیبت نواب
و ابواب مخصوص و آگاهی معلوم چند بدیع و توقیع مخصوص از برای ایشان فرستاد و امر به پیروی
ایشان فرمود و از مخالفت ایشان مردم را ترسانید و نهی فرمود و طاعت ایشان را طاعت
خود خواند و معصیت کننده ایشان را معصیت کننده خود نامید و وصیت فرمود برجوع کردن
در جمیع امور بسوی ایشان و امر فرمود به بردن جمیع اموال و انفالی که حق امام علیه السلام و از آنها
است بسوی ایشان و آن نواب چهار نفر بودند بطور نیابت جانشینی هر یکی دیگری را او اسامی آن چهار

نفر

نفر یکی عثمان بن سعید عمری بود و یکی پسرش محمد بن عثمان بود و یکی علی بن محمد السمری بود و یکی
حسین بن روح بود و این چهار نفر در میان این فرقه بودند و از مخالفت ایشان جمع کثیری
هلاک شدند که از جمله آنها ابو محمد معروف بشریعی بوده و اول کسی بود که ادعای مقامی کرد
که خدا از برای او مقرر نکرده بود و اهلیت آن نداشت ادعای کرد که او باب صاحب
الزمان عجل الله فرجه می‌باشد و دروغ بر خدا و حجج خدا بست و نسبت داد بسوی
ایشان چیزی را که لایق ایشان نبود و ایشان از آنها بری و بیزار بودند و کفر و الحاد
و عقاید غریبه قبیحه و اقوال شنیعه که در ضمیرش بود از او بظهور رسید و سبب اظهار آنها
محمد بن عثمان عمری شد و آن بدبخت ادعا کرد که او پیغمبر است و محمد پسر امام علی النقی
خداست و به تناسخ قائل بود و نکاح محارم را تجویز می‌نمود و لواط کردن را با پسران حلال
میدانست بگمان اینکه این یک نحو تواضع و تذللی است از برای مفعول به و از برای
فاعل یکی از شهوات و طیبات است و خداوند تعالی هیچیک از اینها را حرام ننموده
تا آنکه شیعیان بر او لعن کردند و تبری از او جستند و توقیع از امام علیه السلام به برائت
و لعن بر او بیرون آمد و از جمله ایشان محمد بن نصیر نمیری بود که انکار وکالت ابی جعفر
محمد بن عثمان نمود و انکار نیابتش کرد و ادعای بابیت از برای نفس خود نمود پس
خداوند سبحانه او را مفتضح گردانید و اخراج باطنش نمود و ظاهر گردانیدن الحاد و جهل از او

و ابی جعفر محمد بن عثمان برا و لعن کرد و از او تبری جست و از جمله ایشان احمد بن هلال
کرخی بود که انکار وکالت ابی جعفر محمد بن عثمان نمود پس شیعیان برا و لعن کردند و تبری
از و جستند و توقیع بر لعن و برائت جستن از و بر دست ابو القاسم حسین بن روح ظاهر
شد و از جمله ایشان ابو طاهر محمد ابن علی بن هلال بود که انکار کرد وکالت ابی جعفر محمد بن
عثمان نور الله وجهه را و اموالی که بدستش بود بابی جعفر تسلیم ننمود و ادعای وکالت از برای
نفس خود کرد تا آنکه شیعیان برا و لعن کردند و تبری از و جستند و از جانب صاحب الزمان عجل الله
فرجه توقیع به تبری و لعن بر او بیرون آمد و از جمله آنها حسین بن منصور حلاج بود که ادعا کرد که او باب
صاحب الزمان عجل الله فرجه میباشد بلا واسطه و رفت بسوی قم و نوشت بسوی یکی از اهل او که
که من رسول و وکیل از جانب صاحب الزمان علیه السلام میباشم پس چون کتابتش بآن شخص رسید
کتابتش را درید و شیعیان برا و لعن کردند و از و تبری جستند و حکایت و قصه اش مشهور و معروف
و از جمله ایشان ابن ابی العزاقر محمد بن علی الشلمغانی بود که ادعای بابیت کرد و انکار وکالت
ابی القاسم حسین بن روح نمود پس شیعیان لعن برا کردند و تبری از و جستند و توقیع بر لعن و تبری از و
بیرون آمد و این ملعون این قدر قبایح و شنایع و بدعتها از و ظاهر شد تا که ادراک کننده این جماعت
با نکار کردن شان امام یا یکی از ابواب را که امام علیه السلام قرار داده بود و قائم مقام و نایب مناب
خود نموده بود از مذهب شیعه خارج شدند و مستحق تبری و لعن از خدا و رسول و امام و مؤمنین و علماء

راشدون

راشدون و صلحاء و صدیقون گردیدند و از شیعه اثنی عشری خارج شدند و بسیار ملل و نحل
مخالفه و مبطله ملحق شدند و از برای هر یک از این ملاعین تابعین بسیار بهم رسید که تا الحق خبیثه
خود را بدعوی ضلالت این فرقه ظاهر گردانیدند و خداوند سبحانه باین ابواب اربعه کینه‌های
در سینه‌های جماعت بسیاری بود اخراج نمود مثل اصحاب حلاج و اصحاب شلمغانی و اصحاب ابی
طاهر محمد بن علی بن هلال و اصحاب احمد بن هلال کرخی و اصحاب نمیری و اصحاب شریعی که خداوند
سبحانه ایشان را بسبب ابتلاء و اختبار نمودن باین نواب اربعه از شیعه اثنی عشری خارج
نمود و ایشان را منقطع گردانید و اگر این اختبار و امتحان نمودی چگونه را الحق این خبثا بروز
می‌نمودی و این گونه و فرقه خارج میشدند بدرستی که انکار کردن نیابت نواب و وکالت
وکلاء و اطیاب مستلزم انکار صاحب الزمان عجل الله فرجه میباشد و از این حیثیت که آن بزرگوار
علیه السلام معصوم و مطهر است و نقل نمیکند مگر از آباء طاهرین خود انکار آنحضرت مستلزم انکار ائمه
احد عشر آباء طاهرین آن بزرگوار علیهم السلام است و چونکه ایشان صلوات الله علیهم معصومون
و طیبون و طاهرونند و نقل نمی‌کنند مگر از رسول الله صلی الله علیه و آله انکار ایشان مستلزم
انکار رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و چونکه رسول الله صلی الله علیه و آله نطق نمی‌نماید مگر وحی الهی
چنانکه خداوند سبحانه در حق آنحضرت فرموده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
انکار آن بزرگوار مستلزم انکار خداوند سبحانه و تعالی است و انکار خداوند کفر است پس انکار

گردن باب امام ازین حیثیت که او باب امام علیه السلام است میباشد کفر است
که تحقق میکند خارج از مذهب اسلام و مخلد در نار جهنم علی الدوام است ولکن معامله دنیا
ویه با ایشان مادامیکه دولت از برای ظالمین و سلطنت از برای فاسقین است مختلف
میشود باختلاف موضوعات و مقتضیات و الا حکم آخرت ایشان ابداً مختلف نمیشود
و با کفار در نار جهنم سرمد الابد مخلد خواهد بود پس آشکار و مبین شد از برای تو اینکه این
اختبار و امتحان خلق بسیاری از آن کسانیکه از قلوب ایشان شقاق و نفاق بود خارج
شدند و حال اینکه پیش از اختبار و امتحان شقاق و نفاق از ایشان بظهور رسیده
بود و از شیعه اثنی عشریه محسوب میشدند و فرق میان ایشان و شیعه نبود پس چون باطن
منافقین بروز داده شد و کینه فاسقین ظاهر شد اراده فرمود امام علیه السلام زیادتی تمحیص
و تخلیص و اختبار را بجهت اخراج جماعت دیگر از ان فجار بعلت اینکه انحاء اختبار خلق
مختلف است و اطوار ایشان متشتت است پس لابد است از اینکه امام علیه السلام اختبار
نماید ایشان را تا اینکه باقی نماند مگر صافی محض آن چنانکه شائبه تغییر در او راه نیابد و بتحقیق
که روایت کرده است اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السلام که آن حضرت بمن فرمودند
ای اصبغ شما مثل نحل عسل باشید در میان طیور آن چیز را که در شکمهای آنهاست اگر بدانند
هر آینه هرگز انها را نمی شمردند و مخالطه نمائید شما با مردم بزبانهای و بدنهای خود و دوری

نمائید

نمائید از ایشان بقلوب و اعمال خود قسم بآنکسیکه نفس من بدست اوست که نخواهید
دید آنچه را که دوست میدارید تا اینکه تف کند بعضی از شما در صورت بعضی و تا اینکه نام
گذارند بعضی دیگر را دروغ گویان تا اینکه باقی نماند از شما مگر مثل سرمه در چشم و مثل نمک در طعام
و میزنم از برای تو مثلی و آن مثل مردی است که از برای طعامی بود پس آنرا پاکیزه
و نیکو نمود و بعد از ان آن طعام را داخل خانه خود گردانید و گذاشت انقدر که خدا میخواست
و بعد از آن عود و بوی آن طعام نمود و دید که سوس در آن طعام افتاده پس او را پاکیزه
و نیکو نمود و بجایش برگردانید و لا زال رجعی سؤال بود و شما هم در همین سؤال هستید تا اینکه
باقی نماند از شما مگر جماعتی که فتنه را بانها ضرر نرساند و نیز در همان کتاب روایت
کرده است از خودی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند هر آینه باید خالص
شوید شما ای معشر شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله مثل کشیدن سرمه در چشم بعلت اینکه صاحب
سرمه میداند که چه وقت سرمه در چشم واقع میشود و نمیداند که در چه وقت خارج میشود پس
صبح میکند احدی از شما و او چنین میبیند که بر شریعتی است از امر ما و شام میکند در حالتی که خارج
شده است از شریعت ما و شام میکند در حالتی که بر شریعتی است از امر ما پس صبح میکند در حالتی
که خارج شده است از شریعت و ایضاً در کتاب عوالم از فرات بن احنف روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه ذکر حضرت قائم عجل الله فرجه صلوات الله علیه

نمودند و فرمودند که هر آینه باید غایب شود از ایشان تا آنکه جاهل بگوید که از برای خدا در آل
محمد حاجتی نیست و اینجا در همان کتاب از مالک ابن حمزه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که ای مالک چگونه خواهی بود تو هرگاه در هم ریخته شوند شیعه باین طور
و مشبک گردانید انگشتان مبارک خود را و داخل نمودند بعضی را به بعضی پس گفتم یا امیر
المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در نزد این چه خواهد بود فرمودند که خیر کثیر کلاً در نزد این
خواهد بود ای مالک قیام خواهد نمود قائم ما علیه السلام و پیش خواهد داشت هفتاد مرد را که دروغ
بر خدا و رسول بسته باشند پس ایشان را بقتل خواهد رسانید و بعد از آن جمع خواهد نمود شیعیان
ما را خداوند سبحانه بر امر واحد و بالجمله لابد است از تمحیص و اختبار و امتحان و افتتان تا آنکه
تمیز یابد خبیث از طیب و قرار داده شود خبیث بعضی بر بعضی پس روی هم رفته جمیعاً قرار
داده شوند در جهنم و به تحقیق که اختبار کرده شد شیعه بنصب شدن ابواب اربعه پس
خارج شدند آن کفره فجره بجهة متابعت ننمودن آن ابواب و عدم اذعان و تصدیق
مر ایشان را در هر باب و خارج شدند از فرقه محقه بعد از آنکه از ایشان بودند پس
بتدریج اختبار نمود امام زمان علیه السلام عجل الله فرجه چنانچه بتدریج اختبار کردند آباء طاهرین
آن جناب صلوات الله علیهم بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله اختبار نمود امت را بامیر
المؤمنین علیه السلام و امیر المؤمنین علیه السلام حاضر و موجود بود در میان مردم که او را میدیدند

وسؤال

و سؤال از وی مینمودند و بعد از امیر المؤمنین علیه السلام اختبار نمود شیعیان خود را بنواب
بعد از خود که ائمه علیهم السلام بوده باشند پس چون بطول انجامید و نضج در طبایع حاصل گردید
و مدارک زیاد شد و مشاعر قوت بهم رسانید و استعدادات منتهای کامل گردید و فطانت
قوی شد پس کفایت نمود اختبار بظهور امام علیه السلام از جهة قوة ادراک مردم پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اختبار نمود شیعیان خود را بغیبت امام ثانی
عشر صلوات الله علیه و بعد از آن آن بزرگوار عجل الله فرجه بتعیین نواب معلومین و ابواب
مشخصین نمود پس خلق کثیری بسبب عدم متابعت و ترک راه هدی طریقه ایشان
هلاک شدند پس بعد از آن امام علیه السلام صعب تر نمود امر را در اختبار و تعیین نواب
نمود بصفت و رسم نه بشخص و اسم و از جهة زیادتی اختبار و ظهور امتحان غایب نمود
اشخاص نواب را و مبهم نمود اعیان ابواب را و تعیین ایشان نمود بصفات و اخلاق
و آداب و مسالک و مناهج و طریقه ایشان در اطوار و اکوار و ادوار ایشان و امر فرمود رابع
ابواب و آخر ارکان را باینکه تعیین احدی احدی ننماید و وصیت باحدی نکند تا آنکه فتنه بشمول
بهم رساند و بلیه عموم یابد تا آنکه هلاک شود هلاک شونده از بلیه و حیوة حیوة یابنده از بلیه و ابتلاء
عام و تمیز تام حاصل گردد پس از این جهة چون محمد بن علی السمری رضوان الله علیه که آخر ابواب
است وفات او در رسید از وی سؤال کردند از قائم مقام او در جواب فرمود لله امر هو

بالغه یعنی از برای خدا امری است که خود رساننده اوست و اینست آنچه اشاره
کردیم بسوی او از اراده حکمت اختیار و غایب گردانیدن اشخاص نواب و مبهم
نمودن اعیان ابواب و تعیین کردن ایشانرا بصفات و اخلاق و آداب
و بتحقیق که مجملاً اشاره فرموده است بسوی این نواب سید و مولای ما جناب حجة
القائم عجل الله فرجه در آنجا که فرموده اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة
حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله یعنی و اما امور نوپیدا تازه در واقع
میشود رجوع نمایید در آنها بسوی روایت کنندگان حدیث ما بدرستیکه ایشان حجت
منند بر شما و من حجة الله ام و این نواب بر دو قسم اند قسمی نایب عام و قسمی
نایب خاص و امام علیه السلام بسوی هر دو قسم اشاره فرموده است در دو حدیث
در حدیث ابی خدیجه اشاره نموده است بسوی نایب عامی که نیابتش متعین است
در شخص مخصوص و از برای هر کس این نیابت هست در آنجا که فرموده انظروا الی رجل
منکم عرف شیئاً من قضایانا فارضوا به حکماً یعنی نظر کنید بسوی مردی
از شما که بشناسد چیزی از احکام ما را پس راضی شوید باو بحکومت و این نایب
هر کس است که حامل نوعی از حق و خیر بوده باشد چنین نایبی لازم نکرده است که جامعیت
داشته باشد بلکه لازم نکرده است معصوم نیز بوده باشد مگر آنکه نایب باشد در احکام شرعیه

فرعیه

فرعیه و مسائل فقهیه و نایب بودن هر کس در هر چیزی حقی مر ائمه ما را بعلت اینست که جاری
خیری و حقی نمیرسد مگر بایشان و بنیابت از ایشان صلوات الله علیهم هر چند که نایب و نایب
بر نیابت و نایبیت خود شاعر نباشد زیرا که خیر کلاً صادر از ایشان و مرجعش بسوی ایشان
است چنانچه در زیارت وارد شده ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأویه
و منتهاه یعنی هر گاه ذکر کرده شود خیر شما باشید اصل آن و فرع آن و معدن آن و مأوای آن و منتهای
آن و در حدیث وارد شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله با بن عباس فرمودند یا ابن عباس هرگز نخواهی یافت
حق را در دست احدی مگر آنکه حق به تعلیم من و تعلیم علی صلوات الله علیهما و آلهما میباشد و در کتاب
کافی باین مضمون حدیثی وارد شده که هر خیری از فروع ایشانست و هر شری از فروع اعدای
ایشان است و هر کس هر حقی تعلیم احدی نماید و قول صدقی تکلم کند و ارشاد بسوی خیری کند و هدایت
بسوی راستی نماید آن کس لسان رسول الله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
میباشد و آن کس نایب مناب و حجاب از برای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین است مگر
آنکه بعضی از امور و هدایات و عنایات خود را جاری می نمایند بدست دوستان خود و بعضی بدست
غیر دوستان خود و ما دامیکه دولت از برای ظالمین و شوکت از برای فاسقین و صولت از برای
کافرین است و این حفظ کننده رتبت مر ایشان را در غیبت ایشان را آیا نمی بینی که رفع عمود
اسلام و ذکر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و در میان انام و دخول کفار در اسلام صوری بشمشیر عمر بن

خطاب و غیر او از خلفای جور شد و تو میدانی نه خیری جاری میشد و نه حقی که بایشان
و از ایشان پس در این هنگام هر فاعل خیر و حق نایب و حجاب ایشان است و بسوی این
معنی اشاره می‌نماید قول امام علیه السلام ان لله سبعین الف حجاب من نور
و ظلمة یعنی از برای خدا هفتاد هزار حجاب میباشد از نور و ظلمت و شرح این کلام
بطول می‌انجامد و مقام اقتضای گنجایش ذکر بیش از این نمی‌نماید پس نایب خاص هر صاحب
صنعتی است که ظاهر و معروف در آن صنعت باشد بنابراین روسای اهل لغت
نواب امامند در رسانیدن لغت بسوی خلق و روسای و علمای اهل نحو نواب امام
علیه السلام اند در رسانیدن علم نحو بسوی خلق و هم چنین اهل هر صنعتی نایب اند از برای
امام علیه السلام در رسانیدن آن صنعت بسوی مردم و از این قبیل است رجوع نمودن
بسوی اهل خبره مگر اینکه این جماعت نواب در بعضی از ایشان عدالت و وثاقت شرط است
لکن نه از جهت رسانیدن احکام بلکه از جهت آنکه نیست که احکام را از ایشان اخذ می‌نماید
و در بعضی عدالت و وثاقت شرطیت ندارد مثل سایر کسبه و امر این قسم از نواب آسانست
و بایشان اختبار واقع نمیشود مگر از وجه بعیدی و اما قسم ثانی از نواب یعنی نایب خاص که نیابتش
معین است در جمیع احکام و به نیابت مخصوص است از جانب امام علیه السلام پس او است
اصل در نیابت و ظاهر و مثال امام علیه السلام در میان رعیت اخلاقش شبیه باخلاق

امام است

امام است و علومش ماخوذ از علوم ایشان است و بسوی این قسم اشاره فرموده سید و مولای
ما حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه و آله در آن حدیثی که فرموده‌اند بعمر بن حنظله
انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و
عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم
بحکمنا و لم یقبل منه فکانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد
علی الله و هو علی حد الشرک بالله و ترجمه‌اش چنانست که در اول کتاب گذشت
و این قسم از نوابند که اختبار و امتحان در ایشان واقع میشود و حکم ایشان همان
حکم نواب مخصوصین منصوصین اربعه میباشد پس انکار ایشان مثل انکار همان چهار
نفر است و در این قسم از نواب هر دو مقام اختبار و امتحان واقع میشود یکی در تمیز
دادن میان نایب و غیر نایب چنانچه در زمان غیبت صغری واقع شد که هم نواب پسندیده
شده حقیقی بودند و هم اشخاص که بدروغ ادعای نیابت میکردند مثل این زمان که اهل
دعوی بسیارند و لکن رسیدگان بحق بسیار کم‌اند چنانچه شاعر گفته خلیلی قطاع الفیا
فی الحمی کثیرة و اما الواصلون قلیل پس اولا اختبار واقع میشود در این نواب
در تمیز علامات و صفات تا آنکه حق و باطل تشخیص داده شود و آب از سراب متمایز گردد
و در مقام دیگر اختبار و تمیز واقع میشود در متابعت و عدم متابعت و اختلاف و عدم

اختلاف درین ثواب پس ما اولا ذکر میکنیم بعضی از علامات مأخوذه از ائمه سادات
علیهم صلوات الله من رب البریات را از برای توجیه مبین ساختن ثواب ممدوحین و
رفع نمودن شبهه جاهلین و قطع کردن حجت ملحدین پس میگوییم بدانکه از برای ثواب حق علامات
چندیست که بآن ممتاز میشوند از غیر خود و هرگاه این علامات بیابی تو در احدی بدانکه او ثابت
قره طاهر الجنانی که مامور شده بسیر در آن قریه بسوی قریه مبارکه و آن علامات بر چند وجه‌اند
یکی متعلق بعلم ایشان است اما آن چیزی که متعلق بعلم ایشان است اینست که نظر کنند
بمسئله از مسائل تا اینکه رفع شود از ایشان سه خصلت و جمع شود در ایشان پنج خصلت
اما آن سه خصلت یکی اینست که نظر کنند در مسئله از مسائل از روی علمی یا عملی یا ظهور
قدرت و عظمتی که موجب کمال خوف باشد یا نعمت و احسانی که موجب رجاء و طمع
گردد یا ظهور جلالی که او را مقهور گرداند از نفس خود یا ظهور جمالی که جذب کند او را
بسوی خود و مفتون گرداند او را از نفس خود تا اینکه منقطع گرداند او را بسوی پروردگار
خود و از امثال اینها از آن احوالی که مرجعش بسوی حق سبحانه و تعالی است کرامیکه
متحقق گرداند قصد و نیت خود را در شناختن و دانستن آن مسئله برای خداوند
خود تا خود را برساند بسوی طاعت و رضای او و طلب نمیکنند آنها را بجهت اینکه با آنها
معانده کنند با علماء و مجادله و مسیره نمایند با سفهاء یا بجهت اینکه بگرداند مردم را بخود

نمایند

نمایند یا بجهت اینکه علمشان زیادتر شود تا اینکه معروف و مشهور شوند با اینها یا از امثال این صفت
از انواع عصبیت و جدال چنانچه در اغلب احوال مردم مشاهده میشود و خصلت دوم اینست
که در حین نظر کردن مسئله از مسائل ترس از طائفه نباشد که قلبش بسوی ایشان
و قول ایشان میل بهم رساند بعلت اینکه محبت شیئی کور و کر میگرداند شخص را و گاه میشود
که آن طایفه راه باطل و خطا رفته‌اند و شخص بسبب دوستی ایشان واقع میشود در آن چیزی
که ایشان واقع شده‌اند بلکه باید شخص انس بخدا داشته باشد و میلش در آن چیزی باشد که
در نزد او سبحانه است و رغبتش در آن چیزی باشد که خدا از برای او اختیار نماید چنانچه
خود فرموده من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الآخرة
سیم اینست که در وقت نظر کردن در نزد او قاعده مأخوذه از غیر اهل بیت علم از آن
منطقی که اثبات الله تعالی انکار خواهد شد نبوده باشد زیرا که هر کس در نزد او قاعده باشد
مأمون نیست از اینکه میل بسوی آن قاعده نماید و صرف علم بسوی آن قاعده کند و گاه
میشود که آن قاعده باطله و فاسده باشد پس در خطا و غلط واقع گردد چنانچه اغلب مردم را
می‌بینی که طرح اخبار صحیح می‌نمایند بجهت اینکه قواعد ایشان مخالفت میکنند و بایست
که آن قواعد باطل بیاشد و اما پنج خصلتی که باید درین ثواب باشد اول اینست که باقی
باشد بر فطره اصلیه اولیه که تغییر داده نشده باشد بمتابعت شیطان و مسبوق نگشته

باشد بشکوک و شبهات و دوام التفکر باشند در خلق سموات و ارض و خلق نفس خود
و عظیم التحیر باشد در هنگام نظر کردن بسوی اینها و علامت دوام تفکر و عظیم تحیر صفای
طویت و ذکاء سریره است و علامت صفای طویت و ذکاء سریره اینست که مشغول نسازد
او را علمی از علم دیگر بلکه همه اشیاء را دلیل یابد بعضی را از برای بعض دیگر پس درین وقت گفته
میشود که او کامل است در علمی دون علمی بلکه علوم کلا در نزد او یکسان است بعلت اینکه شخص
باقی بر فطرت اصلیه اولیه میباشد آیت وحدت را در هر چیزی مشاهده می نماید و عین
بصیرتش مفتوح است که می بیند عجایب را با اختلاف الوان و احوال او در همه چیز چشم
قلبش و اما آن کسیکه بر یک شیئی اقتصار می نماید بکوری میماند که بعضی از اشیاء را تعلیم
دهی نماید و مراد از یکسان بودن همه علوم در نزد شخص اینست که بشناسد لطیفه ساریه در کل
علوم را نه اینکه همه علوم حاضر الذهن باشد در نزد او بلکه چنین باشد که هر وقت طلب کند هر آنچه را که اراده
نماید بیابد آنرا مشاهده کردن آن نقطه که در هر شیئی است و استدلال نماید بکل اشیاء بر کل اشیاء
و دوم از آن پنج خصلت اینست که در هر مسئله که نظر میکند پیدا کند از برای خود دلیلی از محکمات
کتاب چنان دلیلی که ممکن نباشد از برای منصف انکار آنها و اعتذار از آنها و اما معاند هر از
حجت او را منقطع می سازد و در استدلال متشبث نمیشود بمتشابهات و متشابه آن چیزیست
که دلالتش ظاهر نباشد و محکم آن چیزیست که منصف دلالتش ظاهر باشد یا بمرجحی مثل اخبار

واحادیث

واحادیث که واضح کننده و متعین گرداننده مراد آیات باشند پس هر چند که علی
الظاهر آن آیات مجمل باشند در این صورت متشابه نخواهند بود و سیم از آن خصلتها
اینست که دلیلی از محکمات احادیث اهل بیت علیهم السلام در دست داشته باشد
و اجتناب کند از آن احادیث بسوی احادیث معقوله باشد و معارضی از برای آنها
نباشد بلکه اصلا معارض نیابد زیرا که تعارض در اخبار امر نیست موری که حقیقی
از برایش نیست و اما از برای تغییر مغیرین و مبتدلین و سهو ساهین و نسیان ناسین در رواة
پس ائمه علیهم السلام در ارشادات خود و آیاتی از برای آنها قرار داده اند و ادله مقرر فرموده اند
که نفی آنها میکند و اثبات مراد و امر واقعی می نماید و اگر چنین نبود مستقیم نمیشد قول ایشان که فرموده اند
انّ لنا اوعیة من العلم نملؤها علماً لننقلها الیکم فخذوها وصفّوها تجد
وها نقیة صافیة وایّاکم والاوعیة سوء یعنی بدرستی که از برای ما اوعیه و ظروف
چندیست که پر از علم میکنیم آن ظروف را تا اینکه نقل آن علوم کنیم بسوی شما پس بگیرید و صاف
کنید که بیابید آن علوم را نقیه و صافیه و بپرهیزید از ظروف که آنها ظروف بدی میباشند
پس اگر بنصب قرائنی نمی نمودند امر بتصفیه نمی فرمودند بجهت اینکه خلق چه میکنند و نمیدانند
چیزی را مگر آنچه ایشان تعلیم نموده اند چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله با بن عباس فرمودند یا بن
عباس لن تحل بید احد خیراً الا بتعلیمی و تعلیم علی صلوات الله علیهما و آلهما

یعنی ای پسر عباس هرگز نخواهی یافت حق را در دست احدی مگر بتعلیم من
وتعلیم علی علیهما السلام وکلام درین مقام بسیار است واشاره کافیست از برای
کسیکه طلب هدایت بسوی راه راست نماید پس محصل قول این شد که باید این باب
تمسک بجوید بروایتی هر برخلاف قانونیست که عادت جاری شده است درمیان
فرقهٔ محقه بعلت اینکه این طایفه لازال برحق اند تا قیام قیامت وچهارم از آن
خصلتهای پنجگانه اینست که در هر مسئله از مسائل دلیلی از عقل مستنیر بنور الله و
مستفیض بفیضان ائمه علیهم صلوات الله ما دامت الارض والسماء داشته باشد باین معنی که نفس
وتربیتش باعتناء ونظر کردن در اخبار ائمه علیهم السلام شده باشد باعتقاد جازم
باینکه ایشان صلوات الله علیهم رعایا وگوسفندان خود را مهمل نمیگذارند وعالم باشد
باینکه در حینی که نظر وملاحظه در اخبار مینماید او در حضور امام وسیّد خود میباشد ومتعلم
از ایشان است چنانچه خود ایشان فرموده‌اند نحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسایر
الناس غثاء یعنی مائیم علماء وشیعیان مایند متعلمون وسایر مردمان خس وخاشاکند
وبداند که غیبت امام علیه السلام او را منع نمیکند از مشاهدهٔ رعیت واصلاح احوال ایشان
ودور کردن باطل وشیطان را از ایشان وخداوند سبحانه از کیفیت اصلاح نمودن ومطلع
بودن وفریاد رسی کردن حضرت قائم عجل الله فرجه وصلوات الله علیه رعیت خود را در زمان

غیبت

غیبت در قرآن مجید وفرقان حمید خود خبر داده در قصهٔ موسی چنانچه آیهٔ شریفه
بهمین تاویل شده در آنجا که فرموده وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا
فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ
فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ
عَلَيْهِ الآية یعنی که موسی داخل شهری از شهرهای فرعون شد در هنگام غفلت داشتن اهل
آن شهر پس یافت در آن شهر دو مرد یکی از شیعیان او بود ودیگری از اعداء وپس
استغاثه نمود بموسی آن کسیکه از شیعهٔ او بود بر آن کسیکه از دشمن او بود پس موسی مشتی بر دشمن
خود زد پس اجل او در رسید وموسی این امت عجل الله فرجه نیز چنین فریاد رسی میکند
شیعیان خود را وپیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که هر چه در امم سابقه واقع شده است
در این امت طابق النعل بالنعل واقع خواهد شد وعقل مستنیر معتقد بودن باین اعتقادات
است پس واجب است اینکه در هر مسئله دلیلی از عقل مستنیر داشته باشد زاید بر کتاب وسنت
تا آنکه بر بصیرت ومعرفت بوده باشد وپنجم از آن خصلتها اینست که از برای هر مسئله از مسائل
دلیلی عیانی شهودی از عالم کبیر بیابد بدرستی که عالم اکبر کتابیست که نوشته است او را خداوند
سبحانه بدست خود بنا کرده است او را بحکمت خود وترتیب کرده است او را بقدرت خود
وحفظ کرده است او را بصنع خود ودر آن رد داده است او را از اعظم آیات خود وترغیب فرموده

مردم را بعبرات آن در کتاب خود در انجاهای که فرموده قل انظروا ماذا فی السموات
والارض یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وآله که نظر کنید و ببینید که چه چیز است در آسمانها
و زمین و فرموده و یضرب الله الامثال للناس وما یعقلها الا العالمون
یعنی مثلها میزند خداوند عالم سبحانه از برای مردم و تعقل نمیکنند آن مثلها را مگر
دانایان و فرموده وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها
وهم عنها معرضون یعنی و چه بسیار از آیات هست در آسمانها و زمین که میگذرند
بر آنها و حال آنکه ایشان معرضند از آنها و فرموده سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زود باشد که بنمایانیم بایشان آیات
خود را در آفاق و در انفس ایشان تا متبین گردد از برای ایشان که اوست حق و بعد از آن حق
سبحانه و تعالی بیان فرموده است کیفیت استدلال بآیات مرئیه در آسمان و زمین و
آفاق و انفس را که از جمله آنها آیت و دلیل حشر است چنانچه خود سبحانه از حشر خبر داده
در آنجا که فرموده وان کل لما جمیع لدینا محضرون یعنی که نیست هیچ چیز مگر آنکه هر
آینه جمیعاً در نزد ما حاضر شدگانند پس از برای این حشر آیت و دلیل داشتن چند
قرار داده که تا بشناسند خلق کیفیت نظر کردن در آیات آفاقیه و انفسیه را در آنجا که فرموده
وآیة لهم الارض المیتة احییناها واخرجنا منها حبا فمنه یاکلون

وجعلنا فیها جنات من نخیل واعناب وفجرنا فیها من العیون
یعنی که و آیتی است از برای ایشان زمین مرده که زنده میگردانیم او را و بیرون میآوریم
از آن زمین دانه را پس از آن دانه میخورند ایشان و قرار دادیم ما در آن زمین بوستان
از درختان خرما و درختان انگور و جاری گردانیدیم در آن زمین چشمها و بعد از آن
شرح فرموده است این آیه را در سوره قاف در آنجا که فرموده ونزلنا من السماء
ماء مبارکا فانبتنا به جنات وحب الحصید والنخل باسقات
لها طلع نضید رزقا للعباد واحیینا به بلدة میتا کذلک الخروج
یعنی فرو فرستادیم ما از آسمان آب مبارک پر منفعتی پس رویانیدیم بآن آب اشجار
و اثمار و حب و دانه که از شأنش درویدن است و رویانیدیم نخل بلند باربردار که
که خوشهایش بعضی افتاده در حالتی که روزی قرار دادیم او را از برای بندگان و زنده
میکنیم ما بآن آب زمین مرده را و بهمین طور است زنده بیرون آوردن شما از قبر بعد
از آن مردن و قرآن پر است از تبیان این احوال و بالجمله خداوند سبحانه تکلیف نفرموده
است بندگان را بامری مگر آنکه بیان فرموده آن را با کمال بیان و امنیت و جز این نیست
که حکیم کامل تمام میکند بیان را بدو بیان حالی و بیان مقالی بیان حالی عالم آیات
و بیان مقالی کتاب و سنت است و هر یک از این دو تا شرح و بیان است از برای دیگر

ومطابق یکدیگرند ومخالف نمی نمایند وهریک دیگری را ودر صورت مخالفت بعد از آن

استدلال ظاهر میشود زیرا که سنت با کتاب هرگز مخالفت ندارد وعالم اکبر با هیچ یک ازین

هرآ مخالفت نمی نماید پس هرگاه مطابقه نماید این ادلهٔ اربعه با عدم مخالفت فرقهٔ محقه که لازل

همیشه حق درمیان ایشان است ومخالفت ایشان عدول از حق است وعادل از حق

نجات نمی یابد وبا بقاء فطرت اصلیهٔ غیر معوجه با رفع خصال ستهٔ کائنهٔ مذکوره واجب

است که چنین شخصی بر حق باشد والا حجاب حق سبحانه وتعالی با راهنما بسوی باطل

خواهد بود یا خلف کنندهٔ وعدهٔ تعالی وجل عن ذالک علوا کبیرا اما راهنمای

بباطل فرض وقوعش بالنسبه بخداوند ممکن نیست وخلف وعده نیز در او سبحانه جایز

نیست زیرا که خود فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله

لمع المحسنین یعنی آن چنان کسانیکه مجاهده می نمایند در حق ما هر آینه البته می نمائیم

بایشان راههای سیر بسوی خود را وبدرستی که حق سبحانه هر آینه با نیکوکاران است ومجاهده

در انکار مراتب محقق نمیشود بطوریکه ذکر نمودیم بعلت اینکه همین است طریق بسوی حق قطعا

وبرخلاف این طریقه مجاهده کردن ادبار واعراض از حق سبحانه وتعالی است وجایز نیست

پس هرگاه شخص از آن طریقی که مذکور شد مجاهده نماید بر خداوند سبحانه واجب است هدایت

او چنانکه خود فرموده ولا تحسبن الله مخلف وعده رسله یعنی البته البته گمان

مکن

نکنید خداوند سبحانه خلف کنندهٔ وعدهٔ خود است رسولان خود را ونفی فرموده است

در وفا کردن بعهد خود آنچنانکه عهد کرده است از هدایت نیکوکاران ودر آنجا که فرموده

فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم یعنی پس هدایت نمود ورسانید خداوند سبحانه

آن کسانیرا که ایمان آوردند بآن حقی که اختلاف کرده بودند در او باذن او سبحانه

وخداوند سبحانه میرساند هر کرا که میخواهد بسوی راه راست پس شرح وتوضیح فرموده است

حقیقت ایمان را در آن چیزیکه متعلق بعلم تنها یا بعلم وعمل هر دو بوده باشد ودر

آنجا که فرموده فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم

لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما وخاطب

در آیه در ظاهر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است ودر باطن امیر المؤمنین علیه

السلام است پس معنی آیهٔ شریفه اینست که قسم بپروردگار تو یا علی که ایمان نمی آورند

تا آنکه حکم قرار دهند ترا در هر چیزیکه منازعه واقع شود درمیان ایشان وبعد از آن

نیابند در نفسهای خود حرج وتنگی از آنچه حکم کردی تو درمیان ایشان وتسلیم کنند از برای

از برای تو یا علی حق تسلیم کردن وعدم وجدان حرج وخالص شدن از برای حکم امیر

المؤمنین علیه السلام در همان چیزهائیکه ذکر نمودیم از برای تو از ملاحظه کردن ادله

اربعه و بعد از آن خداوند سبحانه بیان فرموده بر صواب بودن و عدم خطاء مؤمنین
را از معتقدات و اعمال ایشان در آن چیزیکه نسبت میدهند او را بخداوند
سبحانه در اینجا فرموده وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها
قرىً ظاهرة وقدّرنا فيها السير سيروا فيها ليالي وايامًا آمنين
معنی قرار دادیم میان ایشان و میان قریهای آن چنانکه برکت دادیم در آنها قریهای
ظاهر متصله و مقدر ساختیم در آنها سیر کردن را پس سیر کنید در آنها شبها و روزها در
حالت امنیت و مولینا امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند که مائیم آن قریهای آن چنانکه
برکت داده است خداوند سبحانه در آنها و قریهای ظاهر شیعیان مایند پس خداوند
سبحانه تصریح فرمود بلزوم تبعیت شیعیان مؤمنین که هدایت کرده است ایشان را
تصریح فرموده است در اینکه ایشان خطا نمیکنند زیرا که حکم کرده است از برای سیر کنندگان
در ایشان و اخذ کنندگان از ایشان بمامون بودن از خطا را ثابت نموده است
صحیح بودن مجاهدات ایشان را در راه حق تا آثار بر آن مترتب گرداند و همین است هدایت
و بتحقیق در یافتیم اینکه مجاهده در علم منتهی نمیشود مگر بسبیلی که مذکور شد و هر چه غیر از آنست
طریق هلاکت و دمار و سبب خسران بسوی نار است و چونکه از برای هر شیئی سه جهت است
جهتی بسوی حق و جهتی بسوی نفس از این حیثیت که صنع و اثر غیر نیست و جهتی

بسوی

بسوی غیر از حیثیت مرتبط بودنش با آن غیر که بجهه ترتیب نظام معیشت دنیا و آخرتش
و از برای هر یک از این سه مقام احکام و اقتضائیست که جاری میشود بر آن مقام
بحسب آنمقام و از برای هر یک دلیل خاصی میباشد که مخصوص بهمان مرتبه
و مقام است پس از برای مقام ثالثه دلیل مجادله میباشد و از برای ثانیه دلیل
موعظه حسنه میباشد و از برای اول دلیل حکمت میباشد و واجب است در
هر یک از این سه مقام متصف بودن باین پنج صفت و معتبر بودن از آن سه
خصلت مذکوره پس از برای عارف از مؤمنین ممتحنین و شیعیان مخلصین هست
و چهار دلیل و میزان در معرفت هر شیئی میباشد و بسا هست که در هر یک از این چهار
دلیل خطا راه مییابد و اما هرگاه جمع شوند محال و ممتنع است که خطا راه یابد بهمان
دلیلی که ذکر شد و هرگاه عاجز شود از اتیان این امور در هر شیئی از اشیا و هر چند
که متمکن از اغلب و اکثر آنها باشد حصول وثوق و اعتماد نخواهد بود و اما هرگاه در هر شیئی
از اشیاء اجراء این میبتد چهار دلیل نماید بحیثیتی که هیچیک از این ادله خارج
نشود چنین شخص مؤمن ممتحن آن چنانیست که امتحان نموده است حق تعالی قلب
او را بایمان و منشرح کرده است صدر او را برای اسلام و واجب است بر خلق متابعت
و اقتدا باو در آن چیزیکه جاهلند از امور دین و دنیا و آخرت و عقبای خود و دادست آن

مؤمن مطلق کمیاب‌تر از کبریت است و این جماعت‌اند آن کسانی که در نزد ایشان
است از اسرار آنچنانی که متحمل نمیشود آنها را مگر صدیقان و ابرار پس هرگاه بشنوی
از ایشان چیزی انکار مکن و امر را تسلیم کن از برای ایشان تا سالم بمانی شرط
تحقق امر ثانی در ایشان که آنست و الله که ذکر خواهم نمود و هرگاه بیابی در انسانی عیب نیابت
چیزی را که مخالف این اوصاف مذکوره باشد تبری جوی از ایشان به درستی که ایشان‌اند
اعدای دین و خصمای متقین و ملعونان سایلین و آنچه ذکر کردیم علامت علم نواب
عام بود اما علامت ثانیه که در عمل ایشان است اینست که جمیع اعمال و اقوال شان
مطابق باشد با آن چیزی که مبنای شریعت غرای نبویه عامه از برای کافه خلق و این
بر آن چیز است و انکار هیچ چیز از شریعت نمی‌نماید با دعای اینکه باطن غیر ظاهر است این
اعمال از برای امر ظاهر است و از عارفین اخلاص قلب و لطافت سر مطلوبست و این
اعمالی که جمیع در آنها مشترکند به درستی که این اعتقادات از صفات فسقه و اهل
جور است که گرانی ورزیده‌اند از طاعات بلکه مؤمن آن طوریست که امیرالمؤمنین
علیه السلام بعضی از صفات آن را وصف فرموده از برای همام و من انشاء الله تعالی ذکر می‌نمایم
از برای تو آن حدیث طویل را بتمامه از جهت آنکه در اوست منافع جلیله از اظهار حق و امتیاز
اهل حق از اهل باطل به درستی که روایت کرده کلینی باسناد خود از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

علیه السلام

علیه السلام که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه میخواندند ناگاه در اثنای خطبه مردی
برخواست که او را همام نام مینامیدند و مرد عابد خداپرستی می‌بود پس عرض نمود که
یا امیرالمؤمنین وصف فرما از برای ما مؤمن را چنانچه گویا نظر میکنیم ما بسوی او پس
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند یا همام مؤمن زیرک و زرنگ است و بشاشتش در وجه
اوست و حزنش در قلب اوست و اوسع اشیاست صدر او و اذل اشیاست نفس
او و منع کننده است خود را از هر فانی و حریص است بر هر نیکویی و حقود و حسود نباشد و از
جای جهنده و فحاش نباشد و عیب نگیرد و غیبت ننماید مکره است رفعت و بزرگی
را و دشمن است نام و آوازه را طویل الغم و بعید الهم و کثیر السکوت و وقور و ذکور و
صبور و کثیر الشکر میباشد مغموم است بفکر خود و مسرور است بفقر خود خوش خلق
و نرم نفس و ثابت الوفاء و قلیل الاذیة میباشد و دروغ نگوید و پرده کسی را ندرد
و اگر خنده کند دهن نمیدراند و اگر غضب نماید شتاب نکند خنده او تبسم و استفهام او تعلم
و مراجعتش تفهم کثیر العلم عظیم الحلم و کثیر الرحمة میباشد از اندوه تنگ نشود و بافراط شادی
ننماید ستم نکند در حکم خود و جور ننماید در علم خود سخت‌تر از سنگ است نفس او و شیرین‌تر
از شهد است سیره و دشنام او و بسیار حریص و بی صبر و خشن و لاف زن نباشد و مشقت
بر خود قرار دهد و بسیار فروتنی ننماید جمیل المنازعة و کریم المراجعة بوده باشد عادل است هرگاه

غضب ننماید آرام دارنده است اگر طلب نماید بپاک و پرده در و متجبر نباشد خالص
الود و وثیق العهد و وفی العقد و شفیق و وصل کننده و حلم دارنده و بی نام و آوازه
و قلیل الفضول بوده باشد از خداوند خود راضی بوده باشد و مخالفت هوای نفس
خود نماید و هر کسی که پست تر از دوست درشتی نکند و بچیزیکه از برای وی فایده ندهد خود را
داخل ننماید ناصر دین و حمایت کننده مؤمنین و پناه مسلمین بوده باشد ثناء نکوش نزود (?)
و طمع پرده قلبش را بدر اند لعب بازیچه حلم او را منصرف ننماید و جاهل به تعلیم وی
اطلاع بهم رساند قلیل القول و کثیر العمل و ثبات دارنده و شرم کننده میباشد فحاش
و جنگجو نباشد و وصل کننده است نه بزور بذل کننده است نه باسراف تب دهنده
و مکار نباشد و پی روی اثری ننماید و ستم با جدی نکند مدارا کننده بخلق و سعی
کننده در ترویج و عون ضعیف و فریاد رس ستم رسیدگان است نمیدراند پرده
و کشف ننماید از سر که بسیار است ملال با او و قلیل است شکوای او ذکر نماینده خیر
و پوشاننده شر و ستر نماینده عیب و محافظت نماینده در غیب است از لغزشها
میگذرد و از خطاها می گذرد و انمیگذارد نصیحتی را که بر او اطلاع بهم رساند و از ستمی نمیکند (?)
تا اصلاح آن نماید امین و مهربان دقیق و نقی و زکی و رضی می باشد قبول عذر میکند
و بجمیل ذکر می نماید و گمان نیکو بمردم می برد و نفس خود را بعیب متهم میسازد و

بفقهه

و بفقهه و علم در راه خدا دوستی مینماید و بحزم و عزم در راه خدا قطع مینماید فرح او را
از هم نشکند و سرور بسیار او را از حد در نبرد مذکر عالم و معلم جاهل بوده باشد مصیبت
و مکروهی از وی توقع داشته نمیشود کرنده اذیتی از وی بیم داشته نگردد و هر سعی در نزد وی
خالص تر است از سعی خودش و هر نفسی در نزد وی صالح تر است از نفس خودش عالم است
بعیب خود شاغل است بغم خود وثوق ندارد بغیر پروردگار خود غریب و وحید و
بعید از قوم خود می باشد دوستی می نماید در راه خدا و جهاد می نماید برای متابعت
رضای خدا و به نفس خود انتقام نکشد از برای نفس خود دوستی نمی نماید در لحظه پرده کار (?)
خود هم نشین است با اهل فقر و صداقت کننده است با اهل صدق و موازرت با اهل
حق یاری کننده غریب و پدر یتیم و شوهر بیوه زن و مهربان با اهل فقر و مسکنت است مأمولیت
از برای هر جمیل مرجوّ است از برای هر شدتی و خاک و بشاشت دارنده جمیل باشد (?)
و بسیار عبوس کننده و تجسس کننده نباشد و بسیار سخط و غیظ فرو برنده و تبسم
کننده و دقیق النظر و عظیم الحذر بوده باشد جهل نورزد و هر چند جهلی بر او ورزیده شود
بجهل نباشد هر چند که بر او بخل نمایند صبر کند و تعقل نماید پس حیا کند و قناعت
کند پس مستغنی شود حیای او برتری نماید شهوت او را دوستی او برتری نماید ستیزه او را
عفو او برتری نماید حسد او را بغیر صواب نطق ننماید و بجز میانه روی لباس در نپوشد

راه رفتنش با تواضع بوده باشد خاضع است از برای پروردگار خود در کل حالات خوف نیت
وی خالص باشد و خدعه در عملش نباشد نظرش عبرت و سکوتش فکرت و کلامش حکمت
بوده باشد نصیحت کننده و بخشش کننده و برادری کننده و نصیحت کننده در ستر و علانیه
میباشد از برادر خود دوری نکند و عیب او ننماید و مکر با وی نکند و بر آن چیزی که از وی فوت
شده تأسف نخورد و در مصیبتی که بوی رسد محزون نگردد و بچیزی که جایز نباشد از برای وی امید
داشتن با و امید بهم نرساند و در حالت شدت خجالت نکشد و در حال رخا فرح
بسیار بهم نرساند علم را بحلم عقل را بصبر ممزوج نماید بعید الکسل و دائم النشاط و قریب
الأمل و قلیل الزلل و متوقع اجل و خاشع القلب و ذاکر پروردگار خود بوده باشد قانع است
نفس او منفی است جهل او سهل است امر او از برای دین خود محزون است و شهوت
وی مرده است و فرو برنده غیظ و خشم خود است صافی است خلق او در امان است از و
همسایه او ضعیف است کبر او قانع است بآن چیزی که مقدر شده است از برای او آثار او
است حلم او محکم است امر او کثیر است ذکر او مخالطه می نماید با مردم برای دانستن و سکوت
اختیار میکند از برای سالم ماندن و سؤال میکند از برای فهمیدن و تجارت
میکند از برای منتفع شدن و گوش فرا نمیدارد بچیزی بجهة آنکه بآن فخر نماید و تکلم
نمیکند بجهة آنکه بآن کلام بر غیر خود تجبر نماید نفس او از وی در تعب باشد و مردم از او

در راحت

در راحت باشند به تعب انداخته است نفس خود را از برای آخرت خود و راحت
انداخته است مردم را از نفس خود و هرگاه ستم کرده شود صبر میکند تا آنکه خداوند سبحانه
انتقام کشد از برای وی دوری او از کسی که از وی دوری کند بغض و نزاهت
است و نزدیکی او بکسی که با وی نزدیکی کند آرامی و رحمت است دوری وی از روی
تکبر و عظمت نباشد و نزدیکی وی از روی خدعه و بزبان فریفتن نباشد بلکه
اقتدا میکند بکسی که پیش از او بوده است از اهل خیر تا آنکه امام و پیشوا باشد از برای
آن کس نیکی که بعد از او میاید از اهل بر پس همام فریاد برآورد و افتاد و غش کرد پس امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که آگاه باشید بخدا قسم که هرآینه می ترسیدم این حالت را از او پس
حضرت فرمودند که موعظه بالغه چنین کند در اهلش الحدیث و این اوصاف مؤمن
عارف کامل اند غرض حضرت بیان اوصاف و اعمال عارف و بیان آنکه میشود قابلیت و سریرت
مؤمن وقتی با نور یقین در قلب او و نور محبت در فؤاد او و نور علم در سینه پس هر قدر
که ازدیاد محبت و یقین و علم نماید عمل و توجه و اقبالش زیاد میشود پس استفاضه و استناره اش
زیاد و جری شود پس حاصل میشود از برای او قابلیت آنکه باب و نایب امام علیه السلام و رجل
دعام بوده باشد و مرجع در کلی و جزئی امور گردد و این از برای دفع حقوق امام بسوی
او بوده باشد و اوست منظر انظار و مطلع انوار و قریه ظاهره از برای سیر بسوی قریه مبارکه

و اوست باب اعظم و سبیل اقوم و نور معظم که واجب است طاعت او بر هر مسلم و عدم
مخالفت او بر هر مؤمن و اوست نایب عام آنچنانی که اشاره فرموده است بسوی او سید
و مولای ما حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در آن حدیثی که فرمودند انظروا الی
رجل منکم روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا
فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا و
لم یقبل منه فکانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا
الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله و حضرت فرمودند عرف
احکامنا و احکامنا جمع مضاف افاده عموم استغراقی می نماید یعنی بشناسد
جمیع احکام ما را چنانچه در اول کتاب ما ترجمه تمام حدیث ذکر شد و شکی نیست
در اینکه از برای ایشان سلام الله علیهم در هر چیزی حکمی هست بعلت اینکه مبنای کل
وجود بر حق میباشد و در مقابل هر حقی باطلی میباشد و در نزد خلط و مزج حق
و باطل و در این دنیا بیانی از ایشان سلام الله علیهم ضرورت است و اینست قول
قول امام علیه السلام فرمودند که هیچ چیزی نیست مگر آنکه در آن آیتی از کتاب یا روایتی
از سنت نبویه صلی الله علیه و آله میباشد پس همین که شخص جمیع احکام ایشان را بشناسد
و نظر در حلال و حرام ایشان نماید روایت از ایشان میکند و پی روی از ایشان

می نماید

می نماید و متوجه و ناظر بسوی ایشان میگردد و معرض میشود از هر چیزیکه نسبت داده
نشود بسوی ایشان و واگذارنده امور خود است بسوی ایشان و معتمد بر ایشانست
و در هر حال متوسل است توفیق را بایشان از خداوند خود پس اینست
نایب و باب و شیعه و حاجب و مرجع از برای رعیت و حاکم در میان بریه و هر گاه
حکم کند بحکمی آن حکم از امام علیه السلام است پس هر که رد کند بر ایشان رد بر امام
کرده و رد بر امام رد بر خدا است و رد بر خدا بمنزله شرک بر خدا است و
نیابت از برای این شخص در همه چیز از علوم ظاهریه و باطنیه ثابت است بعلت
آنکه چون قابلیتش مستنیر شد محتمل میگردد آن ظهورات مثالی را که از امام علیه السلام
در هویتش ملقی بود و این ظهورات در نزد کثیف القابلیه و جنبه العدمی غیب باشد
پس هر گاه همچو کسی بشیئی از اسرار تکلم نماید تصدیق کرده میشود بر او انکار کرده نمیشود بعلت
آنکه این شخص تکلم نمی نماید بچیزی که مخالفت با جماعت مسلمین موحدین داشته باشد و لازم
نکرده است که عامه مسلمین وجه مطابقه را ادراک نمایند چنانچه مولای ما و سید ما حضرت قائم
عجل الله فرجه صلوات الله علیه در وقت ظهور خبر میدهد اصحاب خود را بکلمه که جمیعاً متفرق میشوند
مگر وزیر آنسرور و یازده نقیب و چون متفرق شوند و در جمیع ارض جولان نمایند و ملجای نیابند
مراجعت بسوی آنحضرت نمایند و تسلیم کنند از برای آنحضرت بعلت اینکه میدانند که آن

بزرگوار علیه السلام معصوم است و خطا از و صادر نمیشود پس هیچ باید که تسلیم کنی تو
از برای شیعه ایشان در وقتیکه ببینی تو آن شیعه را که متخلق است باخلاق ایشان
و متادب است بآداب ایشان و مخالفت ایشان نمیکند در اصناف و اعمال و اقوال
خود و اختبار نموده باشی او را به علامات مذکوره بعلت اینکه در این هنگام ظاهر
میشود در او آن نقطه که سنت امام علیه السلام است پس صادر میشود از او اعمال
و اقوال امام علیه السلام در آن مقامی که فرق نمیباشد میان امام و میان او
مگر اینکه او عبد رق امام علیه السلام است و این نحو تصدیق و اذعان نمیباشد مگر بعد از اختبار
نمودن آن نایب عام بآن علامات مذکوره و اینکه ما گفتیم که چنین کسی هرگاه بچیزی از اسرار
تکلم نماید تصدیق کرده میشود بر سبیل فرض مسئله بود و الا از شیعیان مخلصین ایشان
هرگز ظاهر نمیشود چیزی که صراحة با عقول خلق مخالفت نماید و ظاهر نمیکنند حکمت را از برای
غیر اهلش و چگونه افشای سر ائمه علیهم السلام می نماید و حال آنکه افشای سر ایشان
از اعظم فسوق و افجر فجور است و بالجمله این ابواب حکم شان در هر باب حکم همان ابواب
مخصوصین منصوصین است و مخالفت ایشان مثل مخالفت همان ابواب است که مخالفین
ایشان از حد ایمان خارج شدند و داخل حد کفر و نفاق گردیدند و حال مخالفین
نواب در غیبت کبری حال همان مخالفین نواب است در غیبت صغری و حجت ایشان
نیز

نیز مثل شلمغانیه و حلاجیه و نمیریه و شریعیه و کرخیه و امثال آنها از کفره لئام و خارجین
از دین اسلام است و این اختبار و امتحان لا زال قائم و دائم است تا اینکه امر چنان
شود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باصبغ بن نباته فرمودند که بدرستی که غربالی
خواهد نمود ایشان را اختبار و امتحان تا آنکه باقی نماند از شیعه مگر مثل نمک در طعام
یا مثل سرمه در چشم و ایشانند آنکسانیکه ضرر نمیرساند در ایشان وقوع محنت
چنانچه سابقا مذکور شد پس مخالفت این ابواب و با اعراض کردن از ایشان و شنود
قول در ایشان فوج فوج از اسلام و ایمان چنان خارج میشوند که هرگز بر نمیگردند
و آنچه ذکر کردیم همین است طریق واضح و راه روشن و تجارت رابح پس مسئلت
مینمائیم از خداوند سبحانه تعالی در عاقبت بخیری و تسدید و تایید او در اینکه سلوک
نمائیم مسلک اهل عنایت و گمراهی را و از و مسئلت می نمائیم هدایت و رستگاری را
در بدایت و نهایت پس بعد از این توضیح مقال حرف تمام از برای تو بکلمه واحده که جهة
واضح شدن استدلال پس میگوئیم بدرستی و تحقیق که در باب هر شئی ذکر نمیشود مگر
همان شئی و الا آن باب باب آن شئی نخواهد و از همین جهة که پیغمبر صلی الله علیه
و آله باب الله و وجه الله و حجاب الله است ذکر غیر از خدا نمی نماید
و تعقل غیر از خدا نمیکنند و در نزد او غیر از خدا مذکور نمیشود و دائما در هر حال خدا در نظر

او میباشد چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن و چه در حال رکوع کردن و چه
در حال سجده کردن و چه سوار بودن و چه پیاده بودن و چه رفتن و چه بازگشتن و در جمیع
حالات و صفات و نمی‌یابی تو در نزد آن بزرگوار صلی الله علیه و آله مگر ذکر حق سبحانه
و تعالی را پس باین شناختیم که آن بزرگوار باب الله و حجاب الله است بعلت اینکه باب
طریق و سبیل بسوی مقصود است و هم چنین امام علیه السلام چونکه باب پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم است بجمیع احوال و اطوار و حرکات خود ذکر پیغمبر می‌نماید زیرا که آنجناب صلی الله علیه
و آله و سلم مذکر خداست و هیچ چیز در نزد امام علیه السلام مذکور نمی‌شود مگر ذکر پیغمبر صلی
الله علیه و آله و دائما مقبل و متوجه و ناظر بسوی اوست و تکلم کننده از اوست و هر
کس که بخدمت امام علیه السلام حاضر شد دانست که او باب و نایب پیغمبر و مستقل
بصفت و نعت او صلی الله علیه و آله است و هم چنین است هر امام بعد از امام و ولی
بعد از ولی و هر ثانی و لاحق را فرا گرفته است ذکر سابق او و نمی‌بینی تو در نزد لاحق مگر
ذکر و وصف سابق او را پس باین دانستیم که لاحق باب و حجاب سابق است و از آنجا
دانستیم که واجب است اینکه باب امام علیه السلام مذکور نشود در نزد او مگر فضل امام
و منتشر نماید مگر مناقب امام علیه السلام را و بیان نکند مگر احکام او را و در هر حال
نسبت دهد خود را بسوی ایشان و بستر علانیه خود توجه نماید بسوی ایشان و ذکر و طلب

وقصد

و قصد کند غیر ایشان را و فرو رونده باشد در طاعت ایشان و اجتناب کننده باشد
از معصیت ایشان و نافذ باشد در او حکم و امر ایشان علیهم صلوات الله الملک المنان و بالجمله
هرگاه حضور بهم رسانی تو در نزد باب امام نمی‌یابی در نزد او مگر وصف و نعت و فضل و مناقب
و شرح مقامات و فضائل و بیان آنچه که مخصوص است از مناقب و آنچه که قرار داده است
خداوند سبحانه از برای امام علیه السلام و حال او حال امام است و نمی‌یابی تو در نزد او غیر از
ذکر امام علیه السلام چنانچه شاعر گفته است الیکم و الا لا تشد الرحائل و منکم و الا لا ثنا
لالو غایب و فیکم و الا فالمدیح مخلق و عنکم و الا فالمحدث کاذب و ترجمه
این ابیات در اول کتاب مذکور شد پس هرگاه بیابی تو مدعی بابیت را بطوری که ما
ذکر کردیم و ببینی چنانچه وصف کردیم یا بکه امام در نزد او ظاهرتر باشد از نفس رای
خودش پس بدان بیقین که اوست باب آنجناب و مرجع از برای اولی الاقتداء و اولی
الالباب و اما هرگاه ببینی که مذکور نمی‌شود در نزد او امام علیه السلام مگر گاهی و یا مذکور نمی
شود مگر بجهة غرضی که مرجعش بسوی نفس خودش میباشد و هرگاه که مذکور شود در نزد او چیزی
از فضائل امام علیه السلام یا انکار میکنند یا نهی میکنند از تدبر و تعمق و یا میگویند اشتغال
به آنها تکلیف شما نیست و شما مکلف بآنها نیستید و فرار میکنند از ذکر ائمه علیهم السلام
فرار کردنی و اعراض میکنند از ایشان اعراض کردنی و اگر چنانچه بیابد حدیثی یا آیه که دلالت

بعزو کذاری مقام ایشان نماید او را اصلی و محکم قرار میدهد و هر خبری که دلالت بر علو
مقام و مراتب ایشان نماید او را مشتبه قرار میدهد و تاویل میکند آنرا بدانکه او نایب امام
نیست بلکه او محجوب کننده و پوشاننده حق است و هرگاه احیانا چیزی از حق در پیش
ایشان یافت شود حب ایشان حال آن ادعیه شود و حب آن دلالت بر مومنی
خواهد بود که ایمان و عدالت در ایشان شرط بود چنانچه سابقا مذکور شد و به تحقیق
که ذکر کردم از برای تو حقیقت حال را و تصریح و توضیح بکردم زیاد از آنچه تقصیر دادم
و بیان کردم نمیتوانم نمود و اگر چیزی باقی مانده باشد از فهم شخص زیرک و عاقل تیز دراکه
دور نخواهد بود زیرا که نه هر چه دانسته میشود میتوان گفت و نه هر چه میتوان گفت وقتش
رسیده و نه هر چه وقتش رسیده اهلش حاضرند و اگر چنانچه قبل از این وقت بود
باین قدر هم تصریح نمیکردم لکن از برای هر چیزی مدتی معینی است تبیین شد
از برای تو آن چیزی که ذکر نمودم و بیان کردیم معرفت احوال فرقه محقه و اختلاف
نمودن ایشان بلکه اختبار کرده و به فتنه انداخته میشوند و بهم زده می
شوند مثل بهم زده شدن دوغ در خیک تا آنکه باقی نماند از ایشان مگر قلیلی
که خداوند سبحانه از ایشان خبر داده در آنجا که فرموده وقلیل من عبادی
الشکور و فرموده وما آمن معه الا قلیل و این قلیلین اکثر نیستند که
فتنه

که فتنه با ایشان ضرر نمیرساند و محنت ایشان را تغییر نمیدهد و ایشان مانند کوهند
که حرکت نمیدهد و از جای نمیکند ایشان را بادهای سخت و ایشانند شیعیان
مخلصین و امنای آل محمد منتجبین و ابواب ممدوحین پس متمسک شو در زمان حیرت
بکسی که در نزد او است این علامات مذکوره هرگاه اراده نایب عام نمائی و اگر نایب
عام نخواهی رجوع کن در مسائل تکلیفیه فرعیه بسوی کسیکه در او جمع باشد شرائط اجتهاد و
قواعد استنباط از معرفت علوم مذکوره در کتب اصول و تحصیل نموده باشد قوه قدسیه
و ملکه الهیه را از جهت تمکن رد فروع بسوی اصول بشرط اینکه از اهل بیت علیهم السلام معرض
نباشد باین معنی که تسلیم داشته باشد از برای ایشان در جمیع آنچه که وارد شده است از
فضائل و مقامات و مراتب ایشان مگر چیزی که مناسب مقام امکان نباشد مثل
قدم و استقلال و اعتزال یا افضل بودن یا مساوی بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله
و اینکه آن مجتهد ثقه و عادل و صاحب ورع و زاهد و عابد و صاحب وقار و دائم الذکر
و کثیر الشکر بوده باشد پس هر وقت یافتی تو عالمی را باین صفت او را تقلید نما در احکام
فرعیه خاصه و اما در غیر فقه و آنچه که مرجعش بسوی فقه است اعتماد و حجتی در قول و فعل و
فتوای او نیست پس بنابر آنچه ذکر کردم از برای تو در بیرون آی از حیرت و بوده باش از
برای خدا شکر کننده و از برای نعمتهای او متذکر شونده و الحمد لله رب العالمین تنبیه

پس چون وجوب اختبار و امتحان بر تو معلوم شد بدان که اختبار نمی باشد
مگر با بیان بعضی از متشابهات که بیانش واضح است در سنت و کتاب و مذهب فرقه
محقه لکن در باره به نظر اندک غموضی در آن هست مثل قوله تعالی علیها تسعة عشر
یعنی بر جهنم نوزده نفر موکلند و مثل قوله تعالی ید الله فوق ایدیهم یعنی دست خدا
فوق دستهای ایشان است و مثل قوله تعالی عفی الله عنک لم اذنت لهم یعنی
عفو کرد خدا از تو چرا اذن دادی از برای ایشان که بجهاد نیایند و مثل قوله تعالی
لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و امثال این آیات
از متشابهات برای اینست که اختبار حاصل شود و اخیار از فجار تمیز یابند و اینست
معنی قول خداوند سبحانه که میفرماید و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله یعنی اما کسانی که در قلوب
ایشان زیغ و کجی است متابعت می نمایند آن چیزی را که متشابه است از قرآن محض
از برای طلب فتنه و طلب تاویل آن پس اختبار نمودن بعضی از اصحاب امام
علیه السلام مردم را در زمان غیبت صغری بذکر مناقب و فضائل آن جناب نیست
که فی الجمله مرتفع است از معرفت عوام لکن دلالت دارد بر آن فضائل صریح مذهب
و قرآن و احادیث ائمه الله الملک الدیان پس هر کس که قبول کرد و تسلیم نمود
ولکن

ولکن امام من افضل و اعلی از همه ایشان است الکن مسلم و مؤمن ممتحن است و هر کس
که انکار و استکبار نماید و شک و ریب بهم رساند و راضی نشود مثل آن فضائل و مناقب
بتمسک جستن بیک پاره از حجج ضعیفه مثل آنکه بگوید این فضائل و مناقب
از آن اسراریست که آشکار نمودن آنها جایز نیست آن کس از جمله خوارج و منکرین
است بعلت آنکه پنهان نمودن فضائل از جهت خوف از اغیار و عدم تحمل ادراکات
مردم است و بنابرین لازم میاید که خداوند سبحانه افشاء سر نموده باشد در مثل ید
الله فوق ایدیهم و امثال این از آیاتیکه عوام آنها را نمی فهمند و ائمه علیهم السلام
نیز افشاء و ستر نموده باشند در ادعیه و زیارات و این منکر فضائل بسبب پوشانیدن
آنها مؤمن و عاقل بوده باشد و هرگاه آنچه را که عوام نفهمند ستر باشد باید که باب تعلیم
و تعلم مسدود گشته و طلب ازدیاد علم و معرفت و تصنیف کتب و ذکر مسائل غامضه
متروک گردد و این بدیهی البطلان است پس متیقن شد از برای تو که این قول و امثال
این اقوال منشاء نگرفته مگر تلبیس و تمویه بعوام و این فضائل مذکوره نمی شود مگر بجهة وقوع اختبار
و خارج نمودن اغیار در دستی که بدین عبرتیست از برای اولی الابصار والتماس
می نمایم از جناب شما آنکه ثابت نمایید آن چیزی را که شما را از آن هستید و نفی نمایید جمیع آنچه
غیر اوست و آنکه نفی و اثبات بادله عقلیه باشد که او را هر عاقل منصف قبول نماید و بادله

نقلیه باشد که ماخوذ از کتاب و سنت شده باشد هرچند که کتابی شود تا آنکه بیاد آورنده
باشد صاحبان خرد را و فایده دهنده باشد مرجمله اخوان ایمانی و اصحاب ادب و جوا
د و دوستان خداوند سبحانه لکن خیر و هرگاه از جهت عدم فرصت معذور باشید بقدر مقدور بپوشید
زیرا که هرچه را که بکلیه ادراک نتوان کرد بکلیه ترک کرده نشود فدای تو شوم تعجیل نما که قرب
مریض است دیگر تو طبیب ما را دوای بهتر آرزوهای من و این حقیر است و الله از جمله مؤمنین است
لکن ذکر نمودنش اظهار است مثل قول خداوند سبحانه و تعالی است که فرموده اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قا
لَ بَلیٰ وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی و مثل قول موسی علیه السلام که عرض کرد رَبِّ اَرِنِی اَنْظُرْ
اِلَیْکَ قالَ لَنْ تَرانِی وَلکِنِ انْظُرْ اِلَی الْجَبَلِ و احسان نماید چنانچه حق
سبحانه بشما احسان نموده است   اما آن اعتقاداتی که ما بر آن هستیم آن چیزیست
که جمیع موحدین اثنی عشریه از مؤمنین محققین ایشان بر آن اعتقاد هستند اما
در توحید اعتقاد ما اینست که خداوند سبحانه واحد است در ذات خود و شریکی نیست
از برای او نه در قدم نه در وجوب و نه در وجود و توحید ذاتی او سبحانه عین ذات و او
سبحانه واحد است در صفات خود باین معنی که شریکی نیست از برای او سبحانه در صفتی
از صفات او نه در علم و نه در قدرت و نه در حیوة و نه در سمع و نه در بصر و نه در سایر
صفات ذاتیه او سبحانه و صفات او سبحانه عین ذات او است بلا فرق بحالی از احوال

پس علم

پس علم او سبحانه عین ذات او است و هم چنین قدرت و سمع و بصر و حیوة او سبحانه
عین ذات او است بلا فرق نه در معنی و نه در مفهوم و نه در مصداق و او سبحانه احدی
المعنی است باین معنی که کثرتی نیست در ذات او و نه در صفات او و میداند بآن چیز
یکه می شنود و می شنود بآن چیز یکه می بیند و می بیند بآن چیز یکه قادر است بر او بدون
اختلاف جهت و حیثیت و کیفیت و کیفیتی و ما اعتقاد داریم باینکه خداوند سبحانه عالم
است بهر چیز از کلیات و جزئیات و ذاتیات و عرضیات و مجردات و مادیات
و علویات و سفلیات و هر شیئی و هیچ چیز مخفی نمیماند از علم او مثقال ذره نه در زمین
و نه در آسمان و علم او با خلق و پیش از خلق و بعد از خلق یکسان است و اختلاف
در آن نباشد و تغیر و تبدیل و تجدید و اختلاف در علم او سبحانه راه نمی یابد
و مراد از علم حادث مخلوقات او سبحانه است مثل لوح و قلم و امام و قرآن پس
هر وقتی که بگوئی امام علیه السلام ظرف علم خداست چنانچه کلینی در کتاب کافی
بابی عنوان کرده است برای آنکه از برای خدا دو علم است یکی علمی است که تعلیم نموده است
او را باولیاء خود و یک علمی که برگزیده است او را در علم غیب در نزد خود قطعاً
مراد از این علم غیر علم ذاتیست بعلت اینکه محالست بعقیده اسلام که ائمه علیهم السلام
ظرف علم ذاتی بوده باشند پس واجب است که این علم غیر ذات خداوند سبحانه بوده

باشد و هر چیزیکه غیر از ذات خداوند است حادث و مخلوق خواهد شد و لکن او
خلقی از مخلوقات خود را علم از برای خود نامیده و اینست مراد از علم حادث
نه آنکه خداوند سبحانه نمیدانست پس دانا شد و اعتقاد داریم ما بآنکه صفت
بر دو قسم است صفت ذاتیه و فعلیه صفت ذاتیه عین ذات خداوند سبحانه
میباشد و صفت ذاتیه آن چیزیست که او را ثابت نمایی از برای خداوند سبحانه
نه ضد او را چنانچه میگویی که خدا عالم است و نمیگویی که جاهل است و میگویی که خدا
بینا است و نمیگویی که اعمی است و میگویی که خدا عالم شنوا است و نمیگویی که کر
است و میگویی زنده است و نمیگویی که مرده است و اما صفت فعلیه آن
چیزیست که ثابت کنی او را از برای خدا و نفی کنی همان را از خدا و وصف کنی او را
سبحانه بضد آن چنانچه میگویی میخواهد و نمیخواهد و زنده میکند و میمیراند و عطا میکند
و منع میفرماید و نجات میدهد و هلاک میگرداند و تفضل می نماید و انتقام میکشد
و خلق میکند و روزی میدهد و روزی نمیدهد و امثال اینها از صفاتیکه ثابت
نمایی از برای او و نفی میکنی از او سبحانه پس اگر این صفات ذاتیه باشند لازم
میآید تغییر و انعدام از برای ذات او سبحانه و تعالی بعلت آنکه صفات ذاتیه عین
ذات اقدس او جل و علا میباشد و بثبوت آنها ذات ثابت میشود و بانتفای آنها

ذات منفی

ذات منفی میشود و مثبت و منفی و موجود و معدوم واجب و قدیم نمیتوانند شد و ما
اعتقاد داریم بآنکه او سبحانه واحد است در افعال خود باین معنی که از برای او
شریکی در افعالش نمیباشد و احدی با او در بعض از او مشارکت نمی نماید و نیز از برای
او معینی و یاوری ندارد احدی اعانت نمی نماید و محتاج بسوی احدی نیست در احداث خلقی
از مخلوقات خود و ید خلقیت نداده است احدیرا در احداث خلقی از مخلوقات خود
و ید خلقیت نداده است احدیرا در احداث مصنوعات خود بلکه او سبحانه متفرد است در
خلق و رزق و حیوة دادن و میرانیدن و منع و عطا فرمودن و او فاعل است وحده
و مشارکت و موازرت نمی نماید او را احدی و تفویض نفرموده است امر خود را
بسوی خلقی از مخلوقات خود پس هر کس اعتقاد نماید بآنکه محمد و علی و ائمه یا
جمیعهم یا یکی از ایشان صلوات الله علیهم اجمعین خالق یا رازق یا محیی یا ممیت
باستقلال یا بشراکت با خدا یا بواگذاشته شدن امر بسوی ایشان مثل
موکلی که واگذارد امر خود را بسوی وکیل خود یا مثل مولای که عبد خود را
ولایت دهد در اتیان فعلی از افعال بدرستی که در نزد ما چنین کسی کافر
است بکفر جاهلیت اولی و هم چنین هر گاه قائل شود بخالقیت ملائکه یا نجوم
یا کواکب در احداث شیئی از اشیاء و موجودی از موجودات و لکن خداوند

سبحانه عالم را اسباب قرار داده و امتناع نموده است از اینکه جاری نماید فعلی
از افعال خود را مگر باسباب داد سبحانه قرار داده است بعضی از چیزها را
سبب از برای بعض دیگر مثل اینکه باران را سبب قرار داده است از برای
زرع و طعام و شراب را از برای حفظ بدن و رحم را از برای تربیت ولد
و قرار داده است پدر و مادر را از اسباب خلق و تکون ولد در این دنیا و هم
چنین جمیع اشیاء را بروابط و علل و معلولات تحقیق که قرار داده است محمد و آل محمد
صلوات الله علیهم اجمعین را سبب اعظم در وجود این عالم چنانچه ملائکه مدبرات
و مقسمات و حافظات و معقبات و امثال ایشان صلوات الله علیهم اند
در تصرفات خودشان و اعتقاد داریم باینکه او سبحانه واحد و یکتا است
در پرستیده شدن و اینکه او است معبود و یکتا و جایز نیست از برای احدی
که قصد نماید غیر او سبحانه و تعالی را در عبادت او و هر کس چنین کاری از روی ا
اعتقاد کند کافر است و مانند آن بت پرستان است که عبادت بتان کردند
برای تقرب جستن بسوی خدا و اگر از روی اعتقاد نباشد فسق است و سبب بطلان عمل
میشود مثل اهل ریائی که عبادت کنند و مقصودشان غیر خداوند سبحانه بوده باشد و هم چنین
است هرگاه کسی در عبادت خدا توجه بسوی یکی از ائمه علیهم السلام نماید عبادتش صحیح نیست

بکلی

و بکلی از احوال و بطوری از اطوار عبادتش قبول کرده نمی شود و هم چنین هرگاه کسی
اعتقاد نماید که ضمایر قرآنیه راجع است بسوی امیرالمؤمنین یا یکی از ائمه علیهم السلام
راجع میشود چنین کسی ضال و مضل و مفتری و کافر است و هم چنین هر کسی گمان کند
و بگوید که ضمیر ایاک نعبد و ایاک نستعین یا سایر خطابات الهیه که در قرآن یا غیر
قرآن است اراده کرده میشود با آنها امیرالمؤمنین یا احدی از سایر ائمه علیهم السلام تماماً
حرف واهی و قول زور است و هم چنین کسی که بگوید مراد از قل هو الله احد الی آخره
امیرالمؤمنین علیه السلام است او کافر بخداوند عظیم است و هرچه از این قبیل بوده باشد
کلا افترا و کذب و زور و تلبیس است و اما اعتقاد ما در نبوت این است که انبیاء
علیهم السلام کلا مبعوث شدند از جانب پروردگار سبحانه و طیب و طاهر و معصوم شدند
بحیثیتی که گناهی از ایشان صادر نشود و عیبی از ایشان بروز ننماید و خداوند علام
الغیوب خود متولی عصمت و تطهیر ایشان شده و اعتقاد ما این است که پنج نفر از
ایشان اولوالعزمند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه
و علیهم اجمعین می باشند و شش نفر از ایشان صاحب شریعت اند که یکی حضرت
آدم با این پنج نفر مذکوره علیهم السلام و اینکه پنج شریعت منسوخ است و شریعت ششم
هرگز نسخ کرده نمیشود و صاحب شریعت ششم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد و

وشریعتش ناسخ شرایع است و هرگز نسخ کرده نمیشود و شرایع کلاً مقدمه از برای شریعت
آنجناب بوده اند چنانچه مراتب پنجگانه نطفه و علقه و مضغه و عظام و اکتساء لحم
اند مقدمات اند از برای ظهور جسم اعتدالی که محل روح است و اینکه پیغمبر ما صلی الله
علیه و آله سید اولین و آخرین است و اینکه او صلی الله علیه و آله بهترین خلق خداست
و اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله اول چیزیست که خلق کرده است او را خداوند سبحانه
و اول حادث و صنع و ایجادیست که موجود کرده است او را خداوند سبحانه و سبقت
نگرفته است او را در وجود سبقت گیرنده و لحق نمیشود باو در فضل ملحق شونده و طمع
نمیکند در ادراک نور او طمع کننده و اینکه آنجناب صلی الله علیه و آله را خلق نمود خدا
وند سبحانه قبل از خلق و قبل از کون و مکان و قبل از زمان و قبل از ابداع و اختراع
پس اقامه نمود آنجناب را مدتی و وزنی در حجاب قدرت خود بعد از آن فرو برد
او را در دوازده دریا و نگهداشت او را در هر یک از آن دریاها مدت معینه و بعد از شناوری
در آن دریاهای دوازده گانه فرو برد آنجناب را در هفت دریای دیگر و نگهداشت آنجناب
صلی الله علیه و آله و سلم را در هر یک از آن دریاها بقدر یکی سموات و بعد از آن فرو چکانید
از آن بزرگوار صد و بیست و چهار هزار قطره و از هر قطره هزار قطره و از هر قطره از آن قطرات
حقیقت نبی از انبیا خلق پس روح انبیاء ظهور بهم رسانید و از ظهور آن ارواح

اولیاء

اولیاء را خلق نمود و اعتقاد داریم ما باینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات و آیات چندی
آورد که باقیست آن معجزات آثار و در شق القمر و منقلب ساختن عصا باژدر و بمعراج
رفتن است بدرستی که آنجناب عروج نمود بجسم شریف خود بلکه به بشریت خود بلکه با
ف بشریت در جنت و کفش خود بسوی آسمانها و کرسی و عرش و از هم درانید حجب
و سرادقات عرش را و هر کس که اعتقاد کند و بگوید که آن بزرگوار صلی الله علیه و آله عروج
نموده است بروح یا بجسم مثالی یا بجسمی غیر جسم دنیاوی به تحقیق دروغ گفته و افترا
بسته و از راه بدر رفته و گمراه گشته و از جمله زیانکاران آن چنانیست که باطل نموده
است سعی خود را در حیات دنیا   در امامت اعتقاد ما اینست که چون زمان نبی که
منقضی شد ایام او و بانتها رسید حیوة او تعیین نمود از برای خود از جانب خداوند
سبحانه وصیی که قائم مقام او بوده باشد و اقامه امر در میان رعیتش نماید و بعدالت
در میان ایشان حکم کند و رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت فرمود بسوی امیر المؤمنین
علیه السلام و او را خلیفه خود گردانید بر امت خود در روز غدیر خم و امر فرمود مردم که سلام
کنند او را بامرة المؤمنین و اعتقاد داریم باینکه خداوند سبحانه قرار داده است امامت را
کلمه باقیه در عقب امیر المؤمنین علی و علیهم السلام و در ذریت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دنیا
باقی نمیماند مگر آنکه در او امامی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام بوده باشد و دوام دنیا بدوام

ایشانست واضمحلال وفناوش بانتقال ایشان است وبقاء ایشان ببقیت ومستمد از
ایشان است وایشان بتحقیق حامل عطاء خداوند آن عطای که از وخبر داده کلا نمد هؤ
لاء وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا واعتقاد
داریم بآنکه رسول خدا وائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از نور لطیف ودرتبه
واحده میباشد مگر اینکه از برای رسول خدا صلی الله علیه وآله فضیلت سابقیت میباشد
مثل فضیلت قلب بر سایر اعضاء وجوارح وبعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام وبعد از آن
امام حسن علیه السلام وبعد از آن امام حسین علیه السلام وبعد از آن حضرت قائم صلوات
الله علیه السلام عجل الله فرجه وبعد از آن هشت امام علیهم السلام وبعد از آن حضرت
فاطمه علیها السلام اما فضیلت رسول الله صلی الله علیه وآله ثابت ومعلوم است بضرورت
دین واما افضلیت امیر المؤمنین وحسنین علیهما السلام از جهت قول رسول
صلی الله علیه وآله وسلم است که فرموده الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
وابوهما خیر منهما واما افضلیت قائم عجل الله فرجه از قول رسول صلی الله
وسلم است که فرموده نهم ایشان قائم ایشان وافضل ایشان است واما بودن
فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از همه ایشان بعلت مقام ذکوریت وانوثیت
است ودر هر مقامی بحسب آن مقام ولکن جناب فاطمه علیها السلام افضل از جمیع انبیاء

ورسل

ورسل وجمیع خلق است مگر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم لکن ان صدیقه طاهره
از ایشان یکی از ایشان است چنانچه خداوند سبحانه میفرماید کلا والقمر
واللیل اذ ادبر والصبح اذا اسفر انها لاحدی الکبر نذیرا
للبشر یعنی بدرستیکه ای منکرین ولایت که قسم بقمر وشب در هنگام منقضی
شدن وصبح در هنگام روشن شدن که او یکی از آن بزرگان است یعنی جناب
فاطمه صلوات الله علیها یکی از ائمه صلوات الله علیهم مبعوث اند بر تمام مکلفین از هر جهتیکه
صحیح است تکلیف برا او واقع شود هر که باشد وهر چه باشد ودر هر جا که هستند وایشانند
حجج خدا بر خلق وتفویض ننموده است خداوند سبحانه امر خلق را بسوی ایشان بلکه
ایشان بندگانی هستند اکرام کرده شده که سبقت نمیگیرند او را بقول وایشان بامر او
سبحانه عمل میکنند ومیداند خداوند سبحانه آنچه بین ایدی وخلف ایشان است و
شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده شده باشد دین او وایشان سلام
الله علیهم از خوف او لرزانند وهر کس از ایشان بگوید من خدای هستم غیر از خداوند
سبحانه جل وعلا جزا میدهد او را خداوند سبحانه جهنم وهر کس که در ایشان غلو کند
باین معنی که ادعا کند در ایشان استقلال ویا شراکت را با خداوند سبحانه یا مفوض
شدن امور بسوی ایشان ومعزول بودن خداوند سبحانه یا اعتقاد کند که ایشان افضلند

افضلند از رسول الله صلی الله علیه وآله یا مساوی با او بشند در جمیع احوال چنین گمان
کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله مربی ایشان است چنین کسی کافر است بخداوند سبحانه
واعتقاد داریم باینکه هر کس پست کند ایشان را از آن مرتبه که خدا از برای
ایشان قرار داده وانکار فضل ایشان نماید واحدی از مخلوقین را در فضیلت
وکرامات اولی از ایشان داند یا مساوی کند با ایشان غیر ایشان را چنین کسی ملعون
ومنافق وخارج از مذهب وطریقه اهل حق است واعتقاد داریم باینکه جناب
سید الشهدا حضرت امام حسین فرزند ارجمند امیر المؤمنین علیه السلام کشته شد
در حالتی که مظلوم وسعید وشهید بود از جهت مصالح وامور حکم شده بر قواعد
آن در عالم ذر اول بطوریکه تفصیل دادم وشرح نمودم در رساله اسرار شهادة
وهر کس ادعا کند که آن بزرگوار شهید نشده لکن بر مردم مشتبه شده آنکس
کافر وملعون ودر جسم نجس است وخدا با او تکلم نکند در روز قیامت وتزکیه ایش
نمی نماید واز برای او عذاب بزرگی مهیا فرموده بعلت آنکه این کس تکذیب کننده انبیا
الله ورسول الله وامیر المؤمنین وسایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین میباشد واما
در معاد اعتقاد داریم به اینکه خداوند سبحانه محشور میکند اجساد وارواح را وقرار میدهد
ارواح را در همین اجساد وبنیه موجوده مرئیه محسوسه ملموسه ومبعوث میکند همین اجساد را

اجساد را در روز قیامت وثواب وعقاب را بر همین جسد جاری می نماید وهر کس
که اعتقاد کند که بدن دنیاویه موجوده در دنیا مبعوث نمی شود در روز قیامت
آنکس کافر وملعون ومردود است بلکه محشور شونده در قیامت همین بدن د
دنیاوی است لکن بصورتهای مختلفه از حسن وقبح وغیر اینها پس محشور شده در روز
قیامت وباز داشته میشوند در تحت منبر رسول الله صلی الله علیه وآله ومیایستند
بر صراط ودر نزد میزان وسایر مواقف تا آنکه بازگشت امر شان به نعیم شود یا بجحیم پناه
میبرم بخدا از جحیم وعذاب ونکال او واعتقاد داریم با در علماء ومجتهدین
واصحاب ماضیین مرضیین ما از اهل غیبت صغری واز ابتدای غیبت
کبری تا منتهای زمان ما مثل مفید وعلم الهدی وشیخ طوسی وشیخ طبرسی وابن
طاوس ومحقق وعلامه وابن البراج وشهیدین وسایر علماء وفقهاء رضوان
الله علیهم که ایشانند اساطین دین وحکام بر مؤمنین واینکه طاعت ایشان
واجب است بر مقلدین ایشان ومعذور نیستند به ترک تقلید وبر جاهل واجب
است که از عالم سوال نماید ومعالم دین خود را از او اخذ کنند وبر او اعتماد نماید
والا علم عالم بر باطل وسعیش غیر مشکور خواهد شد وبدرستی که دانستیم ما در کیفیت
استنباط احکام شرعیه از ادله شرعیه تفصیلیه آن چیزی که را دانستند اصحاب مجتهدین ما

به نهج مقرّره در کتب اصولیه و اینست آن چیز که ما بر او هستیم و اینست طریقهٔ ما و هر کس
انکار کند این طریقه را بیرون است از دین و تکذیب کننده است آن چیز را که آورده است
سید المرسلین علیه السلام صلوات المصلین ابد الآبدین و دهر الداهرین و اما قول
شما ادام الله تسدیدکم اینکه ما ثابت نماییم آن چیز را که شما بر آن هستید و نفی فرمایید
جمیع ما عدای آن را جوابش اینست که آنچه که ما بر آن هستیم همان اشیاء است که منکر او
یا انکار ضروری دین است یا انکار لازم ضروری دین اما نفی جمیع ما عدای آنها
آنچه که ما بر او هستیم از آن امور و عقایدی که ذکر کردیم شکی نیست که ما عدای آنها کفر است
و نیست بعد از حق مگر ضلالت بدرستیکه آن کسی که ما را مخالفت نماید شکی نیست
که کافر بخداست و تکذیب کننده باین دین است و اگر معتقد است باین عقاید
پس در چه مخالفت او را با ما و چه نزاعیست در بین و هرگاه بگویید که تو دروغ میگویی در این
دعوی و قلب تو مخالف است با لسان تو میگوییم که این تکذیب قول خداست که میفرماید
ولا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا یعنی نگویید برای کسیکه القای
اسلام بسوی شما نماید تو مؤمن نیستی و بعد از آن میگوییم که این جماعت گمان میکنند
که دیده اند از ما و از شیخ ما اعلی الله مقامه عباراتیکه منافی با این عقاید مذکوره میباشد
و قائل اند که در نزد ایشان بضرورت اسلام ثابت است که ظاهر عبارات را اگر تصدیق

نکند

نکند قائل آنها و قصد نموده باشد ایشان بعبارات یکی از معانی حقه که اهل علم و فن
آن معنی را از آن عبارت می فهمند واجب تصدیق او و جایز نیست تکذیب او بعلت
آنکه مراد متکلم از بیان خودش دانسته میشود بکلام و نسبتی است از برای کسیکه ادراک
حضور نماید پس هرگاه صاحب کلام حاضر باشد و بیان مراد خود نماید واجب است
تصدیق و جایز نیست تکذیب او و قول باینکه این مراد تو نیست و من اعلم بمراد تو از
تو از سخیف ترین اقوال و شنیع ترین افعال است بلکه خروج از ضرورت اسلام و
تکذیب پیغمبر آخر الزمان است و این جماعت هرگاه انکار نمایند عدم معارضهٔ نص
را با ظاهر و اینکه نص هر کلامی است که بیان کند متکلم مراد خود را و اگر چنانچه این را
تصدیق ننمایند که هرگاه شخصی بنویسد و بعد از آن تفسیر کند بهر طریق میخواهد از آن
که لفظ او را امیر سازد و بگوید که معنی ظاهر مراد نیست قبول کرده میشود از او و گفته
نمیشود باو که من بمراد تو از تو اعلم میباشم بخصوص در وقتیکه جاری شده باشد
کلام بر اصطلاحات چندی که نشناسند آنها را مگر اهل آنها فعلی الاسلام السلام
و بنا بر این هرگز چوبی در اسلام سبز نخواهد شد و عمودی از برای دین بپا داشته
نخواهد گردید و شکی در این نیست که انکار آنچه که ما ذکر کردیم از عدم عبرت بکتابت
و عدم معارضهٔ ظاهر با نص کفر است بعلت اینکه این از ضروریات است در نزد

جمیع مسلمین و هرگاه انکار این نمی‌نمایند لکن در امر ما این را جاری نمی‌سازند
شکی نیست در اینکه این فسق است مثل کسیکه نماز را واجب بداند و نماز نکند فبالله
عجب است از مردمانی که خوانده است ایشان را شهوات نفسانیه و مکاید شیطانیه
بسوی اینکه واقع ساختند نفس خود را در یکی از دو محذور یکی کفر یا فسق و باینکه تهمت تشنیع
فاحشه نمودند در مؤمنین از برای ایشانست عذاب الیم در دنیا و آخرت خداوند
سبحانه فرموده الذین یرمون المحصنات المؤمنات الغافلات لعنوا فی الدنیا
والآخرة یعنی آنچنان کسانی که زنا نسبت میدهند زنهای مؤمنه را که غافلند لعن
کرده شده‌اند در دنیا و آخرت و شکی نیست در اینکه مؤمن گرامی‌تر است نزد خدا از مؤمنه
و نسبت دادن بکفر و تصوف اعظم از نسبت دادن بزنا پس نظر کن چه چیز می‌بینی در این حال
و بتحقیق که شرح کردم این مسئله را و تفصیل دادم و بیان نمودم و واضح گردانیدم هرچه
در این مسئله بود و جواب دادم از جمیع آنچیزیکه ممکن بود از برای ایشان که تشبث و
تمسک باو جویند بالکلیه تفصیل و اوضح تبیین در رساله مسمی بالبلید المتوثق در جواب
مسئله که از بندر ابوشهر از ما سؤال کرده بودند بدرستیکه در آن رساله است چیزیکه شفا
دهد جریح را و سیراب نماید تشنه را پس طلب آن رساله نما و بسوی وی نظر کن بعین
انصاف و اجتناب کن از رعایت جور و اعتساف و تمسک جوی بآن و عمل بدلیل

آن

٩٨ ورق

آن نما بقدر استطاعت بخدا قسم که آن رساله حق است آن چنان حقی
که شایبه از باطل در او راه ندارد و هرگاه اراده رسیدن بحق داشته باشی
و نیست توفیق من مگر بخدا و بر اوست توکل من و بسوی اوست
بازگشت من وَاِنْ افتَرَیتُهُ فَعَلَیَّ اِجرامی وَاَنَا
بَریءٌ مِمّا تُجرِمُونَ وصلی الله علی محمد
و آله الطاهرین بتحقیق که فارغ شد از املاء این
کتاب منشی آن در روز نهم شهر ربیع الاول سال
هزار و دویست و شصت است از هجرت در دار السلطنه
تبریز صانها الله عن التهزهز در حالتی که مصلی
و مسلم و مستغفر است والله الولی

١٢٨٨

